



کریم خان زند وزمان او



کتاب

پرویز رجبی

کریم خان زند

کریم خان زند و زمان او

دکتر پرویز رجبی



کتاب‌آمه

| | |
|--------------------------|---|
| سرشناسه | : رجیب، پرویز، ۱۳۱۸ - |
| عنوان و نام پدیدآور | : کریم‌خان زند و زمان او / دکتر پرویز رجیب، |
| مشخصات نشر | : تهران: کتاب آمه، ۱۳۸۹. |
| مشخصات ظاهری | : ۲۴۸ ص. مصور |
| شابک | : ISBN 978-600-5757-19-4 |
| وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا، | |
| یادداشت | : کتابنامه: ص. [۲۶۵] - ۲۶۶: همچنین به صورت زیرنویس. |
| موضوع | : کریم‌خان زند، شاه ایران، ۱۱۱۳ - ۱۱۹۳ ق. |
| موضوع | : ایران -- تاریخ -- زندیان، ۱۱۶۳ - ۱۲۰۹ ق. |
| رده‌بندی کنگره | : ر ۲ ک ۱۳۸۶۴ / ۱۲۸۹ DSR |
| رده‌بندی دیویی | : ۹۵۵ / ۰۷۳۲ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۰۶۰۵۸۰۱ - ۸۶ م. |



کتاب آمه

کریم‌خان زند و زمان او

نویسنده: پرویز رجیب

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول ناشر: ۱۳۸۹

شماره نشر: ۱۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: و صحافی کهنمویی‌زاده

بلوار کشاورز، نبش کارگر، پلاک ۲۰۸ - تلفن: ۶۶۹۳۹۲۴۵ - تلفن مرکز پخش ۶۶۴۸۳۰۷۳

ISBN 978-600-5757-19-4

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۵۷-۱۹-۴

کلیه حقوق محفوظ است

بها: ۴۵۰۰ تومان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۹ | پیشگفتار چاپ اول |
| ۱۳ | منابع |
| | فصل اول جوانی کریم خان |
| ۱۷ | میراث نادرشاه . |
| ۲۵ | اوضاع سیاسی ایران پس از قتل نادرشاه |
| ۳۰ | شروع کار کریم خان |
| | مبارزه برای به دست گرفتن قدرت |
| ۳۵ | بازگشت کریم خان به کمازبان |
| ۳۸ | پیمان کریم خان با علی مردان خان بختیاری |
| ۳۹ | پیمان سه جانبه |
| ۴۰ | کریم خان سردار کل سپاه ایران .. |
| ۴۲ | خیانت علی مردان خان |
| ۴۳ | شورای مشورتی تاریخی کریم خان با سرداران خود . |
| ۴۳ | برخورد کریم خان با علی مردان خان |
| | فصل دوم حکومت کریم خان |
| ۴۵ | وکیل الدوله |
| ۴۶ | برخورد محمدخان زند با علی مردان خان و شکست او |
| ۴۸ | یک دشمن جدید ... |
| ۵۱ | محاصره ی کرمانشاه |
| ۵۲ | شاه سلطان حسین میرزای ثانی |
| ۵۴ | برخورد کریم خان با آزادخان افغان |
| ۵۶ | برخورد مجدد کریم خان با آزادخان |
| ۵۷ | برخورد مجدد کریم خان با آزادخان و شکست او .. |
| ۶۰ | کشته شدن علی مردان خان |

| | |
|---------|--|
| ۶۲ | شکست آزادخان در خشت |
| ۶۳ | شورش نصیرخان لاری |
| ۶۴ | کشته شدن محمدخان زند |
| ۶۵ | پیروزی محمدحسن خان بر کریم خان و آزادخان |
| ۶۶ | آخرین برخورد کریم خان با محمدحسن خان و قتل او |
| ۶۹ | قتل محمدحسن خان قاجار |
| ۷۰ | کریم خان در تهران |
| ۷۱ | قتل عام افغان‌ها |
| ۷۲..... | تصرف کرمان |
| ۷۳ | فتح آذربایجان |
| ۷۶ | فتح ارومیه |
| ۷۹ | کور شدن شیخ علی خان به دست کریم خان.... |
| ۸۰ | شورش زکی خان |
| ۸۳ | کریم خان و بنی کعب |
| ۸۵ | کریم خان و میرمهنا |
| ۹۱ | شورش تقی درانی |
| ۹۴ | کریم خان و عمان .. |
| ۹۵ | جنگ بصره |
| ۹۸ | علل جنگ بصره.. |
| ۹۹..... | تقاضای کمک محمدپاشا از کریم خان..... |
| ۱۰۱ | حرکت سپاه ایران به طرف بصره.. |
| ۱۰۱ | محاصره‌ی بصره |
| ۱۰۲ | ورود سفیر عثمانی به شیراز |
| ۱۰۳ | آمدن خوارج از عمان برای کمک محاصره‌شدگان بصره... |
| ۱۰۴ | فتح بصره |
| ۱۰۷ | مرگ کریم خان |
| | فصل سوم فرزندان کریم خان و جانشینان او |
| ۱۰۹ | فرزندان کریم خان |
| ۱۱۰ .. | جانشینان کریم خان |

| | |
|----------|---|
| | فصل چهارم شخصیت کریم خان، آثار کریم خان |
| ۱۱۵..... | شخصیت کریم خان |
| ۱۲۷ | آثار کریم خان |
| | فصل پنجم اوضاع اجتماعی ایران در زمان کریم خان زند |
| ۱۴۱. | عادات و سنن..... |
| ۱۵۰ | لباس و آرایش |
| ۱۶۰ | کشاورزی و تغذیه |
| ۱۶۸.... | معماری:..... |
| ۱۶۸. | خانه، آرایش منزل، وسایل منزل |
| ۱۷۱. | ادبیات |
| ۱۷۵. | بازرگانی..... |
| ۱۷۸ | کریم خان و کمپانی هند شرقی |
| ۱۸۹. | قیمت اجناس..... |
| | حد متوسط هزینه‌ی یک خانواده‌ی هفت نفری کارگری |
| ۱۶۹. | در زمان کریم خان زند |
| | فصل ششم حکومت |
| ۱۹۹ | سازمان اداری |
| ۲۰۵ | وزیر کریم خان |
| ۲۰۶ | دادگتری |
| ۲۱۱ | ارتش ایران در دوره‌ی زندیه |
| | منابع |
| ۲۳۳..... | به زبان فارسی:. |
| ۲۳۶ | به زبان‌های دیگر:. |
| ۲۴۱ | نمایه:.. |



پیشگفتار چاپ اول

بررسی و کاوش در تاریخ ایران و نگارش آن، در سده‌ای که هستیم، پیشرفت‌های شایان توجهی کرده است. کوشش و کار ایران‌شناسان بزرگ و ارجمندی چون بارتولد و مینورسکی راه را برای پرداختن به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران تا اندازه‌ی زیادی هموار ساخت و سپس مورخان زیادی که بیشتر غیرایرانی بودند و کمتر ایرانی، دست به یک سلسله تحقیقات و تفسیرات زدند که نتیجه‌ی آن روشن ساختن نکات بسیاری از تاریخ تاریک این ملت و کشور کهن سال بود.

درباره‌ی تاریخ سلسله‌ی زندیه و پیدایی و مرگ سردودمان این سلسله تاکنون بررسی علمی و همه‌جانبه‌ای به عمل نیامده است. هدف این نوشته پرداختن به این قسمت از تاریخ ایران است که از بسیاری جهات در میان کلیه‌ی دوره‌های زندگی سیاسی و اجتماعی ایران ویژگی‌هایی کاملاً مشخص دارد.

با پیروزی بدون نتیجه‌ی افغان‌ها بر صفویه و شکست دولت مقتدر صفوی در سال ۱۱۳۵، ایران برای همیشه قدرت سیاسی و اقتصادی خود را در خاورمیانه از دست داد و دوره‌ی تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شد که تا انقراض سلسله‌ی قاجاریه در سال ۱۳۰۴ شمسی دوام داشت. این دوره از نظر بیشتر جنبه‌های خود با تمام دوران‌های تاریخ گذشته‌ی ایران پس از اسلام فرق دارد. مانند اختلاف بزرگی که میان تاریخ پیش از اسلام و پس از آن وجود دارد.

تاریخ‌نویس با اندوه به بررسی این محدوده‌ی زمانی از تاریخ ایران

می‌پردازد. از ویژگی‌های خاص این زمان، از سرگذشت پرفرازونشیب میهن ما، ضعف قدرت مرکزی، فساد دستگاه حاکمه، رکود امور اقتصادی و در نتیجه سقوط مداوم ارزش پول و کم شدن درآمد خصوصی و دولتی، از بین رفتن سنت‌های محلی و ارزش‌های هنری، ناامنی و آشفتگی روستاها و راه‌ها و بخش‌ها و شهرها و بالأخره پایتخت و دیگر باز شدن پای مغرب‌زمینی‌ها به این سامان است. در کشاکش‌های سیاسی این دوره نه تنها ایران قسمت‌هایی از خاکش را از دست داد بلکه روز به روز پایه‌های استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعیش لرزان‌تر و سست‌تر شد و آمادگی پیدا کرد برای سقوط هرچه بیشتر زمان قاجارها...

در یک دوره‌ی سقوط تقریباً دو‌یست ساله، فقط حکومت کریم‌خان زند است که به ورشکستگی تاریخ ایران و ایرانیان رنگی دیگر می‌دهد و در آن وقفه‌ای ایجاد می‌کند. کریم‌خان توانست یک بار دیگر کشور از هم پاشیده را سامان داده و با برقراری نظم و امنیت به اقتصاد و بازرگانی جانی تازه بخشد.

زندگی و فعالیت سیاسی کریم‌خان، اگر جنگ بصره را به حساب نیاوریم بسیار فقیر بود. با این همه در این نوشته می‌کوشیم به همه‌ی رویدادهای سیاسی که عبارت از برخوردهای نظامی باشد بپردازیم، حتی اگر این رویدادها بسیار ناچیز باشند. چون اهمیت این حوادث درست در کمتر اهمیت داشتن آنهاست. زیرا کم‌اهمیت بودن زمان از آنها خوانا می‌شود.

در این تاریخچه کوشش شده است تا جایی که منابع اجازه می‌دهد جسته‌گریخته در حین شرح رویدادهای تاریخی و سپس در بخشی جداگانه، اندکی به اوضاع اجتماعی ایران نیز پرداخته شود. زیرا تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران پس از اسلام، در زمان کریم‌خان زند، به حکم

جبر زمان، به طور رنگ‌باخته‌ای، آخرین مظاهر خود را نشان می‌دهد. بلافاصله پس از دودمان زند، با قاجاریه، مخصوصاً از زمان فتح‌علی‌شاه قاجار تحت تأثیر تمدن مغرب زمین، چهره‌ی اجتماعی ایران به شدت و با سرعت رو به دگرگونی می‌گذارد که پرداختن به این دگرگونی و سیر تطور آن جایی دیگر دارد.

مطالب این کتاب با اینکه با دقت زیاد برای استفاده دانش‌پژوهان دانشگاهی تهیه شده است، طوری تنظیم یافته و به نگارش درآمده است که می‌تواند مورد استفاده‌ی همگان قرار گیرد.

از پروفیسور والتر هیتر، رئیس سمینار ایران‌شناسی دانشگاه گوتینگن که در نوشتن این کتاب قدم به قدم — با حوصله و دقت مخصوص خود — مرا یاری نمودند سپاسگزارم.

تهران بهمن ماه ۱۳۵۱

پرویز رجبی

منابع

هرچند سده‌ی دوازدهم هجری از نظر رویدادهای سیاسی بی‌نهایت غنی است ولی ما برای زمان کریم‌خان زند بیشتر از دو نوشته‌ی تاریخی که فقط به تاریخ‌پیدایی و روی کار آمدن و درگذشت کریم‌خان پرداخته است، چیز مهم دیگری در دست نداریم.^۱ شاید دلیل این کمبود، بی‌سوادی کریم‌خان^۲ و عدم توجه او به تاریخ‌نویسی از یک سو و از سوی دیگر موقعیت خاص او در درگیری با حوادث باشد. کریم‌خان تقریباً دوسوم از حیات سیاسی خود را، به‌طوری که خواهیم دید، در حال دست و پنجه‌نرم کردن با دشمنان داخلی خود بود و وقتی هم که قدرت مطلق بر ایران را در دست گرفت، مشکلات اقتصادی نظام از هم پاشیده‌ی اجتماعات ایران آن قدر زیاد بود که او بیشتر و پیش از هر چیز میل داشت به درمان زخم‌ها و رفع مشکلات پردازد.

این دو متن تاریخی را که عبارتند از «مجم‌التواریخ بعد نادریه»^۳ و «تاریخ گیتی‌گشا»^۴، قبلاً اسکارمان^۵ و ارنست بئر^۶ تجزیه و تحلیل

۱. البته ارنست بئر در مقدمه‌ی کتاب «تاریخ زندیه» ص ۲۴ می‌نویسد که: ما برای هیچ‌کدام از دوره‌های تاریخ گذشته‌ی ایران به اندازه‌ی دوره‌ی زندیه منابع مختلف و همه‌جانبه نداریم! ۲. نگاه کنید به بخش «جوانی کریم‌خان».

۳. از ابوالحسن بن محمد امین‌گلستانه، به کوشش مدرس رضوی، تهران ۱۳۴۴.

۴. از میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی، به کوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۷.

۵. در مقدمه‌ی مجم‌التواریخ بعد نادریه از ابوالحسن بن محمد امین‌گلستانه به کوشش اسکارمان، لیدن ۱۸۹۱.

کرده‌اند و ما در اینجا فقط به نکاتی که این دو محقق به بررسی آن نپرداخته‌اند، تا آنجا که به کار ما می‌آید، مختصر اشاره‌ای می‌کنیم: موضوع هردو متن شرح وقایع نظامی و برخوردهای جنگی است. مؤلفین هردو تاریخ کوچک‌ترین توجهی به مسائل اداری و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی نکرده‌اند که البته این تقریباً شیوه‌ی همه‌ی تاریخ‌نویسان پیشین ایرانی بوده است.^۱

گویی این پردازندگان تاریخ گذشته‌ی ایران اصلاً توجهی به چیز دیگری جز جنگ نداشته‌اند و یا اینکه آنها کتاب تاریخ را فقط شرح وقایع جنگی می‌دانستند. در هردو متن ترتیب تاریخ وقایع حفظ شده است اما اغلب اتفاقاتی که سال‌ها از آنها گذشته است، با حادثه‌ای که نقداً تعریف می‌شود از نظر زمان با هم آورده شده و در نتیجه به هم آمیخته است. به‌ندرت به مواد تاریخ برمی‌خوریم و این کوتاهی آن قدر است که حتی درباره‌ی سن کریم‌خان، هیچ‌کدام از دو متن مورد بحث ما چیزی به دست نمی‌دهد. شرح بعضی از رویدادها گاهی بی‌پایان می‌ماند. مثلاً درباره‌ی سرنوشت نهایی آزادخان افغان و یا شیخ‌علی خان زند و یا نتیجه‌ی لشکرکشی زکی‌خان به عمان و یا از سرنوشت نهایی دو شاهزاده‌ای که یکی در اصفهان و دیگری در بغداد به سلطنت ایران برگزیده شدند چیزی گفته نمی‌شود. درباره‌ی علل شورش‌ها و پیدایی اختلافات توضیحی داده نمی‌شود. و مؤلف فقط به شرح وقایع اکتفا می‌کند و در شرح وقایع دقت در گزارش کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و در نتیجه اعداد و ارقامی که داده می‌شود و یا شرحی که درباره‌ی یک

۶. در مقدمه‌ی تاریخ زندیه از ابن عبدالکریم علی‌رضا شیرازی، به کوشش ارنست بئر، لیدن ۱۸۸۸.

۱. درباره‌ی امور اداری و اقتصادی زمان کریم‌خان محمدهاشم خوش‌حکایت متخلص به آصف در کتاب خود رستم‌التواریخ (به کوشش محمد مشیری، تهران ۱۳۴۹) مطالب ذی‌قیمتی دارد که در جای خود از آن استفاده شده است.

برخورد نظامی می آید طوری است که بیشتر شبیه به افسانه است تا تاریخی دقیق و قابل اطمینان.

تعداد سپاهیان همیشه بیشتر از آنچه بود داده می شود. قهرمان دلخواه مؤلف تقریباً همیشه با چند نفر از یاران خود سپاهی عظیم را با شجاعتی بی نظیر شکست می دهد. در تاریخ گیتی گشا سردار زند به یک انسان قابل تصور کمتر شباهت دارد. مؤلف مجمل التواریخ در این مورد کمی دقیق تر است. مثلاً با اینکه او به خانواده ای تعلق دارد که با کریم خان در جنگ است و رئیس این خانواده بالأخره به دست عمال کریم خان کشته می شود، مؤلف کوشش می کند هرگز از حقیقت دور نماند. یک جا به کریم خان نفرین می کند و درباره ی زشتی هایش قلم می زند و جای دیگر با اینکه به جبهه ی مخالف او تعلق دارد، اخلاق نیک و سیرت بزرگوارانه ی او را مورد ستایش قرار می دهد.

به نظر می آید که هر دو مؤلف اغلب خود شاهد حوادثی بوده اند که به شرح آن می پردازند و یا اقلأً جریان آن را تازه به تازه به دست آورده اند. البته آنچه که درباره ی پایان کار افشاریه آورده می شود در گیتی گشا به صورت دوباره گویی و در مجمل التواریخ به صورت رونویسی، فصلی است از کتاب جهان گشای میرزا مهدی خان استرآبادی، بی آنکه به این کتاب و یا مؤلف آن اشاره ای شده باشد.

وقتی گیتی گشا و مجمل التواریخ را با هم مقایسه می کنیم می بینیم در اصل هر دو به شرح یک مطلب واحد پرداخته اند. ما در این کتاب متن مجمل التواریخ را تا سال ۱۱۶۹ به خاطر دقت بیشتری که در آن معمول شده است و به خاطر روانی شرح وقایع در درجه ی اول از اهمیت قرار داده ایم البته تمام وقایع با آنچه که در گیتی گشا آمده است کاملاً برابری شده است.

اما پس از سال ۱۱۶۹، اطمینان به تاریخ گیتی گشا بیشتر بود، چون

مؤلف مجمل‌التواریخ به قول خود از این سال به هندوستان رفته است.^۱ و در هندوستان درباره‌ی رویدادهای سیاسی ایران مطالعه کرده است.^۲ مخصوصاً شرح جنگ بصره در گیتی‌گشا اطمینان بیشتری را جلب می‌کند چون تاریخ‌نویس آنچه را که نوشته است از دهان فراهانی وزیر صادق خان، که فرماندهی سپاه ایران را داشته، شنیده است.^۳ البته برای اطمینان از صحت مطالب تاریخ‌گیتی‌گشا درباره‌ی جنگ بصره و تکمیل این مطالب از کتاب: «A Chronicle of the Carmelites in Persia»^۴ و Osmanli Tarihi^۵ استفاده شده است.

جز کتاب‌های تاریخی به زبان فارسی، از سفرنامه‌های اروپایی به ویژه از سفرنامه‌ی نیبور، فرانکلین و اولیویه استفاده‌های زیادی شده است. این سفرنامه‌ها برای شرح اوضاع اجتماعی ایران بسیار مفید بوده است.^۶ در پانوشته‌ها، دو کتاب «مجم‌التواریخ بعد نادریه» و «تاریخ گیتی‌گشا»، به ترتیب «مجم‌التواریخ» و «گیتی‌گشا» نوشته شده است و هرگاه سفرنامه‌ای مورد استفاده قرار گرفته است، به ذکر نام مؤلف قناعت شده است.

۱. مجمل ص ۳. ۲. مجمل ص ۶. ۳. گیتی ص ۱۰.

4. A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth centuries, Vol. I-II, London 1939

5. Uzuncarsili, Ismail Hakki: Osmanli Tarihi, IV. Cilt, 1. Kisim, Karlofca anlasmasindan XVIII. Yuzyilin sonlarina kadar, Ankara 1965

۶. برای اطلاع بیشتر درباره‌ی این میاحان نگاه کنید به:

G. Homayoun: Iran in europaeischen Bildzeugnissen von Anfang des Mittelalters bis ins achtzehnte Jahrhundert. Dissertation, Köln 1967.

این کتاب در سال ۱۳۴۸ در دو جلد در انتشارات دانشگاه تهران به نام: «اسناد مصور اروپاییان از ایران» به چاپ رسیده است.

فصل اول

جوانی کریم خان

میراث نادرشاه

می‌گویند و می‌نویسند چون نادرشاه، افغان‌ها را از ایران بیرون راند و موفق به فتوحات بزرگی شد، یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های مثبت تاریخ ایران است. در اینجا ما بی آنکه قصد درافتادن با نادرشاه را داشته باشیم، به خاطر ضرورتی که پیش آمده است، یک بار دیگر اما با دیدی تازه، مسئله‌ی افغان‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. اگر بخواهیم موضوع «خراسان بزرگ» را پیش بکشیم و بخواهیم درباره‌ی شناسنامه و کارنامه‌ی افغانستان بحث بکنیم، سخن به درازا می‌کشد و لازم می‌آید که از کتیبه‌ی بیستون داریوش تا کتاب‌های جغرافی‌دان‌های بزرگ اسلامی مانند ابن حوقل و... همه را مورد مطالعه قرار دهیم که این مطالعه خود می‌تواند، در جایی دیگر، مقاله‌ای باشد مستقل و مجرد از موضوع این کتاب. در اینجا فقط می‌خواهیم به دو «عنوان» از دو فصل تقریباً همه‌ی کتاب‌هایی که درباره‌ی ایران، چه به دست خارجی و چه به دست ایرانی، نوشته شده است، اشاره بکنیم و امیدوار هستیم که بتوانیم تا حد زیادی، بی آنکه به قباله‌ی افغانستان پرداخته باشیم، نتیجه‌ی مطلوب را بگیریم.

برای این منظور کافی است که به «فهرست مطالب» یکی از این

کتاب‌های تاریخ ایران نگاه بکنیم:

«حمله‌ی افغان‌ها به ایران» و کمی پایین‌تر آنجا که صحبت از بی‌عرضگی قاجارهاست «جدا شدن افغانستان از ایران» و بعد در داخل کتاب داد و فغان اینکه افغان‌ها آمدند و کشتند و سوختند و رفتند و چند صفحه آن طرف‌تر، قلم‌فرسایی و افسوس که به خاطر سیاست فلان کشور و بی‌لیاقتی فلان پادشاه بی‌عرضه‌ی قاجار، افغانستان عزیز از ایران جدا شد و... .

می‌خواهم بگویم: افغان‌ها به ایران حمله نکردند. آنها ایرانی بودند و در ایران شورش کردند، آن هم علیه حکومتی که حتی چشم دیدن زبان فارسی را نداشت.^۱

۱. «زبان رایج دربار ایران ترکی است که زبان مادری سلسله‌ی صفویه است و این زبان با زبان مردم عادی مملکت تفاوت دارد. ترکی از دربار به خانه‌ی بزرگان و محترمین نیز سرایت کرده و سرانجام طوری شده است که کلیه‌ی کسانی که می‌خواهند مورد عنایت شاه قرارگیرند به این زبان تکلم می‌کنند. امروز کار به جایی رسیده که ندانستن زبان ترکی برای کسی که سرش به تنش می‌ارزد در حکم ننگی محسوب می‌شود.

زبان ترکی از تمام زبان‌های شرقی آسان‌تر است زیرا صرف کلمات و همچنین ساختمان دستوری آن سهل است و در زمینه‌های مربوط به هنر و علوم دارای اصطلاحات خاصی نیست و به‌طورکلی می‌توان آن را زبانی عقیم و بی‌ثمر...، شمرد. از طرف دیگر، وقاری که طرز کلام در زبان ترکی دارد و شکوهی که در طنین آن به گوش می‌خورد باعث شده که در دربار و قصر سلطنتی منحصرأ زبان محاوره باشد.

از طرف دیگر فارسی چندان طنین خوشی ندارد ولی در عوض زبانی است بسیار مشکل‌تر و آمیخته به لطف و ظرافت با مجموعه‌ای وسیع از لغات. این زبان می‌تواند با عاریت گرفتن لغات عربی کاستی‌های احتمالی خود را به بهترین وجه جبران کند. به این دلیل زبان فارسی برای شعر و شاعری و بحث درباره‌ی مطالب ظریف و هنری و همچنین بیان موضوعات دقیق و لطیف علمی و فلسفی فوق‌العاده شایستگی دارد. غنا و ظرافت فارسی باعث شده که از دیرباز در دربار سلاطین مغول در دهلی حق اهلیت بیابد هرچند که شاه هند با شاه ایران خصومتی شدید دارد. در مقر امرای عرب و هندی تا رود گنگ و حتی تا سیام من به مردمی برخوردیم که بدون اشکال به زبان فارسی رفع احتیاج خود را می‌کردند. بدین ترتیب می‌بینم در خارج ایران آن چیز را که مورد تحقیر بزرگان کشور است گرامی می‌دارند و قدر می‌شناسند». انگلیت کمپفر: در دربار شاهنشاه ایران، ص ۱۶۷ تا ۱۶۸.

می‌خواهم بگویم که نادرشاه حداکثر خواباننده‌ی شورشی است داخلی، که مثبت و یا منفی بودن این شورش - اگر هم قابل مطالعه است و درباره‌ی آن تاکنون یک بررسی عمیق و علمی و همه‌جانبه به عمل نیامده است - موضوع بحث این نوشته نیست. در اینجا هدف ما فقط پرداختن به کریم‌خان زند و زمان او است و اگر ما در این فصل ناگزیر به نادرشاه و اوضاع اجتماعی ایران در زمان او اشاره می‌کنیم، به خاطر نیازی است که به شناخت زمان او داریم. کریم‌خان پرورده‌ی زمان نادر بود و به طوری که خواهیم دید، او پس از قتل نادر، با استفاده از حالت سیاسی و اجتماعی خاصی که وجود داشت توانست به قدرت برسد.

اما فتوحات بزرگ نادر، که لابد منظور حمله به هندوستان است و شیراز و قتل عام مردم و کوچاندن و دربه در کردن عشایر و قبایل. و گرنه عثمانی‌ها پیش از نادر، در زمان حکومت بیمارگونه‌ی شاه سلطان حسین و پس از نادر در دوره‌ی فترت نیز عثمانی بودند و ما دوره‌ای را سراغ نداریم که کم‌وبیش با همسایگان شمالی و غربی خود «بگونگو» بی نداشته و نسبت به همدیگر «بداخلاق» باشیم.

نادر اول افغان‌ها را سر جایشان نشاند و بعد رویشان را سفید کرد. آسان نمی‌توان از اثرات شوم حکومتی صحبت کرد که نزدیک به دو قرن، جز جسته و گریخته، از آن به نیکی یاد شده است. یادگار نادر، ایرانی خراب بود که ما هنوز هم به مرمتش کمر بسته‌ایم، با کم‌ری شکسته. البته بعید هم نبود که نادر بتواند آن «نادر»ی باشد که تاکنون شناختیمش و ما شاید حالا می‌توانستیم عیبش نگفته به هنرش پردازیم، اما حادثه‌ای که هنوز هم ماهیتش برای تاریخ‌نویس روشن نیست، نادر را اگر هم می‌توانست نادر خوبی باشد، عوض کرد.

در انبوه جنگل‌های داغستان تیری به سوی نادر رها شد تیری که نادر را نکشت ولی ایران را برای مدتی دراز زخمی کرد. نادر گمان برد که

پسرش طراح نقشه‌ی سوء‌قصد است و دستور داد چشم‌های او را کور کنند. کوری چشم‌های رضاعلی میرزا روزهای شوم بسیاری را برای ایران فراهم آورد. نادر پشیمان از کرده‌ی خود مبتلا به جنون شد. و در این حال دست به اعمالی خشن زد که تحمل آن برای مردم بسیار دشوار بود و بالأخره خشونت‌های سنگین بار و بدفرجام او تمام سردارانش و تمام مردم را نسبت به او بدین کرد.^۱

مردمی که امیدوار بودند پس از شکست «گلون آباد»^۲ به دست نادر که ابتدا خوش درخشیده بود، سامانی برای میهن خود بینند، بالعکس حالا می‌بایستی شاهد جنگ‌های پی در پی نادر و خرابی و فلاکت‌زدگی روزافزون ایران می‌بودند. بار همه‌ی لشکرکشی‌های نادر مستقیماً با وضع مالیات‌های سنگین به دوش مردم بود.

میرزا مهدی‌خان استرآبادی که منشی نادر بود در این باره می‌نویسد که مأمورین دولتی، بی آنکه دلیلی در دست باشد، استنطاق شده و کتک می‌خوردند و مجبور می‌شدند که به هر ترتیب که شده است از پانزده هزار تا صد هزار تومان مالیات حاضر کنند و بعد اضافه می‌کند که اگر برگ‌ک درختان مأموری از طلا نیز می‌شد نمی‌توانست مالیات خواسته شده را فراهم سازد.^۳

عشایر و قبایل به خاطر لشکرکشی‌های نادر و نقشه‌های جنگی او بیشتر از همه گرفتار دربه‌دری و نابسامانی می‌شدند. در سال ۱۱۴۳ به فرمان نادرشاه پنجاه تا شصت هزار نفر از عشایر آذربایجان و عراق و

۱. روضة‌الصفای ناصری، ج ۸، ص ۵۶۵.

۲. روستایی در شمال اصفهان که افغان‌ها در آنجا به‌طور تعیین‌کننده‌ای شاه سلطان حسین را شکست دادند. نگاه کنید به:

L. Lockhart, *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia* 130-143.

۳. تاریخ جهانگشای نادری ص ۴۲۲ به بعد.

فارس به خراسان کوچانده شدند.^۱

دو سال بعد، در سال ۱۱۴۵ شصت هزار نفر از ابدالی‌های هرات مجبور به کوچیدن به حوالی مشهد و دامغان گردیدند.^۲
در همین سال سه هزار نفر از بختیاری‌های هفت‌لنگ به خراسان تبعید شدند.^۳

نادر در سفر خود به تفلیس در سال ۱۱۴۵ با تنبیه گرجی‌ها که نافرمان شده بودند، شش هزار نفر از آنها را به خراسان تبعید کرد.^۴ و بالأخره در ۱۱۴۹ شورش بختیاری‌ها را خوابانده، ده هزار نفر از آنها را به جام خراسان فرستاد.^۵

خانم لمبتون در کتاب «مالک و زارع در ایران» قسمتی از نامه‌ی مورخ ۱۱ دسامبر ۱۷۴۶ (۱۱۵۹) «من سینیور دومینیک سالوانی» را که پس از حمله‌ی نادر به نخجوان نوشته شده است، آورده است که ما در اینجا عیناً به نقل آن می‌پردازیم:

«پس از اینکه (نادرشاه) همه‌ی مردان سرشناس را کشت دیدگان جهان بین ایشان را برکند و زنان و فرزندان‌شان را به سپاهیان فروخت و پس از اینکه همه‌ی ستوران خاص شخم زدن را از آن اقلیت مذهبی بازگرفت و تمام غلات را به جهت مصرف سپاه به چنگ آورد، مردم را در زیر بار مالیاتی که دادنش برای آنان امری محال بود به ستوه آورد و به روز سیاه نشاند و مانند کرم‌ها لخت و برهنه کرد... سپس به دسته‌های منظم یا پراکنده به کلات که دورترین سرحدات خراسان است کوچ داد.»^۶

۱. لوکهارت، نادرشاه، ص ۵۱ به بعد. ۲. همان کتاب ص ۵۴.

۳. همان کتاب ص ۶۵. ۴. همان کتاب ص ۹۰.

۵. همان کتاب ص ۱۱۰، از پانوشته‌ی شماره‌ی ۱ تا ۵ نگاه کنید به کتاب مالک و زارع در ایران، تألیف دکتر لمبتون، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۵۳.

۶. ص ۲۵۶.

تاریخ‌نویس هنگام بررسی کارهای نادر حیران می‌ماند که چگونه می‌تواند اثرات حکومت نادر را با حمله‌ی اسکندر و عرب و مغول و تاتار مقایسه نکند.

وقتی که نادرشاه در سال ۱۱۵۷ شیراز را به خاطر شورش محمدتقی‌خان به تصرف خود درآورد^۱، شهر آن‌چنان مورد حمله‌ی سخت قرار گرفت که جز لاشه‌ی افراد و شهری ویرانه چیزی باقی نماند. میرزا محمد کلانتر شیراز که خود شاهد عینی این فاجعه بوده است در روزنامه‌ی خود در این باره می‌نویسد: «آمدند و کشتند و غارت کردند و رفتند و دو تا کله مناره هم از خود برجای گذاشتند.»^۲

می‌دانیم که میرزا محمد قصد اشاره به نوشته‌ی عطاملک جوینی را دارد که پس از فتح بخارا به دست چنگیز می‌نویسد: «آمدند و کتند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.»^۳

میرزا محمد درباره‌ی نتایج شوم ظلم و شکنجه‌ی سپاهیان «ایرانی» نادر در شیراز می‌نویسد پس از محاصره و فتح شهر و پس از کشتار مردم و غارت هست و نیست آنها، بیماری ویا شیوع پیدا کرد و به تقریر غسالان چهارده هزار نفر از وبا مردند. از آن تاریخ دیگر شیراز رنگ و روی نیافت و از باغ‌ها و گل‌هایش و از مردمش تقریباً دیگر نشانی نمانده است.^۴

بیشتر مورخین این بحران روحی را نتیجه‌ی کور شدن رضاقلی میرزا به فرمان نادر می‌دانند. ما تا علت تازه‌ای برای این بحران نیابیم ناگزیریم که جریان کور کردن رضاقلی میرزا را دلیل این امر بدانیم. به هر حال آنچه مسلم است در دیوانه شدن نادر شکی نیست و همه‌ی مورخین در

۱. لوکهارت، نادرشاه، ص ۲۴۱. ۲. روزنامه‌ی میرزا محمدکلانتر ص ۱۷.

۳. جهانگشای عطاملک جوینی، ج ۱، ص ۸۳.

۴. روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر، ص ۱۷.

این باب متفق‌القول هستند فقط جای تعجب است که چرا در «گاونه من شیر» بودن او تردید می‌رود. آیا این از کمبود قهرمان نیست؟

ما برای شرح شمه‌ای از کارهای غیرعادی و زیان‌بخش نادر بیشتر از همه و اول به منشی او میرزا مهدی‌خان استرآبادی، اطمینان داریم زیرا این منشی در سراسر دو جلد کتاب خود، «تاریخ جهانگشای نادری» و «دره‌ی نادری» همه جا نادر را ستوده است اما آنجا که سخن از پیداد اوست، بیست و هفت صفحه از زشتی‌هایش یاد می‌کند. البته ما در همه‌ی موارد حرف‌های میرزا مهدی‌خان را سنجیده و ابتدا به صحت آنها ایمان پیدا کرده‌ایم. معیار سنجش ما نوشته‌های دیگر مورخین زمان نادری و دوره‌های زندیه و قاجاریه است و قضاوت‌های مسافری اروپایی مانند «هون وی» و «اتر» و «لرشه» و دیگر سیاحان.

از مجموع این بیست و هفت صفحه به‌طور خلاصه این‌طور برداشت می‌کنیم که نادر مخصوصاً در سال‌های آخر حکومت خود با اعمال جنون‌آمیز، آخرین و بزرگ‌ترین ضربات را به نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران وارد ساخت. وحدت فرهنگی و اجتماعی ایران را درهم شکست. مدارس بسته شد. تجارت از رونق افتاده، تعطیل شد. کشاورزان و روستاییان، که اکثریت مردم ایران را تشکیل می‌دادند مزارع را رها کردند، زیرا باور نداشتند که حاصل زحمت خود را خود بردارند. قنات‌ها خشکیدند و مزارع سرسبز دوره‌ی صفوی رو به ویرانی نهادند. علما دست از هر نوع فعالیت علمی کشیدند. بازار فحشا به علت فقر عمومی رواج گرفت... گاهی برای ساختن کله مناره دربه در دنبال آدم می‌گشتند و اگر کله مناره‌ای به یک کله‌ی دیگر احتیاج داشت سر خود مجری فرمان را بالای مناره می‌گذاشتند. ساده‌ترین تنبیه بریدن گوش و بینی و زبان مردم بود و کور کردن آنها.^۱

۱. دره‌ی نادری ص ۲۵۶-۲۳۵ / جهانگشای نادری ص ۴۲۲ و نگاه کنید به صفحات

یک بار نیز به دستور نادر چند ارمنی و چند هندی و حتی مسلمان در میدان نقش جهان اصفهان زنده زنده سوزانده شدند.^۱

لوکهارت که زندگی نادر را نوشته است با اینکه در مجموع میل به بزرگداشت او دارد بالأخره در قضاوت نهایی خود راجع به او می‌نویسد نادر به تمامی ایران حکومت مطلق داشت اما خود اسیر جاه‌طلبی بی حد خود بود.^۲

و به خاطر این جاه‌طلبی از ریختن خون به هر شکل و ترتیبی باک نداشت. هر چه خون بی‌گناهان بیشتر ریخته می‌شد جنون نادر بیشتر می‌شد تا بالأخره نوبت به خود او رسید و مردی که شاید می‌توانست پایه‌های ایران نوی را محکم سازد، در شب یکشنبه‌ی یازدهم جمادی (الآخر سال ۱۱۶۰ هجری به قتل رسید).^۳

ما در این بررسی روی همین «توانایی» نادر انگشت می‌گذاریم و می‌گوییم نادر نابغه‌ای بود که نبوغ خود را نمی‌شناخت و می‌گوییم افسوس!

ایران بیماری که نادر از خود به جای گذاشت^۴، نسل‌ها برای سلامت و وقت لازم بود. شاید امروز نیز بسیاری از کمبودهای اجتماعی ما غیر مستقیم با زمان نادر مربوط است.

۲۴۹ و ۲۹۵ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۳۸ و ۳۴۶ و ۳۴۷ لرشه. کارستن نیبور در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد:

«غم‌انگیز است که ۱۸ سال پس از مرگ نادر هنوز هم این همه آدم‌های یک‌چشم دیده می‌شوند» ص ۱۷۹.

۱. جهانگشای نادری ص ۴۲۴ و

A Chronicle of the Carmelites in Persia 1.652

و سفرنامه‌ی هونوی ص ۴۳۲. هونوی خود شاهد این ماجرا بوده است.

۲. لوکهارت، نادرشاه ص ۲۷۲.

۳. جهانگشای نادری ص ۴۲۵ / مجمل ۱۲۲.

۴. دره‌ی نادری ص ۲۶۴-۲۶۱ / جهانگشای نادری ص ۴۲۲ / فرانکلین ص ۲۴۹ / لرشه ص ۳۰۲.

نادرشاه اسیر جنگ بود و خیمه و خرگاه در حکم پایتخت او بود و مردم زمان او نمی دانستند که قلب میهنشان در کجا می زند. کریم خان از چنین اجتماعی برخاست و بر چنین اجتماعی بود که می خواست حکومت بکند.

اوضاع سیاسی ایران پس از قتل نادرشاه

«این چشم‌های من نیست که کور کردی بلکه چشم‌های ایران بود.» پس از اینکه به دستور نادر چشم‌های رضاقلی میرزا را کور کردند، این اولین جمله‌ای بود که او خطاب به پدرش گفت.^۱

و واقعاً این ادعا به حقیقت پیوست، چون بلافاصله پس از قتل نادر، هرج و مرجی که ایران دچار آن شد، بیشتر از همه‌ی هرج و مرج‌هایی بود که همیشه پس از مرگ پادشاهش با آن روبه‌رو بوده است. قتل نادر از همان روز اول کشور را تبدیل به میدان مبارزات قدرت‌طلبی و زورآزمایی کرد.^۲

برای رسیدن به تاج و تخت شاهی دو گروه به تلاش افتادند. یک دسته از میان درباریان و دسته‌ی دیگر از سرداران و رؤسای قبایل و عشایر و گردنکشان فرصت‌طلب.

سردارانی که نادر را کشته بودند، سر او را نزد علی‌قلی خان^۳ برادرزاده‌ی او فرستادند که در سیستان سپاهی از مردم هزاره‌جات و هرات ترتیب داده و در راه مشهد بود. علی‌قلی خان که می‌ترسید او نیز گرفتار خشم نادر شود، به مشهد می‌آمد تا عموی خود را از پادشاهی انداخته و خود به حکومت ایران برسد و نقشه‌ی قتل نادر را نیز او کشیده

۲. مجمل ص ۱۳۵.

۱. ملکم ج ۲، ص ۹۷ / هونوی، ص ۳۹۹.

۳. گیتی ص ۸ به بعد. علی‌قلی خان پسر ابراهیم خان برادر نادرشاه بود. نامه‌ی عالم‌آرای نادری ج ۱، ص ۴۳.

و دیگته کرده بود.^۱

علی قلی خان در راه مشهد بود که سر عمویش را دریافت کرد و فوراً به کلات رفته و همه‌ی عموزادگان خود را که در قلعه‌ی آنجا به سر می‌بردند به قتل رساند^۲ و فقط شاهرخ میرزا پسر چهارده ساله‌ی رضاقلی میرزا را زنده نگاهداشت. البته او را به زندان انداخت و خبر کشته شدن او را نیز شایع کرد و قصدش این بود که اگر مردم حتماً خواستار شاهی از خون نادر شدند، فوراً او را به سلطنت رسانده و بعد خود به بهانه‌ی کم‌سالی او حکم براند. البته او احتیاج به این عمل پیدا نکرد و خودش روز ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ در مشهد به نام عادل‌شاه به تخت نشست.^۳ عادل شاه یازده ماه پس از نشستن بر تخت سلطنت در سال ۱۱۶۱، در جنگی که در سلطانیه رخ داد از سپاه برادرش ابراهیم‌خان که او نیز ادعای شاهی داشت شکست خورده و اسیر شد و چند روز بعد به دستور ابراهیم‌خان چشم‌های او را جراح‌باشی کور کرد.^۴ با رسیدن خبر شکست عادل شاه به مشهد، بزرگان خراسان شاهرخ را از زندان رها کرده و روز هشتم شوال ۱۱۶۱ او را به سلطنت برداشتند.^۵ همین که ابراهیم‌خان از جلوس شاهرخ شاه آگاهی یافت او نیز روز هفدهم ذی‌الحجه ۱۱۶۱ در تبریز خود را شاه ایران خواند^۶ اما کمی بعد، از سپاه اعزامی شاهرخ شاه شکست خورده و پس از دستگیری به فرمان شاهرخ شاه کشته شد. ابراهیم‌خان فقط شش ماه سلطنت کرد.^۷ هنوز مدتی از سلطنت شاهرخ نگذشته بود که روز بیستم محرم

۱. مجمع‌التواریخ ص ۸۴ به بعد / هیون‌وی، ص ۴۵۱ / ملکم، ص ۱۰۹ / لرشه، ۳۶۴

به بعد. ۲. مجمل ص ۲۰ / گیتی ص ۱۰.

۳. مجمع‌التواریخ ص ۸۵ / جهانگشای نادری ص ۴۲۷.

۴. علی‌قلی‌خان پس از تاجگذاری، برادرش ابراهیم‌خان را والی عراق و اصفهان کرده و به اصفهان اعزام داشته بود. مجمل ص ۲۱ و ۲۸ / مجمع‌التواریخ ص ۸۵.

۵. مجمل ص ۳۰ / مجمع‌التواریخ ص ۸۶ / گیتی ص ۱۱. ۶. مجمل ص ۳۰.

۷. مجمع‌التواریخ ص ۱۰۲.

۱۱۶۳ از طرف سرداران و بزرگان دربارش دستگیر و کور شد^۱ و به جای او میر سید محمد به نام شاه سلیمان ثانی به شاهی برداشته شد.^۲ میر سید محمد پسر میرزا داود بود و تبارش از طرف مادر به صفویه می‌رسید.^۳ بزرگان خراسان از میر سید محمد به خاطر اینکه او از خاندان صفویه بود و به خاطر جوانمردی و نیک‌نامی او با پافشاری درخواست کردند سلطنت بر ایران را قبول بکند، تا به خاطر محبوبیتی که دارد، شاهنشاهی ایران را از وضع آشفته‌ای که^۴ دارد نجات بدهد اما او با اصرار از قبول این پیشنهاد سر باز زده و بالأخره پس از پافشاری‌های زیاد تن به سلطنت داد. و اینکه سر جان ملکم مورخ انگلیسی می‌نویسد:^۵ که سلیمان ثانی با زور و خیانت به حکومت رسید به نظر درست نمی‌آید و همه‌ی منابع فارسی خلاف این ادعا را ثابت می‌کند. حتی وقتی او آگاهی یافت که در غیبت او شاهرخ را کور کرده‌اند با اینکه گناهکاران کسانی بودند که او را به سلطنت برداشته بودند آنها را از مقام خود برکنار کرد و برکنار شدگان بر او شوریده و او را پس از چند ماه حکومت از سلطنت خلع کردند و بینایش را از او گرفتند. در این مورد نیز که او به دست شاهرخ از کار برکنار شد، ملکم اشتباه می‌کند. سلیمان ثانی در سال ۱۲۰۷ در منزل خود به مرض سل درگذشت.^۶

در ماه رجب ۱۱۶۳ شاهرخ کور مجدداً به کوشش سردار باوفای خود یوسف علی خان از زندان رهایی یافته و بر تخت سلطنت نشست.^۷

۱. مجمع‌التواریخ ص ۱۱۵ / مجمل ص ۴۵ / گیتی ص ۱۱.
۲. مجمل ص ۳۷ به بعد / مجمع‌التواریخ ص ۹۱ / گیتی ص ۱۱.
۳. مجمع‌التواریخ ص ۱۱۱ / مجمل ص ۴۴.
۴. ملکم، ص ۱۱۱ به بعد.
۵. مجمع‌التواریخ ص ۱۴۵. مؤلف مجمع‌التواریخ از ص ۹۰ تا ص ۱۴۶ کتاب خود مفصلاً درباره‌ی میر سید محمد گزارش می‌دهد.
۶. مجمل ص ۵۳ به بعد / مجمع‌التواریخ ص ۱۳۵ / گیتی ص ۱۱ / مآثر سلطانی ص ۱۱۲.

شاهرخ تا بهال ۱۲۱۰ که به دست آقا محمدخان قاجار خلع گردید
 تقم بیایا خیالاً راحت در خراسان حکومت کرد.^۱ در حالی که پس از قتل
~~نادر~~ خراسان تحت حکومت تقریباً پنجاه ساله‌ی شاهرخ، از آرامش
 نسبی برخوردار بود، در سایر نقاط ایران، مردان نیرومند دیگری برای
 رسیدن به تاج شاهی و یا دست‌کم به خاطر احراز قدرت محلی، با
 همدیگر درگیر بودند.

بلافاصله پس از مرگ نادر، احمدخان که یکی از سرداران افغانی
 نادر بود، با سپاهی که در اختیار داشت به مشرق خراسان رفته و در شمال
 شرقی ایران کشور افغانستان را تأسیس کرده و خود را احمدشاه خواند.^۲
 شاید احمدخان به اندازه‌ی کافی نیرومند بود تا بتواند تمامی ایران را
 تحت حکومت خود درآورد اما چون افغان‌ها عامل اصلی آشفتگی‌های
 پس از سقوط صفویه شناخته شده بودند، ظاهراً احمدخان از تسلط به
 تمامی ایران منصرف شده است. احمدخان که مرد زیرک و هشیاری بود
 حتی برای اینکه دیواری بین خود و آشفتگی‌ها و هرج و مرج‌های داخل
 ایران داشته باشد، با اینکه تصرف خراسان برای او کار آسانی بود هرگز
 به‌طور جدی به این کار اقدام نکرد. او می‌دانست که دیر یا زود در داخل
 ایران بالأخره شخص نیرومندتری به قدرت مطلق خواهد رسید و به‌ظاهر
 میل نداشت که با این قدرت همسایه‌ی دیوار به دیوار باشد و یا لااقل فکر
 می‌کرد تا برافتادن خراسان می‌تواند پایه‌های حکومت خود را در کشور

۱. وقتی که آقا محمدخان در سال ۱۲۱۰ مشهد را به تصرف خود درآورد، شاهرخ را از
 سلطنت خلع کرده و دستور داد او را به شدت شکنجه دهند و وادارش کنند تا جای
 جواهرات نادرشاه را بگوید. سپس دستور داد تا او را همراه خانواده‌اش به مازندران
 بفرستند. اما شاهرخ که زیر شکنجه به شدت آزرده و شکسته شده بود در بین راه، در
 دامغان، در ۶۳ سالگی درگذشت. تاریخ فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. مجمل ص ۶۰ / متظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۶.

ملکم، ص ۱۱۲ / برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی احمدشاه درانی نگاه کنید به:

تازه تأسیس خود قوت بیشتری ببخشد.^۱

در استرآباد محمدحسن خان قاجار به زودی مازندران و شرق گیلان را تحت تسلط خود درآورد.^۲

در شمال غرب ایران در استان‌های آذربایجان و گرجستان یکی از سرداران افغانی به نام آزادخان به متصرفاتی نایل آمد و مغرور از پیروزی خود و به خاطر تحریکاتی که از طرف جنوب به عمل آمد کم‌کم به فکر سلطنت در تمامی ایران افتاد.

در صفحات غربی ایران علی‌مردان خان رئیس ایل بختیاری نیز زمینه را برای رسیدن به تخت سلطنت بسیار آماده می‌دید و خواهیم دید که از هیچ کوششی برای رسیدن به هدف بازنايستاد.

در سایر نقاط ایران نیز قدرت‌های محلی کوچک دیگری از هرج و مرج و آشفتگی سیاسی استفاده کرده و برای خود دم و دستگاهی راه انداخته بودند.

یکی از حکامی که از فرصت استفاده کرده و خود را مستقل ساخته بود، محمدعلی خان حاکم همدان بود. شاهرخ در سال ۱۱۶۳ محمدعلی خان را با حکومت همدان به این شهر اعزام داشته بود. محمدعلی خان در کوشش برای گستردن قدرت خود با مخالفت قبیله‌ی زند روبه‌رو شد و در کم‌ازان یکی از ده‌های ملایر از کریم جوان شکست خورد و کریم با این پیروزی رسماً وارد صحنه‌ی سیاست شد و از طرف قبیله‌ی خود عنوان خانی گرفته و به ریاست قبیله انتخاب شد.^۳

۱. ملکم، ص ۱۱۳.

۲. محمدحسن خان قاجار رئیس ایل قاجار بود. پدرش فتح‌علی خان قاجار را، که یکی از سرداران شاه طهماسب دوم بود، در سال ۱۱۳۹ نادر به قتل رساند (مآثر سلطانی ص ۴ ب). محمدحسن خان ابتدا در خدمت نادر بود اما چون بر جان خود بیم داشت به استرآباد فرار کرد و در آنجا بلافاصله پس از قتل نادر دم از استقلال زد. مجمل ص ۲۱.

۳. مجمل ص ۱۴۷ به بعد.

قبیله‌ی زند از لرهای لک است که خود شاخه‌ای است از گردهای ایران.^۱ این قبیله توسط کریم خان در تاریخ ایران به شهرت رسید.

شروع کار کریم خان

پس از سقوط دولت مقتدر صفوی در سال ۱۱۲۵ به دست افغان‌ها، عثمانی‌ها که همیشه به صفحات غربی ایران، مخصوصاً به آذربایجان چشم طمع داشتند و همواره در فرصت‌های مناسب، به مرزهای غربی ایران حمله کرده و تا جایی که شرایط وقت اجازه می‌داد به متصرفاتی نایل می‌آمدند، این بار نیز از آشفتگی داخلی ایران استفاده کرده و به قسمت‌های غربی ایران حمله کرده و تا نزدیکی همدان را متصرف شدند.^۲

در این موقع اگر هم ترک‌ها خیالشان از طرف یک قدرت مرکزی در ایران آسوده بود، در عوض از ناحیه‌ی قدرت‌های محلی روستاها و شهرهای ایران همیشه چشم‌زخم‌هایی می‌دیدند. هرگاه فرصتی دست می‌داد گروهی به سرپرستی یکی از نیرومندان محلی به مواضع ترک‌ها حمله برده و مزاحمت‌هایی برای آنها فراهم می‌ساخت.^۳

بدیهی است که تحت این شرایط، که همواره با غارت و چپاول و خون‌ریزی و ویرانی همراه بود، مردم ساکن نواحی تحت تسلط ترک‌ها به شدت در زحمت بودند و اغلب اتفاق می‌افتاد که در این حمله‌ها روستایی به کلی ویران می‌شد.

رهبر یکی از این دسته‌های فرصت‌طلب، که ضمن اعمال و مقاصد میهن‌پرستی از چپاول و غارت نیز بهره‌ها می‌گرفت، شخصی بود به نام

1. Paul Horn: Grundriss der iranischen Philologie, II (Strassburg 1896-1904) 592 ff. / H. Braun: Handbuch Koeln 1959) 120 f

۲. گیتی ص ۴ / مجمل ص ۱۴۶ / لوکهارت، نادرشاه ص ۱۱ به بعد.

3. The life of Sheikh Mohammed Ali Hazin, London 1831, P. 119ff

مهدی خان زند، از روستای پری ناحیه‌ی کمازان شهرستان ملایر. مهدی خان زند بر یک نیروی هفت صد نفری پیاده و سواره ریاست داشت. هرگاه مهدی خان در حمله‌های ضربتی خود به ترک‌ها مورد تعقیب قرار می‌گرفت، به کوه‌های کمازان که پناهگاه خوبی برای مردم بومی بود پناه می‌برد.^۱

پس از اینکه نادرشاه بر افغان‌ها چیره شد، مهدی خان که به غارت عادت کرده بود باز هم دست از کار چپاول نکشید و همچنان در مواقع مقتضی از شوریدن و حمله بردن و غنیمت گرفتن باز نماند. از این روی نادرشاه که در حال گستردن قدرت خود بر تمامی ایران بود و نمی‌توانست این چنین مزاحم‌های محلی را تحمل بکند به باباخان چاپشلو حاکم لرستان دستور داد که رهبران قبیله‌ی زند را کشته و بقیه را به خراسان بکوچاند. باباخان توانست با حيله و نیرنگ، ضمن اینکه او را به الطاف مخصوص نادرشاه امیدوار ساخت نزد خود دعوت بکند. اما همین که مهدی خان بر باباخان وارد شد به همراه چهارصد نفر دیگر از مردان خود دستگیر شده و به قتل رسید. پس از این توطئه تمام دارایی قبیله‌ی زند ضبط گردید و بازماندگان قبیله به ابیورد خراسان تبعید گردید.^۲

این جریان در سال ۱۱۴۴ اتفاق افتاد. از کسانی که از خاندان زند بدین طریق به خراسان تبعید شدند، یکی نیز کریم خان بود که در آن موقع ۳۲ سال داشت.

قبیله‌ی زند تا قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ در نهایت گمنامی در خراسان به سر برد.^۳

۱. مجمل ص ۱۴۶.

۲. مجمل ص ۱۴۶ به بعد / گیتی ص ۵ / جهانگشای نادری ص ۱۹۷.

۳. گیتی ص ۶.

غیر از کریم خان دیگر بزرگان زند که در تبعید به سر می بردند عبارت بودند از: شیخه (بعدها شیخ علی خان زند) و اسکندر و نادر (ندر). البته اینها فقط در میان قوم و قبیله‌ی خود بزرگ و مورد احترام بودند. قبیله‌ی زند هنگام اقامت در خراسان تحت تأثیر کشتار سرکردگان قوم خود به دست باباخان چاپشلو، ضمن احساس کینه‌ی شدیدی در خود نسبت به افشارها، سعی می کرد تا هرگز بهانه‌ای به دست دشمن ندهد.

درباره‌ی کودکی و جوانی کریم خان تقریباً هیچ نوع خبری در دست نیست. تاریخ تولد او نیز برای ما معلوم نیست. ظاهراً کریم خان در خانواده‌ی فقیری به دنیا آمده است زیرا که او برای امرار معاش خود چوپانی می کرده است.^۱

اگر داستان زیر صحت داشته باشد، باید گفت که کریم خان احتمالاً اگر فرصتی دست می داد از دزدی نیز روی گردان نبود. این داستان را خود کریم خان برای یاران و دوستانش تعریف کرده است:

«در ایام نادرشاه زین مرصعی برای رضاقلی میرزا پسر نادرشاه می ساختند. شب خود را رسانیده آن زین اسب را در بودم. بعد از سه روز جهت دریافت خبر به کاروانسرای مذکور رفتم. قریب یک هزار نفر را در زیر شکنجه و چوب دیدم.

به خاطر رسید که برای یک نفس پلید شوم یک هزار نفر خلق الله را به عذاب الیم گذاشتن از انصاف بیرون است. جرأت کرده آن زین اسب جواهر نشان قیمتی را آورده از پشت دیوار کاروانسرا بالا رفته و زین را در میان کاروانسرا انداخته و خود فرار کردم.

بعد از سه روز، دیگر بار برای تفحص حالات به کاروانسرا شتافتم. در هر حجره ذکر جوانمردی دزدی که زین اسب را ربوده بود شنیدم...»^۲

۱. مجمل ص ۱۴۷.

۲. مجمل ص ۴۶۱ به بعد / ملکم، ص ۱۴۸ به بعد.

فقر خانوادگی کریم خان یکی دیگر از علل روشن نبودن تاریخ تولد اوست. چون مردم دولتمند و باسواد، حتی تا این اواخر، یعنی تا قبل از حکومت پهلوی که در ایران شناسنامه معمول نبود، تاریخ تولد و نام فرزندان خود را بر جلد قرآن و با سایر کتاب‌های محبوب خود که در خانه داشتند می‌نوشتند.

درباره‌ی سن کریم خان خبری داریم از گ. آ. اولیویه، یک مسافر فرانسوی که در سال ۱۷۹۶، یعنی ۱۷ سال پس از مرگ کریم خان به ایران آمده است. به قول این سیاح کریم خان هنگام مرگ ۷۳ سال داشته است.^۱

اما به قول ویلیام فرانکلین، مسافر انگلیسی که در سال ۱۷۸۶ در ایران بود، کریم خان در هشتاد سالگی درگذشت.^۲

فرانکلین توضیح می‌دهد که او سن کریم خان را از اهالی شیراز شنیده است. با توجه به اینکه شیرازی‌ها نظر به علاقه‌ای که به کریم خان داشتند حتماً سن تقریبی او را می‌دانسته‌اند، قول فرانکلین می‌تواند به حقیقت نزدیک‌تر باشد. خبر مشابهی داریم از سرجان ملکم در تاریخ ایران او.^۳ بنابراین تا زمانی که منبع جدید موثقی درباره‌ی تاریخ تولد و طول عمر کریم خان یافت نشود، می‌توان تولد او را سال ۱۶۹۹ دانست.

۱. اولیویه، ص ۶۱ مقدمه. ۲. فرانکلین، ص ۳۰۹ به بعد.

3. Malcolm 147f.: - "Kurreem Khan died at an advanced period of life, being nearly eighty years of age. Some authors state that he was seventy-five; others seventy-six; and several, that he was near eighty. It is probable that Kurreem only knew his own age by a reference to events that occurred about the period of his birth. There is no register of births kept in a wandering tribe; and it is not probable that either this prince, or any of his family, possessed an exact record on such a subject."

فارسنامه‌ی ناصری (ص ۲۱۹) سن کریم خان را بین ۷۵ تا ۸۰ داده است، گمان می‌رود که منبع مؤلف فارسنامه کتاب تاریخ ایران ملکم بوده است.

به طوری که از یکی از منابع تاریخ زند برمی آید^۱ پدر کریم خان ایناق و عمویش بوداق در میان قوم زند صاحب مقام و درجه بوده‌اند. اما این دو برادر، یعنی ایناق و بوداق، نه می‌توانستند عنوان خانی داشته باشند و نه می‌توانستند صاحب درجه و منصبی باشند. چون در این صورت طبق سنت معمول فرزندان آنها نیز می‌بایستی عنوان خان می‌داشته‌اند اما به طوری که خواهیم دید کریم خان ابتدا پس از بازگشتن از خراسان به کمازان، به سبب رشادت‌هایی که از او سر زد، از قبیله‌ی خود عنوان خانی گرفت.

کریم خان نیز مانند برادرش صادق خان بی‌سواد بود. صادق خان در سال ۱۱۷۸ وقتی که بگلریگ شیراز بود، همراه فرزندان خود تازه شروع به آموختن و خواندن و نوشتن کرده بود.^۲

فرانکلین از قول اهالی شیراز و افسران ارتش کریم خان گزارش دیگری دارد مبنی بر اینکه کریم خان در زمان نادر شاه افسر محبوبی بوده و هنگام قتل نادر در صفحات جنوبی ایران مشغول خدمت بوده است^۳، این موضوع نیز نمی‌تواند صحت داشته باشد، احتمالاً کسانی که این خبر را در اختیار فرانکلین گذاشته‌اند به خاطر علاقه‌ی زیادی که به کریم خان داشته‌اند، خواسته‌اند حتی جوانی‌های او را مهم قلمداد بکنند و گرنه در هیچ‌یک از منابع فارسی چیزی در این باره نوشته نشده است، بلکه در همه‌ی این منابع می‌خوانیم که کریم خان پس از قتل نادر همراه قبیله‌ی خود از خراسان به کمازان بازگشته است.^۴

۱. گیتی ص ۶. ۲. نیبور، ص ۱۱۵ به بعد / فرانکلین، ص ۳۰۵.

۳. فرانکلین، ص ۳۰۰ به بعد. ۴. گیتی ص ۶ به بعد / مجمل ص ۱۴۷.

مبارزه برای به دست گرفتن قدرت

بازگشت کریم خان به کمازان

پس از قتل نادر، بیشتر عشایر و قبایلی که او کوچانده بود به وطن اصلی خود بازگشتند. قبیله‌ی زند نیز که در زمان نادرشاه به خراسان تبعید شده بود به سرکردگی کریم به کمازان بازگشت.^۱ زنده‌ها به محض اینکه خود را در کمازان یافتند توانستند به رهبری کریم روستاهای همسایه و همچنین تویسرکان و کزاز را متصرف شوند. در این زمان محمدعلی خان تکلو حاکم همدان بود.^۲

محمدعلی خان همین که از شجاعت کریم آگاه شد پیکی نزد او فرستاده و خواستار شد که کریم خان با مردان خود به خدمت او دربیاید. اما گوش و بینی این پیک بریده شده و بدون کوچک‌ترین جوابی نزد اربابش بازگردانده شد.

به دنبال این گستاخی، محمدعلی خان ۵,۰۰۰ سوار را برای دستگیری کریم اعزام داشت. کریم ضمن شکست دادن این گروه همه‌ی تجهیزات نظامی آنها، از جمله سه دستگاه توپ را به غنیمت برد. تا این حادثه کریم بین قبیله‌ی خود «توشمال»^۳ نامیده می‌شد، اما

۱. مجمل ص ۱۴۷ / گیتی ص ۶.

۲. پس از اینکه شاه ابراهیم خان را مغلوب کرد محمدعلی خان تکلو را به حکومت همدان منصوب کرد. آتشکده‌ی آذر ص ۳۷۲.

۳. توشمال در اصل کارمند متوسط، مانند بازرس پلیس. بعدها: سرآشپز. در زمان تیموریان: کارمند پلیس

G. Doerfer Türkisch Mongolische Elemente in Neupersischem, Bd. I, (Wiesbaden 1963).

در هر حال معلوم نیست که کریم خان را به چه مناسبت توشمال می‌نامیدند. آیا او یک آشپز بوده است؟ امروز در حوالی بختیاری توشمال یعنی لاتا

بلافاصله پس از این پیروزی که فصل تازه‌ای را در تاریخ مبارزات سیاسی ایران گشود از طرف قبیله، به خاطر شجاعت و کاردانی لقب خانی به کریم داده شد. کریم خان سپس با غنایمی که به دست آورده بود به کزاز بازگشت.

در این زمان ذکریاخان که در زمان ابراهیم خان افشار سمت وزارت داشت حکومت کله و کزاز و کمره و چابلق و شهر بروجرود را در دست داشت. ذکریاخان همین که از حرکت کریم خان به طرف کزاز آگاه شد راه او را بست اما پس از یک برخورد کوتاه قرار بر این شد که کریم خان از حوزه‌ی حکومت ذکریاخان خارج شود و در عوض ذکریاخان قول دهد که از یاری دشمنان کریم خان سر باز زند.^۱

از طرف دیگر چون محمدعلی خان از شکست سربازان خود اطلاع یافت با تمام نیرو و تجهیزاتی که در اختیار داشت به جنگ کریم خان شتافت، اما مجبور شد به خاطر کاردانی و لیاقت دشمن، با تمام برتری نظامی که داشت به لاشگرد فرار کند. کریم خان توپخانه و همه‌ی تجهیزات محمدعلی خان را متصرف شده و بعد به تعقیب او پرداخت. چون سربازان محمدعلی خان موقعیت خود را خطرناک یافتند دسته دسته سپاه او را ترک کردند. در این موقع محمدعلی خان ناگزیر برادر خود عبدالغفارخان را نزد حسن علی خان^۲ بگلربگ اردلان در استان سنندج فرستاده و تقاضای کمک کرد. چون حسن علی خان در این زمان پس از پیروزی بر دشمنان خود موقعیت خود را در گُردستان استوار ساخته بود از تقاضای کمک محمدعلی خان استقبال کرده و به طرف همدان حرکت کرد تا با قبیله‌ی زند مبارزه کند.

۱. مجمل ص ۱۴۷ به بعد.

۲. مجمل التواریخ می‌نویسد حسن علی خان، اما گیتی‌گشا حسین علی خان. چون مؤلف مجمل التواریخ خود شاهد شورش حسن علی خان در گُردستان بوده است به قول او بیشتر اعتماد شد. ص ۲۶۴.

همین که کریم خان از این موضوع خبر یافت از محاصره‌ی لاشگرد دست کشیده و به پری و کمازان بازگشت. حسن علی خان به تعقیب او پرداخت. چون کریم خان متوجه شد که سپاه دشمن نیرومند است پس از اینکه خانواده خود را به مکان امنی فرستاد برای مبارزه با دشمن که ۱۲،۰۰۰ سرباز پیاده و سواره داشت وارد جنگ چریکی شد. او ۴۵ روز تمام با مردان خود به‌هنگام شب، ناگهان از پناهگاه خارج شده و به دشمن شیبخون زد. این طریق مبارزه و دیگر اخبار مربوط به شورش‌های چند در کردستان سبب شد که حسن علی خان به کردستان بازگردد. کریم خان با حملات پراکنده و بی‌موقع خود توانست غنایم زیادی به دست بیاورد و حتی موفق شد هنگام بازگشت حسن علی خان به کردستان، در تنگه‌ای سر راه او را گرفته و دو قاطر را که بار طلا و سایر جواهرات قیمتی داشت برآید.^۱

پس از این پیروزی، شهرت کریم خان به اطراف پیچید و کریم خان مست از پیروزی برای به دست آوردن قدرتی بیشتر، رسماً وارد میدان سیاست شد.

حالا چند خان از قبیله‌ی معروف و مهم قره‌گوزلو به‌رهبری شهباز خان با ۲۰۰۰ سواره و پیاده نزد کریم خان آمدند تا به خدمت او دربیایند. به دنبال این موفقیت کریم خان سپاهی ترتیب داد تا به شهرهای خونسار و گلپایگان حمله بکند. در کمره علی مردان خان بختیاری که پس از مرگ نادرشاه به قدرت زیادی رسیده بود، با یک نیروی ده هزار نفری سر راه او را گرفت اما از کریم خان شکست خورده و فرار کرد. سردار فاتح دوباره غنایم ذی‌قیمتی به چنگ آورده و سپس شهر گلپایگان را متصرف شد.

کریم خان خود را آماده‌ی تصرف نقاط دیگری می‌کرد که خبر رسید

محمدعلی خان، که شکست خورده تلقی می‌شد، به ناگهان به حوزه‌ی قدرت او حمله آورده است. کریم خان فوراً برای یک جنگ اضطراری به مقابله‌ی محمدعلی خان شتافت. محمدعلی خان شکست خورد و در نتیجه همدان نیز به دست کریم خان افتاد. کریم خان در همدان سرکردگان زندانی بختیاری را آزاد ساخت تا بدین ترتیب دوستی این قبیله‌ی مهم را جلب کرده باشد.^۱

پیمان کریم خان با علی مردان خان بختیاری

علی مردان خان پس از شکست خوردن از کریم خان هنگامی که او مشغول مبارزه با محمدعلی خان بود، توانست مجدداً نیرویی به هم آورده و گلپایگان را متصرف شود؛ سپس مغرور از این پیروزی برای مبارزه با ابوالفتح خان بختیاری^۲ که از طرف شاهرخ شاه حاکم اصفهان و عراق بود در سال ۱۱۶۳ به طرف اصفهان حرکت کرد.^۳ اما در برخوردی که روی داد شکست خورده و به گلپایگان بازگشت. علی مردان خان در گلپایگان به این فکر افتاد که برای جنگ با ابوالفتح خان با کریم خان متحد شود.^۴ او چهار نفر از سرکردگان نیروی خود را به نام پیک صلح، نزد کریم خان که در این موقع در پنج کسب، در نزدیکی ملایر به سر می‌برد اعزام داشت.

کریم خان از این پیشنهاد استقبال کرد. کمی بعد علی مردان خان؛ صالح خان را که یکی از شجاع‌ترین افسران او بود، به همراه چند خان

۱. مجمل ص ۱۶۹.

۲. ابوالفتح خان که به قول رستم‌التواریخ (نگاه کنید به کریم خان زند نوشته‌ی عبدالحسین نوایی، ص ۳۹) نبش به شیخ زاهد

(Hinz, Irans Aufstieg Zum Nationalstaat S. 13.)

می‌رسد، از طرف شاهرخ حاکم اصفهان بود.

۳. گیتی ص ۱۲ به بعد / منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴. مجمل ص ۱۷۰ / گیتی ص ۱۳.

دیگر و صد سوار دوباره نزد کریم خان فرستاد تا حمله به ابوالفتح خان را به او پیشنهاد بکند. خان زند در این میان محل اقامت خود را تغییر داده و اینک در پری به سر می برد. کریم خان برای اینکه درباره‌ی این نقشه مفصل تر گفت و گو بکند شخصاً با ۸,۰۰۰ سوار به گلپایگان رفت. پس از عقد پیمان در سال ۱۱۶۳^۱ متحدین با ۲۰,۰۰۰ سرباز به طرف اصفهان حرکت کردند. درست در همین موقع چند نفر از مهم ترین سرداران نادرشاه، از قبیل موسی خان افشار و سلیم خان قرقلوی افشار و صالح خان دربندی و میرمحمدخان عرب میش مست خراسانی برای حمایت از ابوالفتح خان در اصفهان گرد هم آمده بودند.^۲

ابوالفتح خان با ۵۰,۰۰۰ سپاهی به مقابله‌ی دشمنان متحد شتافت. در دهکده‌ی کهریز در نزدیکی اصفهان برخورد طرفین متخاصم روی داد. ابوالفتح خان شکست خورده و به اصفهان متواری شد و در آنجا برای استقامت در برابر محاصره، به استحکامات شهر پرداخت. اما اصفهان پس از پنج روز محاصره و مبارزه به تصرف متحدین درآمد (۱۱۶۳).^۳

پیمان سه جانبه

پس از سقوط اصفهان، ابوالفتح خان با پادرمیانی خان‌های زند بخشیده شد و به نام عضو سوم با متحدین فاتح هم پیمان شد تا سه نفری به اتفاق، برای نجات ایران از هرج و مرج ناشی از قتل نادرشاه، چاره‌ای بیندیشند. آنها اولین قدم مهمی که برداشتند انتخاب میرزا ابوتراب، پسر میرزا مرتضی صدرالصدور، که از طرف مادری نوه‌ی شاه سلطان حسین بود، به نام شاه اسماعیل سوم، به سلطنت ایران بود. چون شاه اسماعیل سوم خردسال بود، علی مردان خان نایب السلطنه شد، کریم خان سرداری کل

۱. منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲. مجمل ص ۱۷۱.

۳. گیتی ص ۱۲ به بعد / مجمل ص ۱۷۱.

سپاه را قبول کرد و ابوالفتح خان بگلربگ اصفهان باقی ماند. علی مردان خان و کریم خان سوگند یاد کردند که در تمام شئون مملکتی بدون مشورت یکدیگر اقدامی نکنند. سپس قرار شد که علی مردان خان برای سر و صورت دادن به وضع حکومت در اصفهان باقی بماند و کریم خان برای فتح بقیه‌ی نقاط ایران به میدان کارزار برود.^۱

کریم خان سردار کل سپاه ایران

چهارده روز پس از عقد پیمان سه‌جانبه، کریم خان به قصد عیشکر، قزوین و کرمانشاه از اصفهان حرکت کرد. او قرار بود پس از فتح استان‌های عراق و آذربایجان و فارس به اصفهان بازگردد و به علی مردان خان بپیوندد تا با ید دیگر برای فتح خراسان اقدام بکنند. کریم خان ابتدا محمدعلی خان تکلو را که از طرف شاه رخ شاه با ۸,۰۰۰ سرباز در عیشکر بود شکست داد و بی آنکه جنگی در بگیرد اراک، تهران، قزوین و همدان به تصرف او درآمد.^۲

کریم خان سپس برای مقابله با حسن علی خان که در گردستان سر به شورش برداشته بود، حرکت کرد. علاوه بر این کریم خان تصمیم گرفته بود که برای دست یافتن به توپخانه‌ی معروف نادرشاه در کرمانشاه این شهر را تسخیر بکند.^۳ تقریباً در شش کیلومتری کرمانشاه، در بیستون نیروی کریم خان مستقر شد.

۱. مجمل ص ۱۷۲ / گیتی ص ۱۵ به بعد.

۲. مجمل ص ۱۷۵ / گیتی ص ۱۶ به بعد.

۳. «که توپخانه نادری را در قلعه کرمانشاهان که زیاده از هزاروپانصد توپ کلان و نیم کلان و کوچک و بادلیخ و به قرب ششصد خمپاره کلان که شصت من تبریز گلوله هر خمپاره است و جباخانه و قورخانه و شش هزار خروار باروت که هر خروار یکصد من تبریز است و اسباب یورش و سایر سرانجام قلعه گیری و غیره که نادرشاه برای سفر مملکت روم مهیا کرده و در آن قلعه به سبب قرب جوار گذاشته بود...» مجمل ص ۲۴.

میرزا محمد تقی^۱ و عبدالعلی خان عرب میث مست^۲ که با همدیگر حکومت کرمانشاه را داشتند، بلافاصله پس از خبر نزدیک شدن کریم خان شهر را آماده‌ی دفاع ساختند. پس از اینکه کریم خان ۲۵ روز در اردو، بدون اینکه شروع به محاصره شهر بکند، به سر برده بود، میرزا محمد تقی و عبدالعلی خان، چهار اسب به نام هدیه برای کریم خان فرستاده و پیغام دادند که هر دو تابع سیاست کریم خان می‌باشند و هیچ دلیلی وجود ندارد که بین طرفین جنگی در بگیرد، فقط بهتر است که کریم خان تاریخ ورود به شهر را به بعد موکول بکند، زیرا موقعیت فعلی شهر برای این منظور مساعد نیست. چون کریم خان در خود نیروی کافی برای حمله به شهر را، که به طوری که اشاره شد، بیشتر از ۱۵۰۰ توپ سنگین و نیمه سنگین و سبک داشت، در خود نمی‌دید و می‌دانست که با محاصره‌ی قلعه‌ی کرمانشاه، نمی‌توان آنجا را تصرف کرد، این پیشنهاد را پذیرفته و به طرف اردلان و سنندج حرکت کرد. خسرو سلطان پسر احمد خان که حاکم سنندج بود به استقبال کریم خان رفته و از او پذیرایی گرمی به عمل آورده و استدعا کرد که داخل شهر شود. در این بین چون حسن علی خان شنید که کردها بر خلاف انتظار او تسلیم کریم خان شده‌اند، از مخالفت دست کشیده و به کریم خان پیوست.

پس از این موفقیت سردار کل سپاه، از راه همدان به پری و کمازان بازگشت و دو ماه ونیم در آنجا متوقف شد تا نیروی جنگی سپاه خود را سامان بدهد.^۳

۱. میرزا محمد تقی که در زمان نادرشاه شغل مهمی داشت از طرف عادل‌شاه برای

اداره‌ی امور توپخانه‌ی معروف قلعه‌ی کرمانشاه منصوب بود. مجمل ص ۳۴.

۲. عبدالعلی خان عرب میث مست (تربچی‌باشی) که یکی از مقامات نظامی مهم دربار افشار بود، از طرف عادل‌شاه، با میرزا تقی مأمور اداره‌ی امور قلعه‌ی کرمانشاه بود. مجمل

ص ۲۳. ۳. مجمل ص ۱۷۹ به بعد / گیتی ص ۲۶ به بعد.

خیانت علی مردان خان

پس از حرکت کریم خان از اصفهان، چون علی مردان خان با غیبت او دیگر قدرتی بر سر راه خود نمی‌دید، به صالح خان بیات^۱ حاکم شیراز پیغام فرستاد که به اطاعت او دربیاید، اما صالح خان تن به این پیغام نداد. با وجود پیمان مخفیانه‌ای که علی مردان خان با کریم خان در مورد مشورت در کلیه اقدامات مملکتی بسته بود، از غیبت او استفاده کرده متحد دیگر، ابوالفتح خان را که به گلربگ اصفهان بود، دستگیر و کور کرد و سپس او را کشت و پس از فراغت از کار او، عمویش باباخان بختیاری را به جای ابوالفتح خان نشاند و با همه‌ی بزرگانی که در دربار شاه اسماعیل سوم بودند به همراهی خود شاه، برای تنبیه صالح خان بیات و فتح شیراز و فارس به طرف جنوب حرکت کرد.

در حقیقت علی مردان خان خود را شاه واقعی ایران می‌دانست و از این روی با کمال قدرت و استبداد، بدون اینکه با شاه اسماعیل سوم مشورت بکند، هر کاری که دلش می‌خواست انجام می‌داد. کوشش‌های صالح خان برای دفاع از فارس بی‌نتیجه ماند. علی مردان خان شیراز را متصرف شد (۱۱۶۳) و از جانب خود مأمورین دولتی و مالیاتی، به همه‌ی شهرها و روستاها اعزام داشت. پس از تصرف کامل استان فارس، رفتار علی مردان خان رفته رفته خشن‌تر و مستبدانه‌تر شد و سربازان او مردم را به شدیدترین وجهی آزار دادند. میرزا محمد، کلانتر شیراز می‌نویسد که همه‌ی لوازم آهنی از طرف سربازان به سربازخانه‌ها برده شد تا با ذوب آنها، گلوله‌ی توپ بسازند و همه‌ی لباس‌ها و حتی لحاف مردم برای مصرف سربازان، از آنها گرفته شد. آذوقه‌ی مردم برای مصرف سپاهیان به سربازخانه‌ها برده شد و بالأخره مأمورین علی مردان

۱. صالح خان بیات از طرف شاهرخ شاه به حکومت فارس، عمان، بنادر خلیج خان و بحرین منصوب بود. روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر، ص ۳۲ به بعد.

خان کوشیدند تا مالیات سه سال را که ۴۰,۰۰۰ تومان می شد یکجا از مردم دریافت بکنند.^۱

شورای مشورتی تاریخی کریم خان با سرداران خود هنگامی که کریم خان به منظور تجدید قوا و آرایش سپاه در پری و کمازان به سر می برد، دسته های دیگری از عشایر قره گوزلو و خدابنده لو و بیات به او پیوستند.

کریم خان که با پیوستن این دسته ها به سپاهش و همچنین با سامانی که به نیروی ضربتی خود داده بود، موقعیت خود را نیرومند تشخیص داد، از همه ی بزرگان زند و سایر خان هایی که در خدمت او بودند خواست که در یک جلسه ی مشورتی بزرگ شرکت کنند. چون همه جمع آمدند، از آنها پرسید که در قبال عهدشکنی و خیانت علی مردان خان چه باید کرد، که بدون مشورت با ما و بدون اطلاع ما به شیراز رفته و در آنجا به میل خود، دست به فجایعی بزرگ زده است، همه گفتند باید با او جنگید.^۲ چون کریم خان بزرگان سپاه خود را با خود هماهنگ دید تصمیم به مقابله و جنگ با علی مردان خان گرفت.

برخورد کریم خان با علی مردان خان

کریم خان با ۳۰,۰۰۰ سپاهی به اصفهان حمله برد و توانست شهر را بدون جنگ به تصرف خود درآورد، چون باباخان عموی علی مردان خان فرار را به جنگ بی نتیجه ترجیح داده بود.

کریم خان اموال دشمن خود را ضبط کرده و آن دسته از کارمندان دولتی را که به علی مردان خان به نحوی کمک کرده بودند توبیخ کرده و

۱. روزنامه ی میرزا محمد کلانتر، ص ۴۱ به بعد / فارسنامه ی ناصری، ج ۱، ص ۲۵۶ به بعد.
۲. مجمل ص ۱۷۵ تا ۱۸۰ / منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۹.

ثروت آنها را نیز ضبط کرد. او سپس برادرش صادق خان را به جای باباخان به بگلربیگی اصفهان منصوب کرد (۱۱۶۴)^۱ و به او توصیه کرد که به مشکلات مردم آزار دیده‌ی اصفهان رسیدگی کند. کریم خان سپس به سربازان خود چند روز استراحت داده و ضمناً اموال ضبط شده را بین آنها تقسیم کرد.

علی مردان خان از خبر تصرف اصفهان به دست کریم خان ناراحت شده و به طرف اصفهان حرکت کرده بود. خان زند نیز به محض اطلاع از این موضوع، فوراً با سپاهیان خود راهی جنوب شد. در چهار محال طرفین به هم برخوردند. در حین جنگ عده‌ای از سربازان علی مردان خان و همچنین خود شاه اسماعیل سوم طرف علی مردان خان را رها کرده و به کریم خان پیوستند. با این عمل، تکلیف جنگ روشن بود. علی مردان خان ناگزیر، با برجای گذاشتن کلیدهای لوازم جنگی خود، به خوزستان فرار کرد تا کمک حاکم آنجا را علیه کریم خان که هر روز نیرومندتر می‌شد به خود جلب بکند (۱۱۶۴).^۲

۱. منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. مجمل ص ۱۸۱ به بعد / گیتی ص ۲۳ به بعد / منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۹.

فصل دوم

حکومت کریم خان

وکیل الدوله

پس از اینکه کریم خان علی مردان خان را شکست داد با شاه اسماعیل سوم به اصفهان بازگشت (۱۱۶۵)^۱. در اصفهان کریم خان به خود لقب وکیل الدوله داد و حکام و سرداران و مأموران مالیاتی از طرف خود به شهرها و آبادی‌هایی که اداره می‌کرد اعزام داشت، علیشکر و فراهان و انجدان و کزاز و کله را به شیخ علی خان زند سپرد^۲، کرمانشاه و کردستان و لرستان را به محمدخان زند داد.^۳

ابوالحسن خان شیرازی که از سال ۱۱۶۰، به فرمان عادل شاه، حاکم شیراز بود، مجدداً به حکومت شیراز رسید. حکومت تهران، قزوین،

۱. منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. بنا به نوشته‌ی ارنست بئر، در مقدمه‌ی تاریخ زندیه، شیخ علی خان پسر محمدخان شوهرخواهر ایناق بود. ارنست بئر از نسخه‌ی خطی گیتی‌گشا در برلین استفاده کرده است. من گیتی‌گشای چاپ تهران (۱۳۱۷) را در دسترس دارم و از این چاپ (ص ۷۹) چنین برمی‌آید که برادر شیخ علی خان، یکی از خواهران کریم خان زند را به زنی گرفته است. در نسخه‌ی تهران شیخ علی خان، فامیل بسیار نزدیک کریم خان قلمداد می‌شود.

۳. محمدخان زند که به محمد بی‌کله معروف بود (چون قسمتی از سرش در نبردی زخمی شده بود) شوهرخواهر کریم خان بود. این محمدخان، باید با محمدخانی که مورد نظر ارنست بئر در مقدمه‌ی تاریخ زندیه است، فرق داشته باشد و یا هرگز نمی‌تواند پدر شیخ علی خان باشد، چون محمدخان و شیخ علی خان تقریباً هم‌سن بودند. نگاه کنید به: گیتی ص ۱۱۱ به بعد / مجمل ص ۲۳۰.

گلپایگان و اصفهان را کریم‌خان خود به عهده گرفت و همراه شاه اسماعیل سوم برای اداره‌ی امور مملکتی در اصفهان باقی ماند. در اینجا لازم به توضیح است که با اینکه کریم‌خان حکومت کرمانشاه و خوزستان را به محمدخان زند داده بود، این مناطق هنوز تحت فرمان کریم‌خان نبود و محمدخان مأموریت داشت که این مناطق را برای خان بزرگ زند تصرف کند.^۱

برخورد محمدخان زند با علی‌مردان‌خان و شکست او

محمدخان زند با اینکه مرد بسیار شجاعی بود و به طوری که خواهیم دید، به خاطر شجاعت و جنگجویی خود، برای اندام گرفتن حکومت زند قدم‌های مؤثری برداشت، از نظر رفتار سیاسی مرد بسیار خامی بود و به خاطر همین نپختگی، هنگام حمله به کرمانشاه، بی‌جهت زیان‌های زیادی به نیروی نظامی زند وارد آورد. کرمانشاه به خاطر موقعیت خاص نظامی که داشت از زمان نادرشاه به یک قلعه‌ی توپخانه‌ی بسیار مهم تبدیل شده بود و از این روی میرزا محمدتقی و عبدالعلی‌خان، که به فرمان شاه‌رخ شاه افشار حکومت کرمانشاه را داشتند، به آسانی می‌توانستند از شهر دفاع بکنند. میرزا محمدتقی می‌دانست کریم‌خان قصد دارد کرمانشاه را به خاطر همین موقعیت حساس نظامیش متصرف شود و در ضمن قولی را که هنگام حمله‌ی اول کریم‌خان به او داده بود به یاد داشت که گفته بود، شهر را در موقعیت مناسب تسلیم خواهد کرد. میرزا محمدتقی‌خان که به ضعف خود در مقابل نیروی زند واقف بود، به موقع با علی‌مردان‌خان، که اینک در خوزستان مشغول جمع‌آوری سپاه بود، رابطه حاصل کرد و در همین زمینه برای جلب کمک آزادخان افغان، که در آذربایجان حکومت می‌کرد، وارد مذاکره شد و توانست

۱. مجمل ص ۱۸۲ به بعد.

هم علی مردان خان و هم آزادخان را به نفع خود و علیه دشمن مشترک، کریم خان، با خود متحد سازد.

وقتی که پیک‌های میرزا محمد تقی نزد علی مردان خان رسیدند، علی مردان خان از جمع آوری سپاه از میان اعراب خوزستان و بختیاری‌ها فارغ شده بود و غیر از این، اسماعیل خان فیلی سرپرست لرها نیز با مردان خود به علی مردان خان پیوسته بود، از این روی علی مردان خان از پیشنهاد میرزا محمد تقی استقبال و بی‌درنگ به طرف کرمانشاه حرکت کرد و در ۲۴ کیلومتری کرمانشاه، در راه اصفهان، اردو زد. چون کریم خان از این موضوع اطلاع حاصل کرد، تمام نیرویی را که در اختیار داشت و از ۳۰،۰۰۰ نفر تشکیل شده بود، به کمک محمدخان زند فرستاد. محمدخان زند با این نیروی کمکی تا حاجی آباد پیش رفت، اما همان‌طور که گفته شد، چون مرد خامی بود، مغرور از شهرت خود، به شجاعت و بی‌باکی، به جای اینکه با همه‌ی سپاهیان خود دست به حمله بزند، خواست که با یک حمله‌ی تک‌نفری دشمن را به‌راساند، اما زخمی شد و ناگزیر به کمازان گریخت. پس از فرار او سربازانش بی‌سرپرست ماندند و از علی مردان خان شکست خوردند و در نتیجه پراکنده شدند.

همین که کریم خان از شکست سپاه خود در نزدیکی کرمانشاه مطلع شد، با سربازان کمی که نزد خود نگه داشته بود از اصفهان برای کمک به محمدخان، به طرف کمازان حرکت کرد اما حالا علی مردان خان و اسماعیل خان فیلی و عبدالعلی خان نیز می‌خواستند بخت خود را بیازمایند، تا قبیله‌ی زند مزاحم را برای همیشه نابود بکنند. میرزا محمد تقی از نظر احتیاط، برای فرماندهی در کرمانشاه باقی ماند. شخصی به نام تراب‌خان که از طرف کریم خان حکومت نهاوند را داشت، از ترس سپاه علی مردان خان و متحدانش که در حال نزدیک

شدن بودند، خود را تسلیم علی مردان خان کرد و چون آن حوالی را خوب می‌شناخت، علی مردان خان او را پذیرفت.

در دومین روز جنگ در کمازان، کریم خان سر رسید. با یک یورش، کریم خان موفق شد که اردوی علی مردان خان را به هم زند و دو نفر از سرداران دشمن را بکشد و همه‌ی توپخانه و سایر تجهیزات دشمن را به غنیمت ببرد. علی مردان خان به طرف غرب ایران فراری شد.

تراب خان از ترس خود را به طویله‌ی کریم خان بست و بخشیده شد و در مقام خود ابقا گردید.^۱

یک دشمن جدید

پس از فرار علی مردان خان به سمت غرب، میرزا محمد تقی و سایر بزرگان کرمانشاه از ترس حمله‌ی کریم خان، استحکامات شهر را محکم‌تر ساخته و خندق شهر را آب انداختند. کریم خان واقعاً قصد داشت که یکی از سرداران خود را مأمور حمله به کرمانشاه سازد، اما در کمازان جاسوسان او خبر دادند که محمد حسن خان قاجار از طرف شمال تا نزدیکی‌های کمازان رسیده است تا به کمک علی مردان خان بشتابد. علی مردان خان از کرمانشاه نامه‌ای به محمد حسن خان قاجار نوشت و ضمن گزارش قدرت روزافزون کریم خان، یاد آوری کرده بود که کریم خان می‌تواند برای محمد حسن خان نیز خطر بزرگی باشد و از او تقاضای اتحاد کرده بود. از این روی بود که محمد حسن خان با یک سپاه ۳۰,۰۰۰ نفری به طرف جنوب حرکت کرده بود. اما پیش از به هم رسیدن سپاه محمد حسن خان و علی مردان خان، خان بختیار، شاید برای اینکه به تنهایی از عهده‌ی دشمن برآمده باشد، به قوای کریم خان حمله برده بود. کریم خان از این موقعیت، که هنوز دو سپاه مخالف به هم نپیوسته بودند

۱. مجمل ص ۱۹۳ تا ۲۰۲ / گیتی ص ۲۵ تا ۲۹.

استفاده کرده و ضمن انصراف از اعزام سرداری برای تصرف کرمانشاه، در حالی که شاه اسماعیل سوم را همراه داشت به سپاهیان محمدحسن خان قاجار حمله برد (۱۱۶۵)^۱. محمدحسن خان قاجار که پیش از خود قصد جنگ با سپاهیان زند را نداشت و ضمناً از پیمان شکنی علی مردان خان رنجیده بود، به طرف شمال بازگشت. کریم خان تصرف کنان تا استرآباد، محمدحسن خان را تعقیب کرد و خان قاجار از آنجا که مایل به جنگ نبود، در حین تعقیب از هر نوع برخوردی با او اجتناب کرد و به محض رسیدن به استرآباد خود را آماده‌ی محاصره شدن از طرف دشمن ساخت.

کریم خان شهر را محاصره کرد و از محمدحسن خان خواست که شهر را تسلیم نماید.

ضمن پیک‌های مختلفی که بین طرفین رد و بدل شد، محمدحسن خان به کریم خان اطلاع داد که او هرگز قصد جنگ و برخورد نظامی با کریم خان را ندارد و بهتر است که کریم خان دست از محاصره‌ی شهر بردارد و بدون خونریزی به حوزه‌ی قدرت خود بازگردد. صلح طلبی محمدحسن خان حتی تا این درجه بود که خواست پسرش آقامحمدخان را با سیصد سوار، برای جلب اطمینان دشمن، نزد او بفرستد تا پسرش در خدمت کریم خان بماند. اما کریم خان این پیشنهاد را نیز رد کرد.

خان قاجار چون دشمن را مصرّ یافت، ناگزیر او نیز تن به جنگ داد و به دشمن پیغام فرستاد که روز بعد آماده‌ی کارزار است، چون فقط در میدان جنگ است که می‌توان سرنوشت صلح را تعیین کرد. ضمناً در فاصله‌ی زمانی که کریم خان شهر را محاصره کرده بود، محمدحسن خان به دو قبیله‌ی ترکمن به نام‌های یموت و کوکلان که با او دوستی داشتند

۱. منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۹۹.

اطلاع داده بود که در جنگی که رخ خواهد داد او را یاری کنند. روز بعد محمدحسن خان از شهر خارج شد و به محاصره کنندگان حمله برد، اما طبق نقشه‌ای که قبلاً طرح کرده بود، حيله‌ی نظامی بسیار خوبی به کار برد. بدین معنی که ابتدا تا خط دشمن پیش رفت و بعد بلافاصله با این تظاهر که تاب مقاومت حملات دشمن را نخواهد داشت، ناگهان به طرف دیوارهای شهر بازگشت. محاصره کنندگان که دشمن را ضعیف یافتند از سنگرهای خود برای حمله بیرون آمدند، اما سنگرهای-شان از طرف دو قبیله‌ی ترکمن کورکلان و یموت، که قبلاً برای کمک احضار شده بودند، پر شد و محمدحسن خان پس از اطمینان از این جریان دوباره به طرف دشمن بازگشت. در نتیجه، قوای کریم‌خان گرفتار یک حمله‌ی گازانبری شد و به سختی شکست خورد و تمام نیروهای او از هم پراکنده شد و تجهیزاتش به تصرف قاجارها درآمد. کریم‌خان پس از این شکست سخت، توانست به همراهی فقط پنج سرباز، فرارکنان خود را به تهران برساند. محمدحسن خان در این جنگ همان‌طور که از ابتدا پیدا بود منتهای آزادمنشی را از خود نشان داد. اسیران جنگی آزاد شدند و حتی مبلغی نیز خرج سفر، برای بازگشت به وطن خود، به آنها داده شد. کریم‌خان در تهران کم‌کم سپاه پراکنده‌ی خود را جمع‌آوری کرد و منتظر تعقیب محمدحسن خان مدتی در آنجا ماند. اما محمدحسن خان با اینکه از طرف سرداران خود مصرانه برای تعقیب کریم‌خان تحریک می‌شد، از این اقدام سرباززد و به آنها گفت که میل دارد در نهایت صلح و صفا در مازندران باقی بماند. دو ماه بعد کریم‌خان با سپاه خود به اصفهان رفت و نوروز سال ۱۱۶۶ وارد این شهر شد.^۱

محاصره‌ی کرمانشاه

پس از شکست علی مردان‌خان از کریم‌خان، به طوری که گذشت، کریم‌خان از حمله به کرمانشاه منصرف شد تا به تعقیب محمدحسن‌خان قاجار که به کمک علی مردان‌خان آمده بود پردازد.

سران دوقبیله‌ی نیرومند زنگنه و کلهر که در حوالی کرمانشاه به سر می‌بردند و از دیرباز با حکمرانان این شهر دشمنی و اختلاف داشتند به کریم‌خان پیشنهاد کردند که در صورت موافقت او کرمانشاه را متصرف شوند. کریم‌خان با این پیشنهاد موافقت کرد و در نتیجه شهر به محاصره درآمد. اما آنها با اینکه شش ماه تمام شهر را در محاصره‌ی خود داشتند، به خاطر نیروی توپخانه‌ی قلعه‌ی کرمانشاه، نتوانستند کاری از پیش ببرند. ناگزیر رهبران عشایر نام‌برده دست از محاصره کشیدند و در زمستان ۱۱۶۵ به کمازان نزد محمدخان زند رفتند تا از او یاری بخواهند. محمدخان برادر خود، صادق‌خان (با برادر کریم‌خان اشتباه نشود!)، را مأمور تسخیر کرمانشاه کرد. اما صادق‌خان تقریباً بی‌آنکه بجنگد شکست خورد و نزد برادر خود بازگشت. محمدخان زند، پس از بازگشت برادر خود از کرمانشاه، با ده هزار سپاهی شخصاً عازم تصرف کرمانشاه شد.

پس از پنج ماه محاصره‌ی سخت، کرمانشاه چنان به تنگنا رسید که دو نفر از اهالی شهر برای آوردن کمک، شناکان از رودخانه‌ی قره‌سور گذشته و نزد علی مردان‌خان بختیاری که در لرستان و منطقه‌ی بختیاری مشغول جمع‌آوری سپاه بود، رفتند. علی مردان‌خان پس از مشورت با اسماعیل‌خان فیلی و سایر سرکردگان بختیاری به دو پیک کرمانشاه گفت که آنها دو ماه دیگر در کرمانشاه استقامت بکنند تا او به عراق رفته و از مصطفی‌خان بیگدلی^۱ و پاشای بغداد کمک بگیرد. سپس

۱. مصطفی‌خان بیگدلی کمی پیش از قتل نادر، با هدایایی از طرف او که همراه داشت

علی مردان خان این دو پیک را با مقداری نمک و تنباکو به شهر محاصره شده بازگرداند. محاصره‌ی طولانی کم‌کم عرصه را برای هردو طرف متخاصم تنگ می‌کرد. بزرگان کرمانشاه مجبور شدند که دوباره از علی مردان خان که حالا در بغداد بود کمک بخواهند، تا هرچه زودتر برای رهایی شهر محاصره شده اقدام کند.^۱

شاه سلطان حسین میرزای ثانی

پس از اینکه علی مردان خان به دو پیک کرمانشاه جواب مساعد داد، به‌همراهی اسماعیل خان فیلی نزد مصطفی خان که در عراق بود رفت تا در صورت ممکن او را با خود متحد سازد. مصطفی خان که مرد سیاسی ورزیده‌ای بود و از زمان خدمت خود در دربار نادرشاه با اوضاع و احوال ایران و روحیه‌ی ایرانی به خوبی آشنا بود و از علاقه‌ی ایرانیان به حکومت سلطنتی موروئی کاملاً آگاهی داشت، تصمیم گرفت که از وجود به‌ظاهر شاهزاده‌ای که خود را پسر شاه طهماسب دوم قلمداد می‌کرد^۲، بهره‌برداری بکند. از این روی، به علی مردان خان پیشنهاد کرد که این شاهزاده را به سلطنت بردارد و با هم به ایران بروند و به نام او برای رسیدن به قدرت و شاید حکومت تمام ایران بکوشند. شاهزاده‌ی نام‌برده پس از اصرار زیاد متحدین، بالأخره تن به تقاضای آنها داده و به نام شاه سلطان حسین میرزای ثانی به سلطنت ایران انتخاب شد (۱۱۶۵).^۳

عازم دربار استانبول بود که با شنیدن خبر قتل نادر در بغداد توقف کرد. مجمل ص ۲۴۲ همچنین نگاه کنید به:

Osmanlı Tarihi, IV, 356f.

۱. مجمل ص ۲۱۶ تا ۲۴۳.

۲. درباره‌ی اصل و نسب این شاهزادگان نگاه کنید به ذیل مدرس رضوی در مجمل ص ۴۷۳ تا ۴۷۸.

۳. منتظم ناصری، ج ۲، ص ۳۰۰، ضمناً نگاه کنید به:

Osmanlı Tarihi, IV, 456f.

به نام سلطان جدید، علی مردان خان و مصطفی خان نامه‌ای به محاصره‌شدگان کرمانشاه نوشتند و از حرکت فوری خود به سوی کرمانشاه آنها را آگاه ساختند؛ سپس مشغول جمع‌آوری سپاه شدند و به تجهیزات جنگی پرداخته و از سلیمان پاشا حاکم ترک عراق نیز تقاضای کمک کردند. آنها بی‌آنکه از سلیمان پاشا کمک مؤثری دریافت کرده باشند، با ده هزار سپاهی به طرف کرمانشاه به حرکت درآمدند. مصطفی خان که با آزادخان حاکم وقت آذربایجان، دوستی دیرینه داشت، از او نیز برای رسیدن به هدف و مقابله‌ی با قوای زند کمک خواست. در بین راه بغداد - کرمانشاه، مردانی از قبایل بختیاری و فیلی و سایر عشایر خوزستان به صورت دسته‌هایی مختلف، به خدمت قافله‌ی سلطنتی درآمدند.

در بین راه بود که علی مردان خان و مصطفی خان از دروغین بودن شاهزادگی سلطان حسین میرزا آگاهی یافتند. شاه فوراً دستگیر و زندانی شد و درباره‌ی علت غیبت او به سپاهیان توضیح داده شد که شاه مریض است. اما این توضیح برای سپاهیان کافی نبود و به زودی همه از حقیقت موضوع آگاه شدند. اکنون بیشتر سربازان، که امیدوار شده بودند که یک‌بار دیگر شاهی از خاندان صفوی خواهند داشت، مأیوس از قلابی بودن شاه، دسته دسته از سپاه شاهی جدا شده و به وطن‌های خود بازگشتند.

همین که کریم خان از جریان حرکت علی مردان خان و سپاهش اطلاع حاصل کرد، او نیز با ۴۲,۰۰۰ سپاهی راهی کرمانشاه شد. او یک ماه پیش، یک نیروی کمکی ۱۶,۰۰۰ نفری، به فرماندهی شیخ علی خان زند، به کرمانشاه نزد محمدخان زند، اعزام داشته بود. کریم خان که این بار از نیرومندی سپاه خود مطمئن بود، کسی را به کرمانشاه فرستاد و تقاضای تسلیم فوری قلعه‌ی کرمانشاه را کرد و قول داد در صورتی که آنها

تسلیم شوند، با آنها کاری نداشته باشد و از گناه نمردشان درگذرد. محاصره شدگان شهر، که موقعیت خود را بسیار خطیر می‌دیدند و دیگر امیدی به رفع غائله نداشتند، پس از مشورتی مقتضی، تصمیم به تسلیم گرفتند و میرزا محمدتقی و عبدالعلی خان، خود شخصاً با کریم خان وارد مذاکره شدند. کریم خان طبق عادت خود، در نهایت مهربانی و بزرگ‌منشی، از آنها استقبال کرد و آنها را به نزد خود پذیرفت؛ سپس به پیشنهاد محمدخان زند، علی مرادخان زند به حکومت کرمانشاه منصوب شد. برای اطمینان خاطر، میرزا محمدتقی و عبدالعلی خان ناچار از ماندن در سپاه کریم خان شدند.

حالا محاصره پایان یافته و شهر به تصرف کریم خان درآمده بود و کریم خان می‌توانست با خیال راحت با سپاهیان خود، به مقابله‌ی نیروی شاه سلطان حسین میرزای نانی بشتابد. برتری نیروی او کاملاً روشن بود. به فرماندهی شیخ علی خان زند، سپاه دشمن به سختی شکست خورد و تمام ثروت و تجهیزات دشمن به دست کریم خان افتاد (۱۱۶۶). علی مردان خان موفق به فرار شد، اما مصطفی خان ناگزیر به گردن نهادن به خواری و خفت شده و به طویله‌ی کریم خان پناه برد. البته سردار فاتح و نیرومند از گناهان او درگذشته و او را بخشید.^۱

برخورد کریم خان با آزادخان افغان

پس از اینکه کریم خان دشمن لجوج و سرسخت خود علی مردان خان را به دفعات شکست داده بود، اطلاع یافت که آزادخان افغان^۲ که به کمک

۱. مجمل ص ۲۴۳ تا ۲۶۹ / گیتی ص ۳۱ به بعد.

۲. آزادخان که اهل کابل بود، پس از تصرف این شهر به دست نادرشاه به خدمت او درآمد. او لقب خانی را از ابراهیم خان برادرزاده‌ی نادر دریافت کرد. پس از شکست ابراهیم خان از شاهرخ شاه، آزادخان ارومیه را متصرف شده و خودسرانه به حکومت قسمتی از آذربایجان پرداخت.

علی مردان خان ششافته بود، به نزدیکی کرمانشاه رسیده است. خان زند تصمیم گرفت او را نیز از سر راه خود بردارد. آزادخان پس از مشورتی که با افسران خود به عمل آورد، چون در خود یارای نبرد با کریم خان را نمی‌دید، به او پیغام داد که میل به جنگ ندارد و قصد دارد بدون برخورد و جنگ به آذربایجان بازگردد. کریم خان که میل داشت درباره‌ی این تصمیم از خود آزادخان بشنود، از او خواست که حُسن نیت خود را با حضور خود در خدمت او نشان بدهد؛ اما آزادخان که حاضر به تن در دادن به این تحقیر نبود با تمام نیرو بر کریم خان تاخته و او را به سختی شکست داد.

شکست کریم خان در این نبرد دو دلیل داشت. نخست اینکه خان افغان به خوبی می‌دانست که در این مبارزه، اگر پیروز نشود نابود خواهد شد و چون جنگ با سرنوشت افغان‌ها بستگی داشت، آنها ناگزیر با این اعتقاد که در صورت شکست کشته خواهند شد، با تمام قدرت و توانایی خود به مبارزه پرداختند. دلیل دوم اینکه محمد خان زند و شیخ علی خان، سرداران کریم خان، او را از دست یازیدن به جنگ منع کرده و صلاح بر این دیده بودند که چون سپاهیان در اثر محاصره‌ی طولانی کرمانشاه خسته و فرسوده هستند، بهتر است که با دشمن از در آشتی درآمده و تسویه حساب را به وقتی دیگر موکول کنند و کریم خان به این پیشنهاد تن در نداده بود و در نتیجه، این سرداران با دل‌سردی و بی‌میلی به میدان جنگ رفته بودند.^۱

کریم خان به کمازان فرار کرد و سرداران و افسران خود را در آنجا باقی گذاشت و خود به اتفاق برادر خود اسکندر خان به اصفهان رفت. میرزا محمد تقی و عبدالعلی خان، حکمرانان پیشین کرمانشاه، از فرصت استفاده کرده به آزادخان افغان پیوستند. آزادخان نیز مجدداً میرزا

۱. منتظم ناصری، ج ۲، ص ۳۰۰.

محمدتقی را حاکم کرمانشاه کرد و عبدالعلی خان را در خدمت خود نگاه داشت. سپس آزادخان، که از پیروزی خود گستاخ شده بود و خود را با موفقیت قرین می‌دید، به طرف میهن کریم خان، کمازان، حرکت کرد. پس از مبارزه‌ای کوتاه، مادر کریم خان و سایر سرداران و همچنین جواهرات زند به دست آزادخان افتاد. علم خان، پسر عموی سردار فاتح افغان، مأموریت یافت با ۴۷۰۰ سرباز غنایم و اسیران را به ارومیه که دربار آزادخان در آنجا بود ببرد. بعد آزادخان به طرف اصفهان حرکت کرد، تا دشمن شکست خورده را به کلی نابود سازد. کریم خان که از ضعف خود خبر داشت با نزدیک شدن دشمن به شیراز فراری شد (۱۱۶۶).^۱

برخورد مجدد کریم خان با آزادخان

آزادخان در بهار سال ۱۱۶۶ شهر اصفهان را، که کریم خان ترک کرده بود، غارت کرد^۲ و خود را رسماً حکمران مملکت خواند.

در قافله‌ی اسیران زند که با علم خان در راه ارومیه بود، سرداران زند توانستند با کمک مادر کریم خان که در منزلی از سهل‌انگاری و عدم دقت نگهبانان استفاده کرده بود، خود را نجات دهند و پس از قتل علم خان و تصرف مجدد جواهرات خود، به بروجرد فرار کنند. کریم خان که در این موقع با ۶۰۰ سواری که برایش باقی مانده بود، در روستاهای میان شیراز و اصفهان، با حمله‌های کوچک و ناگهانی، به مبارزه با نیروی آزادخان مشغول بود، با شنیدن خبر رهایی سرداران خود، با شتاب به بروجرد رفت تا به بستگان و افسران خود پیوندد. در

۱. مجمل ص ۲۶۹ تا ۲۷۷ / گیتی ص ۳۴ به بعد.

۲. نگاه کنید به نامه‌ی مورخ سی‌ام آوریل ۱۷۵۴ در

اینجا عشایر صله و دلفان و خزل و قره گوزلو و خدابنده لو، از حوالی کرمانشاه، به او پیوستند.

آزادخان که دشمن خود را نابود شده تلقی می کرد با کشته شدن علم خان و از دست رفتن غنایم، به فکر افتاد که شخصاً با حمله ای سریع، کار کریم خان را برای همیشه یکسره بکند؛ از این رو، او نیز به بروجرد روی آورد. کریم خان پس از اینکه اضطراراً به سپاه خود سر و صورتی داد، به مقابله ی با او شتافت و در سیلاخور بروجرد، دو سپاه افغان و زند به هم برخوردند. کریم خان این بار نیز با اینکه رشادت و شجاعت بی نظیری از خود نشان داد، به خاطر کمبود تجهیزات جنگی و کمی نفرات، شکست خورد، اما توانست به همراهی خانواده و برادر خود به طرف کرمانشاه فرار کند. دوباره لوازم جنگی کریم خان به دست آزادخان افتاد.

پس از این پیروزی دوم، خان افغان موقعیت خود را آن چنان محکم یافت که پیک های پیروزی به همه ی شهرهای عراق فرستاد و از جانب خود، برای شهرهایی که متصرف شده بود، حاکم و والی تعیین کرد (۱۱۶۶)!

برخورد مجدد کریم خان با آزادخان و شکست او

کریم خان که مکرر از آزادخان شکست خورده بود، باز مانند شروع کار خود، دست اندر کار حمله های چریکی شد. دو ماه تمام در روستاهای جنوبی اصفهان، این طرف و آن طرف می رفت و به دسته های کوچک سپاهی افغان مرحله می برد و بعد چنان به سرعت از محل حمله دور می شد که دشمن از دسترسی به او عاجز می ماند. ضمناً در طول این مدت به همه ی شهرها و روستاهایی که از آنها انتظار کمک داشت و نزد

سرکردگان عشایری که می‌شناخت پیک‌هایی می‌فرستاد و با آنها در رابطه بود. کریم خان بالأخره توانست شهر قمشه را در جنوب اصفهان به تصرف خود دریاورد. آزادخان پس از اطلاع از سقوط شهر قمشه، فوراً فتح‌علی خان افشار^۱ را با پنج هزار افغان و پنج هزار افشار، برای پس گرفتن شهر اعزام داشت. فتح‌علی خان پس از حرکت چون خود را برای برخورد با کریم خان ضعیف یافت، به آزادخان اطلاع داد که تمام نیروی خود را به کمک او بفرستد.

زندها که از نیروی کامل و مجهز افغان آگاه بودند و موقعیت خطیر خود را می‌شناختند، می‌دانستند که فقط با یک اقدام غیرعادی می‌توانند به پیروزی‌هایی نایل آیند. اسکندر خان، برادر کریم خان، دست به یک اقدام بسیار متهورانه زد که می‌توان آن را یکی از کارهای پرشکوه تاریخ مبارزات زند در راه رسیدن به قدرت و فرمانروایی به شمار آورد. اسکندر خان تصمیمی گرفت که اگر در آن موفق می‌شد، پیروزی زند حتمی می‌بود و اگر شکست می‌خورد، کریم خان و همراهانش یک‌بار دیگر چاره‌ای جز فرار نمی‌داشتند. او به برادرش گفت که می‌خواهد به تنهایی به قلب سپاه دشمن بزند، اگر بتواند خان افغان را بکشد، سپاهیان او پس از مرگ سردار خود مسلماً پا به فرار خواهند گذاشت. کریم خان با این پیشنهاد موافقت کرد. این موافقت نیز در نوع خود بی‌نظیر است. زیرا اگر این دو برادر نسبت به هم بی‌علاقه می‌بودند و از مرگ هم می‌هراسیدند، احتیاجی هم نبود که اسکندر خان به خاطر پیروزی برادر، دست به چنین اقدام جسورانه‌ای بزند.

اسکندر خان پس از موافقت برادرش، سوار بر اسب شد و با نیزه‌ای که در دست داشت به طرف تپه‌ای که آزادخان و یاران او بر روی آن

۱. یکی از مهم‌ترین سرداران نادرشاه که پس از مرگ او با آزادخان همکاری می‌کرد. ذیل مدرس رضوی مجمل ص ۴۸۸ به بعد.

قرار داشتند تاخت زد. سربازان و نگهبانان افغان به خیال اینکه این یک‌سوار پیکری از جانب کریم خان است، راه را بر او باز کردند. زند شجاع وقتی به محل آزادخان رسید، نیزه‌اش را به سینه‌ی افسری که به گمان او آزادخان بود فرو برده و به سرعت بازگشت. باران گلوله به روی او باریدن گرفت و اسکندر خان در حالی که به سختی مجروح شده بود، میان یاران خود از اسب به زمین افتاد. کریم خان پس از شکست این نقشه به طرف خرم آباد فراری شد. آزادخان تا دهکده‌ی کرد، به تعقیب او پرداخت. اما بعد به خاطر بدی راه تصمیم به بازگشت گرفت. فتح علی خان و شاهرخ خان افشار می‌خواستند که آزادخان را وادار کنند که حالا که کریم خان بی‌سپاه و نیرو است، او را برای همیشه از صحنه‌ی مبارزات سیاسی خارج سازند. اما چون آزادخان با تعقیب کریم خان موافق نبود، این سرداران تصمیم گرفتند که خود به دنبال او بروند. مؤلف مجمع التواریخ درباره‌ی این تعقیب، گزارش جالبی دارد که مختصر آن در اینجا آورده می‌شود. هنگام فرار، کریم خان به یک رودخانه برخورد کرد و می‌خواست که با سی سربازی که برایش باقی مانده بود و خانواده‌اش که همراهش بود، از رودخانه بگذرد که متعاقب به او رسیدند. کریم خان شکر علی خان زند را که یکی از یاران وفادارش بود، مأمور کرد که همه‌ی اعضای خانواده‌اش را به آن طرف رودخانه برساند و در این بین خود او می‌خواست تا گذشتن همه از آب، دشمن را سرگرم سازد. زن کریم خان نیز در حالی که یک بچه‌ی شیرخوار را در آغوش داشت، جزء کسانی بود که می‌بایستی به آن طرف رودخانه رسانده می‌شدند، کریم خان چون متوجه شد که وجود بچه‌ی شیرخوار مزاحم حرکت است، با نیزه‌ی خود بچه را از آغوش مادرش بیرون کشیده و او را به میان آب انداخت تا اقلأً مادر سالم به آن طرف رودخانه برسد.

کریم خان هنگامی که دوباره به جای خود باز می‌گشت پای اسبش در

میان آب بین سنگ‌ها فرو شد و اسب از حرکت باز ماند و درست در لحظه‌ی ناامیدی، شکرعلی خان با قنடاق تفنگ خود چنان به ران اسب کوبید که حیوان بینوا از ترس خیز گرفت و سردار زند از مرگ حتمی نجات یافت. حالا شاهرخ خان به نزدیکی کریم خان رسیده بود و می‌خواست که به او حمله بکند اما کریم خان به او مجال نداده و با یک حمله، نیزه‌اش را به پهلوی دشمن فرو برد و او را با ضربتی به گوشه‌ای پرتاب کرد. از این عمل جسورانه، دشمن به‌سختی وحشت‌زده شد و ناگزیر دست از تعقیب برداشت (زمستان ۱۶۶۶)^۱.

کشته شدن علی مردان خان

به طوری که گذشت پس از شکست کریم خان در بروجرد، محمدخان و شیخ علی خان و دیگر سرداران زند به چمچال و هرسین که محل اقامت عشایر دلفان و خزل بود رفته بودند. در این موقع علی مردان خان در میان بختیاری‌های چهارلنگ به سر می‌برد. همین که علی مردان خان از سرنوشت سرداران زند اطلاع حاصل کرد چند نفر از افسران خود را به همراه ۳۰۰ سوار نزد آنها فرستاد تا به بهانه‌ی اینکه می‌خواهد از آنها حمایت بکند، از آنها دعوت کند که نزد او بیایند. در حقیقت نظر علی مردان خان این بود که پس از آمدن مردان نامی زند به نزدش، همه را بکشد و نابود کند تا بدین وسیله یاران صمیمی کریم خان را از او بگیرد. هیئت اعزامی مأموریت داشت چنانچه سرداران زند حاضر به قبول دعوت نشوند آنها را وادار به قبول آن بکند و حتی اگر شده با زور با خود بیاورد.

محمدخان و شیخ علی خان که به وخامت موضوع پی برده بودند،

۱. مجمل ص ۲۸۷ تا ۲۹۲ / گیتی ۳۸ تا ۴۰ / منتظم ناصری، ج ۲، ص ۳۰۵ / فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۰۹.

بی آنکه مقاومتی از خود نشان دهند، دعوت خان بختیاری را پذیرفته و نزد او رفتند. علی مردان خان که در این موقع در دربند به سر می برد، از آنها به گرمی استقبال کرد و دستور داد که از آنها به خوبی پذیرایی شود. پس از مدتی، چون علی مردان خان یقین حاصل کرد که اطمینان مردان زند را به خود جلب کرده است، به آنها پیشنهاد کرد که نامه ای به کریم خان، که در دربه دری به سر می برد بنویسند و از او نیز تقاضا کنند که مهمان علی مردان خان بشود. شیخ علی خان که از مقاصد شوم میزبان اطلاع داشت به او گفت که کریم خان هرگز با دریافت یک نامه حاضر نخواهد شد که به آنها پیوندد، بهتر است که خود او برای دعوت از کریم خان و آوردنش پیش او برود.

چون دو ماه از غیبت شیخ علی خان سپری شده بود و هنوز از او و کریم خان خبری نبود، بزرگان بختیاری به سردار خود پیشنهاد کردند که اقلاً سرداران زند را که در چنگال خود دارند نابود سازند. محمدخان زند که توسط یکی از خان های بختیاری، که با او سابقه ی دوستی داشت، از این توطئه آگاه شده بود، تصمیم گرفت که بر علی مردان خان پیشی گرفته و در اولین فرصت مناسب او را بکشد. محمدخان می دانست که هر وقت که آنها در خدمت خان بختیار هستند، برای هر خان زند یک مأمور بختیاری در پشت سر نگهبانی می کند؛ به یاران خود دستور داد که در مجلس بعدی، آنها به بهانه ی ادب، هر کدام پشت سر همراه بختیاری خود قرار بگیرند و هر وقت خود او کلاهش را از سر برداشت آنها فوراً بختیاری همراه خود را محکم در میان بازوان خود نگه دارند. در مجلسی که ترتیب یافته بود، پس از اینکه میان محمدخان و علی مردان خان گفت و گویی سخت درگرفت، محمدخان فوراً از موقعیت استفاده کرد و با یک حرکت میزبان خود را بر زمین کوبید و گلویش را برید.

پس از کشته شدن علی مردان خان همه‌ی سرداران زند با سایر زندانیان دور هم جمع شدند و به طرف شمال فرار می‌کردند. تا موقعی که فراریان هنوز در منطقه‌ی بختیاری بودند، چند زد و خورد کوچک روی داد و فقط یکی از سرداران زند به نام علی مردان خان زند به قتل رسید.

در راه حرکت به طرف شمال، باز دسته‌هایی از عشایر بین راه، به آنها پیوستند و طوری شد که دوباره محمدخان یک نیروی ۱۰,۰۰۰ نفری ترتیب داد. همین که حیدرخان رئیس عشایر زنگنه، که از طرف محمدخان زند مأموریت یافته بود که میرزاتقی، حاکم کرمانشاه را به قتل برساند، از قتل علی مردان خان آگاهی یافت، او نیز مأموریت خود را انجام داد و خبر آن را برای محمدخان زند فرستاد.

در راه «کاوران» که در سمت غربی کرمانشاه قرار دارد، عشایر شقاقی نیز که تازه از خراسان آمده بودند، به محمدخان پیوستند. پس از اینکه محمدخان یک ماه در کاوران به استراحت پرداخت، به طرف ماهیدشت، بیست و چهار کیلومتری کرمانشاه، حرکت کرد و دستور داد که ابتدا ساکنین کرمانشاه را از شهر خارج کنند، سپس قلعه‌ی شهر را منفجر سازند، تا این قلعه‌ی مستحکم و مطمئن به دست آزادخان نیفتد. بعد محمدخان به طرف جنوب سرازیر شد و پس از فتح خوزستان، بالأخره در فارس به کریم خان پیوست.^۱

شکست آزادخان در خشت

آزادخان پس از پیروزی بر کریم خان، به اصفهان بازگشته بود. خان افغان پس از تعیین حکام ولایات جدیدی که تسخیر کرده بود، از اصفهان به

۱. مجمل ص ۲۹۲ تا ۳۰۳ (درباره‌ی قتل میرزا محمدتقی ص ۳۰۴ تا ۳۱۴) / گیتی ص ۴۴

طرف شیراز حرکت کرد تا بالأخره تکلیف خود را با کریم خان یکسره بکند. کریم خان در کازرون بود که از حرکت آزادخان خبر یافت. ناگزیر فوراً به خشت، یکی از روستاهای کازرون، رفت تا از محمدعلی خان^۱ کلانتر خشت، که به حوزه‌ی حکومت خود آشنایی کامل داشت، کمک بگیرد. محمدعلی خان که ۴,۰۰۰ تفنگچی ماهر داشت، خود را در اختیار کریم خان گذاشت. کلانتر خشت به تیراندازان خود دستور داد تا در گذر دربند، آن قدر در مخفی‌گاه به سر برند، تا همه‌ی سربازان آزادخان به تیررس برسند. آزادخان واقعاً غافلگیر شد و قسمت بزرگی از سپاهیان خود را از دست داد، اما چون خودش هنوز به داخل گذر نرسیده بود چشم زخمی ندید و با به جای گذاشتن کلیه‌ی تجهیزات جنگی خود از میدان نبرد، به طرف اصفهان فرار کرد (۱۱۶۷) تا در آنجا سپاه جدیدی فراهم آورد، اما همین که شنید که محمدحسن خان قاجار از طرف شمال ایران به طرف اصفهان در حرکت است، به جای اصفهان به آذربایجان فراری شد.^۲

شورش نصیرخان لاری

کریم خان پس از پیروزی خود بر آزادخان، به شیراز رفت و شهر را به تصرف خود درآورد. هنگام تصرف شهر، شیخ علی خان با گرز خود صالح خان بیات را که شیراز بود به قتل رسانید.^۳

در بهار سال ۱۱۶۷ چون کریم خان اطلاع یافت که نصیرخان حاکم

۱. ملوکم، ص ۲۳ / فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۰۹ «رستم خان (?)».

۲. مجمل ص ۳۱۴ به بعد / گیتی ص ۴۴ به بعد.

۳. صالح خان از طرف شاهرخ شاه والی فارس بود؛ بعد از علی مردان خان شکست خورد و از کار برکنار شد، اما پس از تصرف شیراز به دست آزادخان، مجدداً به حکومت فارس رسید.

مجمل ص ۳۲ و ۱۷۲ به بعد / روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر، ص ۴۹.

لارستان سر به شورش برداشته است، برای تنبیه او عازم لار شد. نصیرخان که از حرکت خان زند به وحشت افتاده بود، کوشید تا با هدایایی که برای کریم‌خان فرستاد او را از خیال خود منصرف سازد و قول داد که در آینده هرگز قدمی علیه مصالح کریم‌خان برندارد و تقاضا کرد که مورد بخشش قرار گیرد، کریم‌خان که در حقیقت نمی‌بایست به این پوزش خواهی قناعت می‌کرد، چون به خاطر گرمی هوای لارستان در خود حوصله‌ی حمله به آنجا را نمی‌دید، تقاضای نصیرخان را پذیرفت و بی‌آنکه برخوردی میان قوای او و نصیرخان روی دهد به شیراز بازگشت.^۱

گشته شدن محمدخان زند

آزادخان اصفهان را ترک کرده بود و کریم‌خان از اصفهان بیشتر شهرهای عراق را به تصرف خود درآورده بود که به او خبر رسید محمدحسن خان قاجار با سپاهی نیرومند، از مازندران به طرف جنوب سرازیر شده و به حوالی تهران رسیده است (۱۱۶۸). شیخ‌علی خان و محمدخان زند با ۱۵,۰۰۰ سپاهی مأموریت یافتند که به مقابله‌ی محمدحسن خان قاجار بروند، اما در اولین برخورد به شدت از دشمن شکست خوردند. شیخ‌علی خان به اصفهان گریخت و محمدخان دستگیر شده و به استرآباد فرستاده شد. محمدخان توانست در زندان بندهای خود را باز کرده و فرار کند، اما مأموران محمدخان بگک، حاکم مازندران او را دستگیر کرده و نزد حاکم بردند و او نیز پس از مدتی او را به قتل رساند (۱۱۷۲).^۲

با قتل محمدخان، کریم‌خان شجاع‌ترین یاور خود را از دست داد.

۱. گیتی ص ۴۷ به بعد.

۲. ذیل تقی مدرسی مجمل ص ۴۶۳ به بعد.

مردی که در صحنه‌های کارزار رشادت‌های بی‌نظیری از خود نشان داده بود و همواره یکی از بهترین مشاورین کریم خان بود. محمدخان مردی بود بی‌باک و ساده‌دل و گستاخ و شاید بدون محمدخان هرگز سلسله‌ای به‌نام زندیه وجود نمی‌داشت.

جا دارد که اگر در خود احترامی نسبت به این خاندان احساس می‌کنیم، او را پس از کریم خان و حتی به اندازه‌ی کریم خان عزیز بداریم. روانش شاد باد!^۱

پیروزی محمدحسن خان بر کریم خان و آزادخان

کریم خان پس از شکست سرداران خود از محمدحسن خان، شخصاً با تمام نیروی خود به جنگ محمدحسن خان شتافت، اما در دهکده‌ی گلون آباد بیست و پنج کیلومتری شمال اصفهان از دشمن شکست خورده و به شیراز فرار کرد (۱۱۶۸).

اینک اصفهان بی‌آنکه بتواند از خود دفاع کند به دست خان قاجار افتاد و به شدت به غارت رفت. پس از سقوط دولت صفویه این چندمین بار بود که مردم بی‌گناه اصفهان غارت می‌شدند. آدمی وقتی این چپاول‌ها و غارت‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد، بی‌درنگ می‌تواند، سرداران به ظاهر نامداری را، که قصد احیای یک حکومت مرکزی را داشتند، در شمار دزدانی به حساب آورد که فقط به فکر چپاول و یغما بودند. برای این سرداران تنها چیزی که مهم نبود راحتی مردم بود.

محمدحسن خان قصد داشت که به طرف فارس برود که خبر رسید آزادخان، آذربایجان را تسخیر کرده و قصد حمله به گیلان را دارد. از این روی به جای حرکت به طرف جنوب، فوراً راهی مازندران شد. در مازندران یکی از سرداران او به‌نام محمدخان قاجار قوانلو مأمور مقابله با

۱. مجمل ص ۳۷ / گیتی ص ۵۱ به بعد.

آزادخان شد. آزادخان توانسته بود رشت را که از طرف امیرگونه خان افشار، حاکم محمد حسن خان قاجار در مازندران دفاع شده بود، به تصرف خود درآورد؛ اما همین که آزادخان به سپاه محمد حسن خان برخورد، شکست خورده و به فراهان گریخت. سپس محمد حسن خان از دشت مغان گذشت و به ارومیه رفت. آزادخان که ثروت و خانوادگی خود را در ارومیه داشت، ناچار برای دفاع از دربار خود به آنجا شتافت، اما در ارومیه برای همیشه از خان قاجار شکست خورد و با ۵۴ نفر به بغداد متواری شد (۱۱۷۰)^۱.

با شکست آزادخان یکی از سرسخت‌ترین دشمنان کریم خان از میدان مبارزه خارج شد. آن هم به دست یکی از دشمنانش.^۲

آخرین برخورد کریم خان با محمد حسن خان و قتل او

کریم خان نوروز سال ۱۱۷۰ را در شیراز گذراند و شیخ علی خان زند را با نیمی از سپاه خود به اصفهان فرستاد تا به وضع آشفته‌ی مردم و همچنین تأسیسات دولتی سر و سامان بدهد؛ خود او به طرف بهبهان حرکت کرد تا ضمن تصرف این شهر، عشایر کهگیلویه را نیز وادار به اطاعت بکند. پس از دفاع لجوجانه‌ای که شهر بهبهان به عمل آورد بالأخره از قوای کریم خان شکست خورد و کریم خان برای بهبهان و نقاط دیگری که در این سفر متصرف شد، از طرف خود حاکم و مأمورین مالیات تعیین کرد. محمد حسن خان که خیالش از ناحیه‌ی آزادخان تازه راحت شده بود، دوباره به فکر مقابله با کریم خان افتاد و با نیرویی نسبتاً قوی به طرف جنوب حرکت کرد. به خاطر تفوق نیروی نظامی محمد حسن خان، شیخ علی خان زند اصفهان را ترک کرد و در شیراز به کریم خان پیوست.

1. A Chronicle of Carmelites in Persia, I, 661

۲. گیتی ص ۵۵ به بعد / مآثر سلطانی ص ۱۶ به بعد.

اصفهان دوباره به دست محمدحسن خان افتاد و طبق معمول غارت شد. قحطی بزرگی به وجود آمد. حتی مرگ روزانه‌ی ده‌ها نفر، که از گرسنگی از پای درمی‌آمدند، نتوانست خان قاجار را از غارت آذوقه‌ی مردم، که به مصرف سپاه قاجار می‌رسید، بازدارد. محمدحسن خان هشت ماه تمام، با تمام قدرت، ظالمانه مردم اصفهان را به تنگ آورد، تا بالأخره در بهار سال ۱۱۷۱ برای مبارزه با کریم خان به طرف شیراز حرکت کرد. شش کیلومتر به شیراز مانده اردوی قاجار برپا شد و شهر به محاصره درآمد و نصیرخان لاری، که قبلاً به کریم خان قول وفاداری داده بود، با سواره‌نظام خود به سپاه محمدحسن خان پیوست.

کریم خان تصمیم گرفت که دشمن را که از ناحیه‌ای قحط‌زده می‌آمد، آن قدر در حال محاصره نگه دارد تا آذوقه‌اش تمام و گرفتار گرسنگی گردد. سپاه محمدحسن خان، پس از هشت ماه اقامت در اصفهان، از نظر ذخیره‌ی آذوقه بسیار ضعیف بود و کریم خان با تیزبینی مخصوص به خود چنین تصمیمی را گرفته بود. از طرف دیگر برای تضعیف هرچه بیشتر دشمن، کریم خان دستور داده بود که گاه‌گه دسته‌ای انبار آذوقه و مهمات محمدحسن خان حمله برند و آن را غارت کنند و بدین ترتیب قدرت نظامی دشمن رفته‌رفته رو به نقصان می‌گذاشت.

آذوقه‌ی اردوی محمدحسن خان روزبه‌روز کمتر می‌شد، اما با اقدامات احتیاطی که کریم خان قبلاً معمول داشته بود، وضع آذوقه در شیراز کاملاً عادی بود.

بالأخره محمدحسن خان تصمیم گرفت که به نحوی کریم خان را وادار به خروج از شیراز و شروع جنگ در خارج از شیراز بکند. برای این منظور پیکی به داخل شهر فرستاد و به کریم خان پیغام داد که برای تعیین سرنوشت جنگ از شهر بیرون آید و با او به مبارزه‌ی تن به تن پردازد، هرکس در این مبارزه پیروز شود پیروزی نهایی نیز با او خواهد

بود. کریم خان در نهایت شجاعت و جسارت روز بعد به همراهی فقط یک شاطر از شهر بیرون آمد و در فاصله‌ی معینی از اردوی قاجار، در حالی که با حالت استهزا سوار بر اسب بود، منتظر ایستاد و بعد شاطر همراه خود را نزد محمد حسن خان فرستاد و اطلاع داد که آماده‌ی نبرد است. خان قاجار که انتظار چنین عملی را نداشت پیغام داد: «این حرکت مبنی بر سفاهت و احمقی است».

کریم خان با شنیدن این جواب سرش را تکان داد و دوباره به شهر بازگشت. محمد حسن خان به محاصره‌ی شهر ادامه داد؛ اما در اردوی قاجار به خاطر کمی آذوقه و طولانی شدن مدت محاصره، کم‌کم ناآرامی‌هایی به وجود آمد و سربازان کم‌کم شروع به تمرد کردند. مخصوصاً که حالت عصبی محمد حسن خان، سبب بهانه‌جویی‌های منجر به رفتار خشونت آمیزی شد که از طرف سربازان قابل تحمل نبود و کم‌کم سربازان در دسته‌های مختلف اردوی خان قاجار را ترک کردند و وضع به جایی رسید که محمد حسن خان بازگشت بی‌جنگ را بهترین راه حل مشکل خود دانست. وقتی کریم خان از فرار دشمن اطلاع یافت، شیخ علی خان زند را با سه هزار سرباز به تعقیب او فرستاد و خود پس از غارت مهمات جنگی سپاه بی‌سردار، به شیراز بازگشت (۱۱۷۱).

در شیراز، کریم خان مشغول فراهم آوردن تدارکات حرکت به اصفهان و عراق شد و می‌خواست از اصفهان با ۱۲,۰۰۰ سپاهی به تهران برود.^۱

۱. گیتی ص ۶۱ تا ۶۷ / مجمل ص ۳۱۲ تا ۳۲۰ / متظم ناصری، ج ۲، ص ۳۰۳، روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۴۳ تا ۴۹.

قتل محمد حسن خان قاجار

شیخ علی خان هنگام تعقیب محمد حسن خان قاجار چند بار با او برخورد کرد، اما از زو خورد های کوچکی که به وجود آمد، نتیجه‌ای گرفته نشد. محمد حسن خان در حین فرار، چون افغان‌هایی را که در سپاهش خدمت می‌کردند مسئول شکست خود می‌دانست، دستور داد که همه‌ی آنها را بکشند. شکاف بزرگی که به خاطر قتل افغان‌ها در میان سپاه قاجار به وجود آمده بود وقتی بزرگ‌تر شد که محمد حسن خان با افسران و یاران خود نیز بنای بدرفتاری را گذاشت. محمد حسن خان قاجار نیز که از یاران محمد حسن خان بود و از طرف او حکومت اصفهان را داشت، با شکست خان بزرگ قاجار از کریم خان، فوراً اصفهان را ترک کرد و به مازندران رفت تا خود قدرت آنجا را به دست گیرد.

محمد حسین خان قاجار چون دید که شیخ علی خان زند در تعقیب محمد حسن خان است، برای اینکه در نابودی دشمن تسریع شود، همراه برادران خود به سپاه شیخ علی خان زند پیوست. در نزدیکی اشرف برخورد تعیین‌کننده‌ای میان دو سپاه قاجار و زند روی داد. محمد حسن خان، به سختی شکست خورد و هنگام فرار پای اسبش در شکاف پلی فرو رفت. علی آقا قاجار، برادر محمد حسین خان قاجار، که در تعقیب او بود، بلافاصله سر رسید و محمد حسن خان را که به خاطر فرو رفتن پای اسبش قدرت فرار نداشت، با شمشیر کشت. رستم‌بیک کردلو، نوکر محمد حسن خان، سر محمد حسن خان را برید و آن را نزد شیخ علی خان برد (نیمه‌ی جمادی‌الثانی ۱۱۶۲). شیخ علی خان سر دشمن را به تهران پیش کریم خان فرستاد.

به این ترتیب آخرین دشمن کریم خان از میدان مبارزه خارج شد. حالا فقط آذربایجان مانده بود که از طرف حاکمی که محمد حسن خان

قاجار تعیین کرده بود اداره می‌شد.^۱

کریم‌خان در تهران

موقمی که شیخ‌علی‌خان زند در تعقیب محمدحسن‌خان قاجار بود، کریم‌خان حکومت فارس و بنادر خلیج فارس و حوزه‌ی کهکیلویه را به برادر خود صادق‌خان سپرد و خود به طرف تهران حرکت کرد (۱۱۷۲). کریم‌خان می‌خواست آن‌قدر در تهران بماند، تا تکلیف محمدحسن‌خان روشن شود. به خاطر مرکزیتی که تهران داشت از آنجا بهتر می‌شد به اتفاقاتی که میان نیروی اعزامی و دشمن رخ می‌داد، نظارت داشت. کریم‌خان در راه خود به تهران، در یزد، تقی‌خان بافقی را که چندان اطاعتی از خود نشان نمی‌داد، از کار برکنار و زندانی کرد. علاوه بر این او را ۱۲۰۰ تومان جریمه کرد و پس از تعیین کلانتر جدید به کاشان رفت و در آنجا حکام و مأمورین مالیاتی جدیدی برای شهر و مناطق اطراف کاشان تعیین کرد و سپس از راه قم به تهران رفت و به خاطر گرمای زیاد در شمیران اردو زد. در تهران بود که سر محمدحسن‌خان قاجار را برای کریم‌خان آوردند. کریم‌خان با دیدن سر دشمن که با وضع فجیعی بریده شده بود، خیلی ناراحت شد و دستور داد که آن را با گلاب غسل داده و با بدن مقتول، با احترام به استرآباد برده و آنجا دفن کنند. سپس کریم‌خان شیخ‌علی‌خان را نزد خود احضار کرد و به او دستور داد که اموال ضبط شده‌ی محمدحسن‌خان را، قبل از ترک مازندران، به نادر خان زند بسپارد. حکومت استرآباد و مازندران نیز ضمیمه‌ی متصرفات کریم‌خان شد. کریم‌خان تا نوروز در تهران ماند تا به وضع آشفته‌ی عراق که به خاطر جنگ‌های پی‌در پی از پای در آمده بود، سامان دهد. تهران به خاطر نزدیکی خود به شهرهای عراق

۱. گیتی ص ۶۷ تا ۷۲ و ۸۰ تا ۸۸ / روضة‌الصفای ناصری ج ۹، ص ۵۴ تا ۷۱.

و موقعیت جغرافیایی خاصی که داشت بهتر از هر نقطه‌ی دیگری، برای این منظور مناسب بود. کریم خان از تهران می‌توانست با حضور دائمی خود همه‌ی دستورات اصلاحی و عمرانی را که صادر می‌کرد کنترل کند و در سرعت عمل مأموران مؤثر باشد. در طول اقامت کریم خان در شمیران، به فرمان او عمارات دولتی چندی در تهران بنا شد و از این روی به محض اینکه تابستان سپری شد، کریم خان در تهران اقامت گزید.^۱

قتل عام افغان‌ها

افغان‌ها پس از سرنگون ساختن حکومت صفوی، همواره در گوشه و کنار، هر جا که ممکن می‌شد، مزاحمت‌هایی برای مردم و مأمورین دولتی فراهم می‌کردند و در رفتار آنها خشونت بود که همواره اسباب ناراحتی و نارضایتی مردم بود. آنها، هرگاه که فرصتی دست می‌داد، از هیچ نوع سختگیری و چپاول روی گردان نبودند و می‌کوشیدند تا همیشه میان حکومت‌های محلی تفرقه و اختلاف به وجود بیاورند، تا شاید از ناامنی و آشفتگی‌های ناشی از این اختلافات بهره بگیرند. بدیهی است با وضعیت نابسامانی که ایران پس از سرنگون شدن حکومت صفویه داشت، این مزاحمت‌ها و یغماگری‌ها برای مردم و دستگاه‌های دولتی بسیار گران تمام می‌شد. کریم خان که از ابتدای کار خود شاهد این ناراحتی‌ها بود، اکنون که کمی خیالش از طرف بیشتر دشمنان داخلی خود آسود، تصمیم گرفت که به خودسری و مزاحمت‌های افغان‌ها پایان دهد. در این موقع چون با افزوده شدن استرآباد و مازندران به حوزه‌ی حکومت کریم خان، او از شمال تا جنوب ایران، تا اندازه‌ای مسلط بر اوضاع بود، از حکام فارس و عراق و مازندران خواست تا جایی که برایشان امکان دارد، سرباز در اختیار او بگذارند. چون به این ترتیب

۱. گیتی ص ۷۵ تا ۷۹ / منتظم ناصری، ج ۲، ص ۳۰۵.

کریم خان از نظر نیروی نظامی قوت قابل اطمینانی گرفت، به همه‌ی حکام تحت فرمان خود دستور داد تا روز عید نوروز ۱۱۷۲ همه‌ی افغان‌های حوزه‌ی مأموریت خود را به قتل برسانند. برای انجام دستور خود برادرش زکی خان را حاکم مازندران کرد، چون زکی خان در بی‌رحمی و قساوت قلب معروف بود.

روز اول نوروز همه‌ی افغان‌های ساکن در حوزه‌ی قدرت کریم خان کشته شدند. فقط در تهران ۴,۰۰۰ نفر کشته شدند. رهبران افغان‌ها، که به سلام نوروز دعوت شده بودند ناگهان از به دست مأموران مخفی دستگیر شدند و در دم به قتل رسیدند. بنا به نوشته‌ی مجمل‌التواریخ، روز عید در تمام ایران ۹,۰۰۰ سر افغانی شمرده شد. ثروت کشته‌شدگان را مأموران کریم خان ضبط کردند.^۱

برای ما بسیار مشکل است، که با منابع بسیار کمی که در اختیار داریم، به میزان گنهکاری افغان‌ها پی ببریم، اما آنچه که در هر حال تاریخ‌نویس را هنگام بررسی دچار شگفتی می‌سازد، خشونت و سنگدلی‌ای است که در جریان قتل افغان‌ها معمول شده بود. آیا جنگ‌ها و مبارزات دائمی و فقر و گرسنگی و شکست‌های پی‌در پی و پیروزی‌های ناپایا و از بین رفتن معیارها و ارزش‌های انسانی در سقوط اخلاق عمومی این قدر مؤثر بوده است؟ کشتار جمعی افغان‌ها همیشه تاریخ‌نویس را نسبت به کریم خان که حکمرانی عادل بود کمی بی‌مهر می‌سازد.

تصرف کرمان

در حالی که کریم خان بی‌وقفه دست‌اندرکار توسعه‌ی حوزه‌ی قدرت خود بود، شاه‌رخ خان افشار، هنوز از طرف شاه‌رخ شاه در کرمان حکومت می‌کرد.

۱. مجمل ص ۳۲۲ به بعد و ص ۸۹ به بعد / منتظم ناصری، ج ۲، ص ۳۰۵.

کریم خان که از ابتدای کار خود به صفحات شرقی ایران توجهی نکرده بود، خدامرادخان زند را به سرداری کرمان منصوب و او را روانه‌ی تسخیر کرمان کرد. وقتی خدامرادخان به کرمان رسید، شاهرخ خان مشغول سرکوبی شورشی در بهاباد، در شمال کرمان بود.^۱ شاهرخ خان در این زدوخورده به قتل رسید و خدامراد خان توانست بدون اینکه دست به اسلحه برده باشد، بی‌زحمت شهر کرمان را به تصرف خود درآورد. بدین ترتیب در سال ۱۱۷۲ کرمان نیز ضمیمه‌ی متصرفات کریم خان شد.^۲

فتح آذربایجان

هنگام اقامت کریم خان در زنجان، در تابستان ۱۱۷۳، به دستور او یک قصر سلطنتی در تهران ساخته شد که بعد در زمان قاجار این قصر توسعه یافته و به کاخ گلستان معروف شد. کریم خان زمستان را در این قصر به سر برد و پس از برگزاری جشن نوروز، برای تصرف آذربایجان، که به استثنای خراسان آخرین منطقه‌ی هنوز به تصرف درنیامده‌ی ایران بود، حرکت کرد (۱۱۷۴).

پس از پیروزی محمدحسن خان بر آزادخان، از طرف محمدحسن خان، فتح‌علی خان افشار حاکم آذربایجان بود. کریم خان به تبریز رسیده و شهر را محاصره کرد، اما با فرارسیدن زمستان، کریم خان به تهران بازگشت و در تهران پس از تجهیز قوا، سال بعد روز دوم ذی‌القعدة از نو عازم فتح آذربایجان گردید. اما چون جاسوسانش خبر داده بودند، که این بار دشمن نیز خود را آماده‌ی جنگ کرده است، به جای اینکه تا تبریز پیش برود، در دهکده‌ی قره‌چمن، تقریباً ۷۵ کیلومتری تبریز، اردو زد.

۱. در تاریخ کرمان به جای «به‌آباد» بافق آمده است. ص ۳۲۱.

۲. گیتی ص ۹۰ به بعد / تاریخ کرمان ص ۲۱۶ به بعد.

چند نفر از مخالفان کریم خان، که حالا در خدمت او بودند، تصمیم گرفتند که در جنگی که در پیش است، به او خیانت کرده و موجبات شکستش را فراهم آورند. از آن جمله ابراهیم خان بغایری بود که ضمن نامه‌ای به فتح علی خان خبر داد، که هنگام نبرد به ناگهان سپاه کریم خان را ترک می‌کند و با کلیدی همراهان خود به او خواهد پیوست. فتح علی خان از این تصمیم ابراهیم خان استقبال کرده و نامه‌ای همراه یک پیک برای او فرستاد که در آن، ضمن تشکر از اقدام ابراهیم خان، وعده‌های زیادی نیز داده شده بود. این پیک، قبل از اینکه به مقصد برسد، به دست نگهبانان اردو دستگیر شده و نزد کریم خان آورده شد. کریم خان پس از اطلاع از متن نامه‌ی فتح علی خان، قاصد را کشت و از جریان برای کسی تعریف نکرد. شب پیش از جنگ، کریم خان همه‌ی سرداران و خان‌های سپاه خود را گرد آورد و شورای جنگی تشکیل داد و از آنها خواست که هر کدام یک نقشه‌ی جنگی پیشنهاد کنند و بالأخره نقشه‌ی ابراهیم خان بغایری را پذیرفت.

روز بعد کریم خان، ناگهان نقشه‌ی جنگی را تغییر داده و ابراهیم خان را در جناح راست قرار داد و شیخ علی خان زند را در جناح چپ، توپخانه را به چهار دسته تقسیم کرده و هر چهار دسته را اطراف دسته‌ی ابراهیم خان موضع داد. سپس کریم خان در حالی که با سیصد مرد زبده‌ی خود بر روی تپه‌ای موضع گرفته بود، به شیخ علی خان دستور داد که حمله را شروع بکند. در آغاز جنگ، یک حالت برتری در سپاه فتح علی خان پدید آمد و شیخ علی خان ناگزیر از عقب‌نشینی شد و درست همین موقع میان سپاهیان شایع شد که کریم خان کشته شده است. بعید نیست که منبع این خبر مخالفان کریم خان، که قبلاً به آن اشاره شد، بوده باشند. از شیوع این خبر در میان سپاهیان، طبق معمول ناآرامی و بی‌نظمی به وجود آمد و حتی نادرخان زند، که مأمور محافظت از حرم کریم خان

بود، برای دور کردن حرم از میدان هرج و مرج، به عراق گریخت، تا خانواده‌ی خان‌زند را به محل امنی برساند؛ اما زیرکی و کاردانی کریم خان که فرماندهی پیاده‌نظام را به عهده داشت از شکست قطعی جلوگیری به عمل آورد. دوباره حالت جنگ به نفع کریم خان تغییر کرد و شیخ علی خان یکبار دیگر دست به حمله زد. شهبازخان دنبلی، یکی از سرداران سپاه فتح علی خان، هنگام حمله به پیاده‌نظام دستگیر شد و پیاده‌نظام آن‌چنان با سرسختی به سپاه دشمن حمله برد که فتح علی خان در خود یارای مقاومت ندید و بی‌درنگ پا به فرار گذاشت. یکی از علل شکست فتح علی خان، شیوع خبر مرگ کریم خان بود. به این معنی که سربازان دشمن، با شنیدن خبر مرگ کریم خان، موضوع را خاتمه یافته تلقی کردند و سرگرم غارت شدند. چقدر خوب این حالت، شخصیت و نوع جنگ‌های این زمان را که در آنها کمتر به معنویات و هدف‌های مقدس سربازی پرداخته می‌شد، نشان می‌دهد. ما در بخش «ارتش ایران در زمان زندیه» به این موضوع اشاره خواهیم کرد.

پس از فرار فتح علی خان، سربازان زیادی از او به قتل رسیدند و عده‌ی بی‌شماری نیز به اسارت کشیده شدند. از اسیران، فقط افغان‌ها کشته شدند و دیگران دوباره به آزادی رسیدند. به نظر می‌رسد که نفرت از افغان‌ها در این برهه از تاریخ، به اندازه‌ی همان نفرتی باشد که هر از چندی علیه قوم یهود به وجود آمده است. پس از قیام و شکست افغان‌ها هرگاه که فرصتی پیش آمده است، افغان‌ها گرفتار کشتار دسته‌جمعی شده‌اند. آیا واقعاً این سرنوشت، حق آنها بود؟

کریم خان پس از پیروزی بر فتح علی خان به شهرهای ایران فتح‌نامه فرستاد، اما چون در این فتح‌نامه‌ها، اسم زکی خان - شاید چون از نظر سن کوچک‌تر از شیخ علی خان بود - پس از شیخ علی خان آمده بود، زکی خان به شدت از برادرش آزرده شد. البته باید دانست که پیروزی در

این جنگ، بیشتر نتیجه‌ی فعالیت‌های دلیرانه‌ی زکی خان بود، در حالی که شیخ علی خان در ابتدای حمله عقب نشسته بود. زکی خان در حالی که آزرده و عصبانی بود، سپاه برادر را ترک کرد و به طرف عراق رفت. تمام کوشش‌هایی که کریم خان برای دلجویی از زکی خان به عمل آورد، ختی و واگذاری حکومت عراق به او، نتوانست او را، که اصلاً مرد کینه‌توز و بدقه‌ری بود، آرام کند.

سپس کریم خان خود، چون شنید که فتح علی خان به قلعه‌ی ارومیه پناه آورده است، عازم فتح ارومیه شد. در بین راه، ابراهیم خان بغایری را، به خاطر خیانتی که کرده بود، به قتل رساند، اما از سرگناهان شهبازخان گذشت و او را حاکم خوی و سلماس کرد. کریم خان برای سایر شهرهای آذربایجان نیز حکام و مأمورین مالیاتی اعزام داشت (۱۱۷۵).^۱

فتح ارومیه

فتح علی خان، به طوری که گذشت، پس از شکست نخستین خود از کریم خان، به ارومیه پناهنده شد. او در ارومیه به استحکامات قلعه پرداخت و منتظر حمله‌ی کریم خان نشست. کریم خان ۲۸ ذی‌الحجه ۱۱۷۵ به طرف ارومیه حرکت کرد. او به محض رسیدن به ارومیه، قوای خود را به دسته‌هایی چند تقسیم کرد و در اطراف دیوار شهر موضع داد و دستور داد که چون احتمال دارد مدت محاصره طول بکشد، تمام اقدامات احتیاطی معمول گردد. جلوی دیوار شهر، چهار برج ساخته شد و این چهار برج به وسیله‌ی دیواری به هم پیوستند، به طوری که دیوار شهر به محاصره‌ی دیواری که متعلق به دشمن بود درآمد. با ایجاد خانه‌های موقت، از چوب و نی و خاک برای فرار از سرمای سخت

۱. گیتی ص ۹۸ به بعد / مجمل ص ۲۲۴ به بعد / ذیل تقی مدرسی مجمل ص ۴۵۷.

زمستان و با ایجاد تپه‌ای مصنوعی، که توپ‌های سنگینی روی آن قرار گرفته و لاینقطع شهر را زیر گلوله گرفته بود، کاملاً روشن بود که برای شهر دیگر چاره‌ای جز تسلیم نمانده است.

گاهی موقعیت محاصره کنندگان به خاطر دسته‌هایی که برای سرکوبی عشایر مرکز ترکیه اعزام می‌شد، کمی ضعیف می‌گردید. اما بازگشت خدامرادخان زند با هفت هزار سپاهی و مقداری غنایم جنگی و استقامتی که قوای کریم خان، با وجود سرمای سخت، از خود نشان داد، امید فتح علی خان زند افشار را، که خیال می‌کرد بالأخره برف و سرما کریم خان را وادار به بازگشت خواهد کرد، به کلی از بین برد. در نهمین ماه محاصره، امیرگونه خان افشار که یکی از سرداران فتح علی خان بود، نامه‌ای از داخل قلعه به کریم خان نوشت و توضیح داد که تصرف شهر از طرف دیوار جنوبی ممکن است. در این موقع فتح علی خان نقشه‌ای برای قتل کریم خان طرح کرده بود که کریم خان به آن پی برد و سرهای مأمورین اجرای نقشه را به داخل قلعه فرستاد. بالأخره سرما و کمی آذوقه و در نتیجه گرسنگی، آخرین ضربت را به نیروی فتح علی خان وارد آورد و فتح علی خان ناگزیر به تسلیم شد. البته او از سپاهیان خود نیز می‌ترسید، که به علت فشار و نابسامانی‌ها، خود او را دستگیر و تسلیم کریم خان کنند. او ناچار به همراهی چند نفر از یاران خود روز ششم شعبان ۱۱۷۶ قلعه را ترک کرد و به نشانه‌ی عذرخواهی خود را به طویله‌ی کریم خان بست. اما کریم خان او را بخشید و به گرمی از او پذیرایی به عمل آورد. کریم خان پیش از ورود به شهر، ابتدا دسته‌ای را به داخل قلعه فرستاد تا مقدمات ورود او را فراهم سازد. در این موقع چون عشایر یزیدی و شیطانی، در مرز ترکیه سر به شورش برداشته بودند، کریم خان فتح علی خان را برای خواباندن شورش و بازداشتن یاغیان از غارت و چپاول، به مرز ایران و ترکیه فرستاد. کریم خان مردی عامی و

بی‌سواد بود اما گاهی رفتاری که از او سر می‌زد، او را در ردیف بزرگ‌ترین سیاستمداران زمان خود قرار می‌داد. شاید هیچ‌کس انتظار نداشت که کریم‌خان دشمن شکست‌خورده را، مأمور سرکوبی دشمنی دیگر بکند.

با فتح آذربایجان، آخرین قسمت ایران به دست کریم‌خان افتاد، البته به استثنای خراسان که کریم‌خان تا آخر عمر خود به خاطر احترامی که برای نادرشاه قائل بود، آنجا را در دست نوادگان او باقی گذاشت.

یکی دیگر از نمونه‌های سیاستمداری و آزادمنشی کریم‌خان رفتار او با آزادخان افغان بود، که بارها در مبارزات گذشته عرصه را بی‌نهایت برای کریم‌خان تنگ کرده و او را فراری دشت و بیابان ساخته بود. هنگام اقامت کریم‌خان در ارومیه، آزادخان که در آبادی زور، در مرز ایران و ترکیه، در متتهای عزلت به سر می‌برد، وقتی شنید که کریم‌خان در حال محاصره‌ی ارومیه است به اردوی او آمد و به خاک افتاد. کریم‌خان در نهایت دوستی از حال او پرسید، و آزادخان جواب داد:

«این سگ در صحرا و بیابان‌ها می‌گردید و حالا به خانه‌ی کریم پناه آورده است.»

کریم‌خان که دلش بی‌نهایت به حال آزادخان سوخت، او را تسکین داد و از زمین بلندش کرد و مورد احترامش قرار داد و پنجاه نفر زند را مأمور کرد که همیشه به منزله‌ی گارد احترام در رکاب او بمانند، البته به نظر نمی‌آید که آزادخان در میان این پنجاه نفر، زندانی‌ای بیش بوده باشد. کریم‌خان برای آزادخان سالانه‌ای به مبلغ ۳۶۰ تومان نیز تعیین کرد (بهار ۱۳۷۶).^۱

۱. گیتی ص ۱۰۴ تا ۱۰۸ / مجمل ص ۳۲۷ به بعد / همچنین نگاه کنید به:

کور شدن شیخ علی خان به دست کریم خان

پس از فتح ارومیه از کریم خان عملی سر زد که سایه‌ی تاریکی بر شخصیت بارز او می‌اندازد و این عمل بسیار ناپسند، کور کردن شیخ علی خان زند، آن هم به دست خود بود.

وقتی تاریخ، احترامی را که شیخ علی خان نسبت به کریم خان معمول می‌داشت در نظر می‌گیرد و شجاعت و دلاوری بی‌شائبه‌ای را به یاد می‌آورد که شیخ علی خان در صحنه‌های جنگ از خود نشان می‌داد و به مقام او در سپاه کریم خان می‌اندیشد، با کمال تأسف، این عمل کریم خان را، نشانه‌ای از یک ناسپاسی غیرقابل بخشایش می‌داند، حتی اگر شیخ علی خان تا حدی گناهکار بوده باشد.

علت غضب کریم خان به شیخ علی خان به خاطر رفتار او بود. شاید شیخ علی خان به خاطر احترام زیادی که نزد کریم خان داشت، کمی مغرور شده بود. او حتی فرمان‌هایی را برای دریافت مالیات امضا می‌کرد که کریم خان راضی به صدور آنها نبود. کریم خان کم‌کم از دست شیخ علی خان آن قدر ناراحت شده بود که بالأخره وقتی یک‌بار این سردار زند به خود اجازه داد که در آذربایجان از سپاه سان ببیند، کاسه‌ی صبرش لبریز شد. در مجلسی که چندتن از سرداران بزرگ سپاه جمع بودند، میانشان گفت‌وگویی سخت درگرفت و کریم خان با عصبانیت او را بر زمین کوبید و با دست خود یکی از چشم‌های او را از جای کند و بعد به علی‌مرادخان دستور داد که چشم دیگرش را نیز نابینا سازد. اینکه حاضرین طبق رسم معمول برای او تقاضای بخشش نکردند، نشان می‌دهد که یا آنها از قدرت بی‌نهایت شیخ علی خان حسود بودند و با عدم پادرمیانی، از او انتقام گرفتند و یا گناه شیخ علی خان آن قدر بزرگ بود که حتی حاضرین، این چنین مجازاتی را برای او لازم می‌شمردند، البته گناهی که برای تاریخ هنوز روشن نیست و تا منبعی جدید در این مورد به

دست نیاید، نمی توان درباره ی آن چیزی گفت. سه روز بعد کریم خان شیخ علی خان را بخشیده و او را مورد محبت قرار داد (۱۱۷۶).^۱

شورش زکی خان

به طوری که دیدیم زکی خان پس از پیروزی کریم خان در قره چمن، به خاطر فتح نامه ها و اینکه اسم او پس از اسم شیخ علی خان آمده بود، آزرده خاطر شد و به عراق رفت (۱۱۷۵).

کریم خان چون برادر خود را خوب می شناخت و حدس می زد که امکان دارد زکی خان سر به شورش بردارد، برای دلجویی او و برای پیشگیری از شورش او حکومت عراق را به او داد و در ضمن پیاده نظام ۷،۰۰۰ نفری را که در همدان داشت، مستقیماً تحت نظر او در آورد.

زکی خان در راه اصفهان بود که فرمان حکومت عراق به دستش رسید، اما بی آنکه تحت تأثیر محبت های برادر قرار بگیرد، تصمیم گرفت که به محض رسیدن به اصفهان دست به شورش بزند.

کمی پس از رسیدن زکی خان به اصفهان کریم خان ضمن نامه ای از او خواست که به بروجرد رفته و علی محمد خان زند را که حاکم این ناحیه بود و اخیراً گستاخی هایی از او سر زده بود، از کار برکنار کرده و کورش کند.

زکی خان که دنبال دستاویز می گشت، از این فرصت استفاده کرد و با نشان دادن نامه ی کریم خان به علی محمد خان زند، او را نیز آماده ی شورش ساخت.

حالا زکی خان و علی محمد خان با هم، آن قدر قوی بودند که بتوانند اصفهان را غارت کنند و در آنجا بساط حکومت راه بیندازند. کریم خان در اردبیل آماده ی حرکت به باکو و قفقاز بود که از شورش زکی خان و

۱. گیتی ص ۱۰۸ به بعد / مجمل ص ۳۳۰.

غار ت اصفهان آگاهی یافت. او ناگزیر، از تصمیم خود منصرف شده و با سرعت به طرف اصفهان حرکت کرد.

زکی خان و علی محمد خان به محض اطلاع از حرکت کریم خان، از ترس به خوزستان فرار کردند. کریم خان پس از رسیدن به اصفهان، نظر علی خان زند، برادر شیخ علی خان را، مأمور دستگیری یاغیان متواری کرد. همین که سپاه نظر علی خان به قوای زکی خان نزدیک شد، بیشتر افسران زکی خان از ترس کریم خان نیرومند، زکی خان را ترک کرده و به سپاه نظر علی خان پیوستند. نظر علی خان چون بدین ترتیب زکی خان را شکست خورده به شمار آورد، بدون اینکه بین آنها برخوردی روی دهد به اصفهان بازگشت.

در سال ۱۱۷۷ کریم خان عازم مناطق جنوب غربی ایران شد، تا قبایل لر و بختیاری را، به اطاعت مطلق خود در بیاورد.

در چهار محال سربازان و افسرانی که پس از جنگ آذربایجان در مرخصی به سر می بردند، به او پیوستند. کریم خان در اینجا نیروی خود را به دسته‌هایی چند تقسیم کرده و آنها را به نقاط مختلف عشایری اعزام داشت، تا هر جا قبیله‌ای نا آرام وجود دارد، سرکوب و یا احیاناً کوچانده شود. در هر حال قرار این بود که آرامش این مناطق به طور مطلق تثبیت گردد.

قبیله‌های معروف و مهم چهارلنگ و هفت‌لنگ بختیاری به حوالی شیراز کوچانده شدند. سه هزار نفر از مردان بختیاری را، کریم خان برای خدمت در سپاه خود نگاه داشت، سپس به سیلاخور، در حوالی بروجرد رفت، تا از این محل به لرستان رفته و بعضی از قبایل لر را که چندان مطیع نبودند گوشمالی دهد.^۱

در راه سیلاخور، سپاه کریم خان می‌بایستی از رودخانه‌ای می‌گذشت،

که چندی پیش کریم خان هنگام فرار از دست آزادخان، چون تحت تعقیب فتح علی خان بود، به علت کمی وقت و نداشتن نیروی کافی تدافعی، مجبور شد بجهت خریدسالش را در آن غرق سازد.

کریم خان به محض رسیدن به این رودخانه، رو کرد به فتح علی خان، که پس از فتح آذربایجان در خدمت و رکاب خان زند بود و از او پرسید که آیا او این رودخانه را می شناسد. فتح علی خان که متوجه جریان شده بود، با بی اعتنائی جواب بسیار سردی داد. کریم خان به خشم آمد، به ناگهان به فتح علی خان حمله برد و او را از پای در آورد.

به نظر، قتل فتح علی خان برای گرفتن انتقام نبود، بلکه بیشتر از این جهت کریم خان تصمیم به کشتن او گرفت که خان افشار بارها علیه جان کریم خان توطئه کرده بود.

کریم خان در سیلاخور مریض شد. اسماعیل خان فیلی رئیس قبایل لر، با اطلاع از آمدن کریم خان، به عثمانی ها پناه برده بود. اما برادرش نظر علی خان (با نظر علی خان زند اشتباه نشود)، به خدمت کریم خان آمد و اظهار اطاعت کرد. خان زند نیز در عوض او را حاکم لرستان کرد. سپس نظر علی خان زند به خوزستان اعزام شد، تا زکی خان را دستگیر بکند. در این موقع زکی خان و علی محمدخان که ابتدا با هم به شورش برخاسته بودند، به خاطر اختلافاتی که داشتند، از هم جدا شده بودند. پس از این جدایی، علی محمدخان به قم پناهنده شد و از قم ضمن نامه ای از کریم خان تقاضای بخشودگی کرده بود.

زکی خان نیز بالأخره تنها راه نجات خود را در تسلیم و عذرخواهی یافت، اما با اینکه او برای عذرخواهی و کوچک کردن خود، خود را به طویله ی کریم خان بست و از طرف برادرش مورد عفو قرار گرفت، کریم خان از پذیرفتن او خودداری کرد.

چون با بازگشت زکی خان، مأموریت نظر علی خان خاتمه یافته بود، او

از فرصت استفاده کرد و دستور داد تا شهر شوشتر را برای یک استقبال باشکوه از کریم خان آرایش دهند. کریم خان نوروز ۱۱۷۸ وارد شوشتر شد.^۱

کریم خان و بنی کعب

وقتی کریم خان در سال ۱۱۷۸ در سیلاخور بود، قاصدی از طرف عمر پاشا والی بغداد خدمت رسید و پیغام آورد اگر کریم خان بخواهد قبیله‌ی عربی بنی کعب^۲ را، که برای والی بغداد مزاحمت‌هایی ایجاد کرده بود سرکوب بکند، دولت عثمانی با در اختیار گذاشتن کشتی و آذوقه او را یاری خواهد کرد. کریم خان با این پیشنهاد موافقت کرد.^۳

در بهار سال ۱۱۷۸ سپاه ایران به طرف منطقه‌ی بنی کعب حرکت کرد و شهر فلاحیه^۴ را که مرکز بنی کعب بود متصرف شد. شیخ سلمان رئیس قبیله‌ی بنی کعب به آن طرف ساحل شط‌العرب و به خاک عثمانی فرار کرد.^۵

در مورد اختلافات بنی کعب با ترک‌ها و با ایرانی‌ها، جز منابع ایرانی، اطلاعات زیادی از بایگانی کمپانی هند شرقی در دست است. اما این منابع گاهی با همدیگر متفاوت هستند و اختلافی که بین این منابع وجود دارد، هنوز هم سبب تاریک ماندن قسمت‌هایی از تاریخ برخوردهای بنی کعب با ترک‌ها و ایرانی‌ها می‌باشد. با اطلاعاتی که تاکنون در دست داریم اهم این برخوردها از این قرار است:

شیخ سلمان با ورود کریم خان به منطقه‌ی بنی کعب، چون تاب

۱. گیتی ص ۱۱۵ به بعد / مجمل ص ۳۰۳ به بعد.

۲. کریم خان زند و خلیج فارس، ص ۱۲۵.

۳. گیتی ص ۲۶ به بعد.

۴. فلاحیه یا دوراق، امروز شادگان نامیده می‌شود.

۵. گیتی ص ۱۳۱ به بعد / The Persian Gull 187.

پایداری نداشت، فرار کرد. از طرف دیگر، در طول سال‌ها اختلاف با ترک‌ها و کمپانی هند شرقی، شیخ سلمان نشان داده بود که آن قدر نیرومند است که حتی می‌تواند این دشمن قوی را تحریک کند. اما او برای مقابله با دشمن تازه‌ی دیگری مانند کریم خان هیچ‌گونه آمادگی نداشت و از این روی مجبور بود که بکوشد تا با ایرانی‌ها از در آشتی درآید. شیخ سلمان به این منظور به کریم خان پیغام داد چنانچه او بتواند با قبیله‌ی خود در خاک ایران به‌راحتی زندگی بکند، حاضر است کاملاً مطیع کریم خان باشد و حتی پسر خود را به‌نام گروگان به خدمت کریم خان بفرستد. کریم خان که از طرف ترک‌ها نیز چندان حمایت نشده بود و ترک‌ها به ارسال فقط دو قایق کوچک قناعت کرده بودند، از تقاضای شیخ سلمان استقبال کرد و عازم شیراز شد. او در روز دوم صفر ۱۱۷۹ به شیراز رسید و تا سال مرگ خود در سال ۱۱۹۳ دیگر هرگز شیراز را ترک نکرد.^۱

بدین ترتیب دست شیخ سلمان، در مورد مخالفت با عثمانی‌ها و انگلیسی‌ها، کاملاً باز شد. اواخر تابستان ۱۱۷۹ شیخ سلمان دو تا از کشتی‌های انگلیس را به نفع خود توقیف کرد. او چند روز بعد با کمک متحد ضعیف خود عثمانی، یک کشتی دیگر متعلق به انگلیسی‌ها را نیز متصرف شد.

نماینده‌ی کمپانی هند شرقی که در بصره بود، با این پیشامد از مرکز کمپانی که در بمبئی بود، تقاضای ارسال چند کشتی جنگی کرد. کریم خان به محض اطلاع از این موضوع، از فرصت استفاده کرد و نیز نامه‌ای به بمبئی ارسال داشت و پیشنهاد کرد چنانچه انگلیسی‌ها در جنگ او با میرمنا از طرف دریا او را یاری دهند، او نیز هنگام سرکوبی بنی‌کعب از طرف انگلیسی‌ها، با ۲۰,۰۰۰ سپاهی از راه زمین آنها را

۱. گیتی ص ۱۳۱ به بعد.

حمایت خواهد کرد.^۱

شاید از نظر کریم خان پیروزی قطعی بر میرمهنا هدف اصلی بود. در مورد پیشنهاد کریم خان به انگلیسی‌ها، که هنگام حمله‌ی آنها به بنی‌کعب به آنها کمک خواهد کرد، باید گفت که شاید هنوز خیال او از طرف بنی‌کعب که در پاییز ۱۱۷۸ اطاعت کامل خود را اعلام داشته بودند، کاملاً راحت نبود و یا می‌خواست از قدرت آنها که هنوز هم تا حدی زیاد بود، بکاهد.

کشتی‌های انگلیسی با یک هنگ پیاده‌نظام، بی‌آنکه قبلاً برای سرکوبی میرمهنا با کریم خان همکاری شده باشد، اوایل بهار ۱۱۸۰ (مارس ۱۷۶۶) وارد بصره شد. به این ترتیب کریم خان برای همکاری با انگلیسی‌ها، در جنگ آنها با بنی‌کعب، دیگر در خود احساس مسئولیتی نمی‌کرد. کوشش انگلیسی‌ها در تابستان ۱۷۶۶ برای شکست دادن بنی‌کعب به نتیجه نرسید و مجبور شدند با شکست بزرگی خود را عقب بکشند. متحدین هنگام برخورد با بنی‌کعب وارد خاک ایران شده بودند و با تقاضای مورخ ۱۷ اکتبر ۱۷۶۶ کریم خان، که خروج فوری آنها را خواستار شده بود، کاملاً غافلگیر و مجبور به ترک ایران و دست کشیدن از جنگ شدند.^۲

کریم خان و میرمهنا

در کشاکشی که بین کریم خان و میرمهنا در خلیج فارس وجود داشت، انگلیس نقشی متغیر و در عین حال حائز اهمیت داشت. در سال‌های ۶۵-۱۷۶۳، انگلیسی‌ها با حمایت کشتی‌های جنگی خود، با اجازه‌ی کریم خان، که تحت تأثیر موفقیت‌های انگلستان در هندوستان بود و

۱. نگاه کنید به بخش «کریم خان و میرمهنا».

می‌کوشید روابط خوبی با انگلستان داشته باشد، تجارتخانه‌هایی در خلیج فارس دایر کرده بودند. امکان برقراری روابط تجاری با کمپانی، برای کریم خان کاملاً مساعد بود، مخصوصاً که همکاری با انگلیسی‌ها علیه شیخ سلمان و میرمهنا، که آن زمان همه‌ی خلیج را در کنترل کشتی‌های خود داشت بسیار ضروری به نظر می‌رسید.^۱

میرمهنا پسر شاه بندر سابق بندر ریگ بود. میرمهنا پس از کشتن پدر و برادران خود می‌کوشید که در خلیج فارس امیری نیرومند باشد و یکی از نیرومندترین دزدان خلیج فارس شده بود. حالا کریم خان پس از گسترش دامنه‌ی قدرت‌ش تا کرانه‌های خلیج فارس، چون احساس می‌کرد که وجود میرمهنا در خلیج خطرناک است و می‌تواند مزاحمت‌هایی فراهم کند، به او دستور داد که به شیراز بیاید، تا بتواند او را در شیراز بهتر تحت نظر خود داشته باشد.

به خواهش میرزا محمدبگ خورموجی دشتستانی، داماد میرمهنا که در خدمت کریم خان بود و نزد او احترامی داشت، میرمهنا توانست مجدداً مرخص شود و حتی کریم خان حکومت بند ریگ را به او سپرد. موقعی که کریم خان سرگرم عراق و مناطق شمالی ایران بود، میرمهنا کوشید تا دوباره به تجهیزات خود سامان بدهد و نیروی خود را به حدی برساند که کریم خان با نیروی قوی خود، دیگر قادر نباشد او را که از نظر نیروی دریایی قوی‌تر از کریم خان بود، مجبور به اطاعت بکند.

در سال ۱۱۶۹ میرمهنا تأسیسات بازرگانی انگلیسی‌ها را در بندر ریگ ویران کرد و با حمله‌های دریایی و غارت و چپاول، تجارت در خلیج را مختل ساخته و زیان‌های زیادی به بازرگانی انگلیس در بوشهر وارد آورده بود.

اینک برای سرکوبی میرمهنا، ایرانی‌ها و ترک‌هایی که در بصره، به

۱. نگاه کنید به بخش «کریم خان و بنی‌کعب».

خاطر وجود این دزد دریایی زیان‌هایی دیده بودند و انگلیسی‌ها که تجارت خود را در خلیج مختل می‌دیدند، از سه طرف اظهار علاقه می‌کردند.

کریم خان که می‌دید برای سرکوبی میرمهنا احتیاج به نیروی دریایی انگلیس دارد، مجبور بود برای جلب نظر انگلیسی‌ها برایشان در خلیج امتیازاتی در نظر بگیرد. این امتیازات رسماً تجارت خلیج فارس را به انحصار انگلستان درمی‌آورد و سبب می‌شد که تأسیسات کوچک هلندی از بین برود. در عوض این امتیازات، صادق خان که مأموریت داشت میرمهنا را سرکوب بکند، از انگلیسی‌ها خواست که در حمله‌ای که به بندر ریگ، مقر قدرت میرمهنا در نظر گرفته شده است، نیروی ایران را از طرف دریا با حملات کشتی‌های جنگی مورد حمایت قرار دهند. انگلیسی‌ها با این تقاضای صادق خان موافقت کردند؛ اما همین که سپاهی نیرومند به طرف بندر ریگ حرکت کرد، انگلیسی‌ها توانستند فقط یک کشتی کوچک آماده کنند. نقشه‌ی کریم خان این بود که نیروی زمینی نیرومندی به بندر ریگ حمله کند و در این حال کشتی‌های جنگی انگلیسی، با یاری کشتی‌های شیخ بندر بوشهر مانع از سوار شدن میرمهنا به دریا بشوند. اما حمله‌ی دریایی انگلیسی‌ها، به آن اندازه‌ای که قبلاً قول داده شده بود قوی نبود و در نتیجه میرمهنا موفق شد با تمام کشتی‌ها و مهمات خود به بندر خارگو برود. وقتی تنها کشتی جنگی انگلیس از خلیج خارج شد، کریم خان بی‌نهایت نسبت به رفتار انگلیسی‌ها عصبانی بود و به شدت آنها را محکوم می‌کرد.

دلیل عدم شرکت کشتی‌های جنگی انگلیس در مبارزه علیه میرمهنا، تصور غلطی بود که کمپانی هند شرقی در بمبئی از قدرت حکومت در ایران داشت. آنها می‌پنداشتند که کریم خان نیز یکی از صدها خان دیگر است، که پس از نادر در ایران سروصدای حکومت راه انداخته‌اند، و

فکر نمی‌کردند که اینک تمامی ایران، به استثنای خراسان، تحت کنترل کریم‌خان بوده باشد. آنها اصلاً به وجود یک حکومت مرکزی جدی در ایران قائل نبودند. البته انگلیسی‌ها تا حدی حق داشتند که این‌طور فکر بکنند، چون یکی دو سالی پیش نبود که تا حدی سرنوشت حکومت در ایران روشن شده بود و تازه آن هم حکومتی که هنوز در سطح جهانی قوام و اندام نگرفته بود؛ فقط جای خوشوقتی است که در این محدوده از زمان، یعنی تقریباً از مرگ نادر تا تأسیس حکومت قاجار، موقعیت سیاسی انگلیس و روسیه - کشورهایایی که در زمان قاجار ایران را تا پای نابودی کشاندند - طوری نبود که بتوانند در ایران دست به مداخلاتی جدی بزنند، وگرنه معلوم نبود آن زمان که محمدحسن خان‌ها و آزادخان‌ها و علی‌مردان خان‌ها و بالأخره کریم‌خان‌ها دست‌اندر کار برادرکشی بودند و کم و بیش از غارت و چپاول روزگار می‌گذراندند و مردم تا سرحد نابودی بینوا شده بودند، اگر انگلستان و روسیه نیز فرصت دخالت در امور سیاسی ایران را می‌داشتند چه می‌شد. حتماً لازم است که علل این عدم دخالت ضمن مقاله‌ی تفسیری جداگانه‌ای بررسی شود. آیا واقعاً فقر و بدبختی و بی‌سامانی و سقوط انواع ارزش‌ها آن‌قدر بود که دیگر ایران جذابیت خود را از دست داده بود؟ آیا واقعاً دیگر چیزی برای غارت نمانده بود؟ آیا بی‌بردن به این حقیقت تلخ، اگر هم از بیراهه است، نمی‌تواند برای شناختن چهره‌ی غم‌انگیز و رقت‌بار ایران پس از صفویه تا قاجار مفید واقع شود؟ چون ما معتقد هستیم که ریشه‌های بسیاری از ناکامی‌های اجتماع زمان ما را در این دوره باید جست‌وجو کرد.

به هر حال انگلیسی‌ها به خاطر جدی نگرفتن حکومت مرکزی ایران به وعده‌ی خود وفا نکردند. در مورد میرمهنا نیز چون وجود او را چنان که باید مضر تجارت خود تشخیص نمی‌دادند، چندان تمایلی برای یک

اتحاد جدی با ایران در خود احساس نمی‌کردند.

میرمهنّا چون از شرایط زندگی سخت در جزیره‌ی خارگو راضی نبود، ناچار تصمیم حمله به جزیره‌ی همسایه‌ی خارگ گرفت که در اختیار یک بنگاه تجارتی هلندی بود. هلندی‌ها که به‌موقع از نقشه‌ی میرمهنّا آگاه شدند، با یاری شیخ سعدون، شاه بندر بوشهر به خارگو حمله کردند. با اینکه میرمهنّا غافلگیر شده بود، توانست از خود به‌خوبی دفاع و حتی دشمن را وادار به بازگشت به خارگ کند. سپس میرمهنّا به تعقیب دشمن پرداخت و توانست خارگ را متصرف شود و کلیه‌ی تأسیسات تجارتی موجود در آنجا را در اختیار بگیرد. این شکست برای هلندی‌ها، پایان کار آنها در خلیج فارس به شمار می‌آید.

اینک تقویت میرمهنّا و مطالعه‌ی سرنوشت هلندی‌ها، انگلیسی‌ها را وادار کرد که دوباره در ماه مه ۱۷۶۸ با کریم‌خان متحد شوند. تصمیم گرفته شد با تمام نیروی دریایی ممکن و موجود در خلیج فارس به مواضع میرمهنّا حمله شود. اما قبل از اینکه نیروی زمینی ایران به ساحل خلیج برسد و بتواند سوار بر کشتی‌ها روانه‌ی حمله به خارگ گردد، انگلیسی‌ها به تنهایی به خارگ حمله بردند. این حمله به‌خاطر کمبود نیروی انسانی با عدم موفقیت روبه‌رو شد. انگلیسی‌ها که به‌سختی شکست خورده بودند، با این بهانه که کریم‌خان هرگز قصد شرکت جدی در حمله را نداشته و بیشتر میل داشته است که انگلیسی‌ها به تنهایی این بار را به دوش بکشند، کشتی‌های خود را از خلیج بیرون کشیدند. اما درست موقعی که کشتی‌های انگلیسی در حال ترک خلیج بودند، سپاه نیرومندی از طرف حکومت ایران به ساحل خلیج رسید. یک‌بار دیگر انگلیسی‌ها بدقولی کردند و کریم‌خان را برخلاف تعهدی که کرده بودند تنها گذاشتند. اما این بار تصادفاً حادثه‌ای به کمک کریم‌خان شتافت: متحدین و یاران میرمهنّا، از ترس اینکه به کلی نابود شوند، خود پیشقدم

شدند و تصمیم گرفتند که رئیس خود را دستگیر کنند و تحویل دهند. در بازار خارگ به رهبری کسی به نام حسن سلطان، میرمehنا مورد حمله قرار گرفت، اما توانست با دلاوری بی‌نظیری که از خود نشان داد راه فرار پیش گیرد. میرمehنا از راه کویت به بصره رسید اما در آنجا به وسیله‌ی مأموران عثمانی دستگیر شد و به دستور عمر پاشا به قتل رسید (۱۱۸۲).

به قول مورخ رستم‌التواریخ، کریم‌خان قتل میرمehنا را که در هر حال ایرانی بود به دست مأمورین عثمانی دخالت در امور داخل ایران دانسته و به شدت به والی عثمانی در بغداد اعتراض کرد.^۱

همین که انگلیسی‌ها از فرار میرمehنا آگاه شدند، با شتاب تصمیم به تصرف جزیره گرفتند، تا بتوانند دست ایرانی‌ها را از خارگ کوتاه ساخته و در آنجا برای خود مواضع دفاعی تأسیس بکنند.

بازماندگان میرمehنا ابتدا میل داشتند که با انگلیسی‌ها، برای مبارزه با کریم‌خان همکاری کنند، اما چون انگلیسی‌ها برای بهبود روابط خود با بازماندگان میرمehنا، به خاطر زیان‌هایی که قبلاً دیده بودند، خواستار ثروت میرمehنا شدند، آنها سیاست خود را تغییر داده و اظهار داشتند که رعیت کریم‌خان هستند و کریم‌خان از آنها حمایت خواهد کرد. بدین ترتیب انگلیسی‌ها نفوذ خود را از دست دادند و خارگ به دست کریم‌خان افتاد. حسن سلطان برای رهایی خود و یارانش، جریان میرمehنا را به شیراز گزارش داد و از کریم‌خان دستور یافت که اموال میرمehنا را به شیراز ببرد. کریم‌خان که میل داشت بالأخره به خلیج فارس تسلط کامل داشته باشد، برای دلگرمی حسن سلطان، تمام ثروت میرمehنا را به مردم خارگ بخشید و در ضمن حکومت بندر ریگ و جزیره‌ی خارگ را به حسن سلطان داد و بدین ترتیب دوستی آنها را به خود جلب کرد.^۲

۱. رستم‌التواریخ ص ۱۱۹ به بعد.

2. British Interests in Persian Gulf 72ff. The Persian Gulf 180ff. / A Chronicle

شورش تقی درانی

به طوری که قبلاً نوشتیم در سال ۱۱۷۲ کرمان به تصرف کریم خان درآمد و کریم خان حکومت آنجا را به یکی از سرداران خود به نام خدا مرادخان زند سپرد. خدا مرادخان زند چهار سال تمام بدون کوچکترین حادثه‌ای به حکومت پرداخت. تا اینکه مردی به نام تقی که از رفتار حاکم نسبت به خود آزرده شده بود، بر او شوریده و پس از قتل او حکومت کرمان را به دست گرفت.

تقی که مردی زغال فروش و از اهالی دران کوهپایه یکی از روستاهای کرمان بود، همیشه کالای خود را از فاصله‌ی ۷۲ کیلومتری به شهر کرمان می آورد و در آنجا می فروخت. این مرد که در ضمن تیرانداز ماهری نیز بود، یکبار در راه کرمان قوچی شکار کرد و به امید آنکه با هدیه‌ی آن به حاکم، به انعام خوبی خواهد رسید، به محض رسیدن به شهر، شکار خود را به مقرر حاکم برد و آن را تقدیم حاکم کرد. حاکم دستور داد انعام بسیار ناچیزی به او داده شود. وقتی تقی می خواست عمارت حکومتی را ترک بکند نگهبانان، به گمان اینکه او به پول خوبی رسیده است از او تقاضای انعام کردند، اما تقی پولی نداشت که به آنها بدهد، ناچار تفنگش را گرو گذاشت و پس از فروختن زغال‌های خود توانست تفنگش را از گرو بیرون بیاورد. تقی وقتی با دلی پر، از ظلمی که نسبت به او معمول شده بود، به دران بازگشت، آنچه را که اتفاق افتاده بود برای دوستان خود تعریف کرد. دوستان درانی که از این حادثه به شدت خشمگین شده بودند تصمیم به انتقام گرفتند و چندی بعد تقی، با سیصد تفنگدار درانی، به طرف کرمان حرکت کرد. در حمله‌ای شبانه، کرمان به تصرف تقی درآمد و حاکم به قتل رسید. به محض اینکه خبر پیروزی تقی، به دران و روستاهای اطرافش رسید،

نزدیک به هزار نفر به کرمان آمدند تا در خدمت تقی، به مال و مقامی برسند. یاغی پیروز خیلی آسان توانست حوالی کرمان را نیز به تصرف خود درآورد و شروع به جمع‌آوری مالیات بکند.

برای بازپس گرفتن شهری که به این آسانی از دست رفته بود، کریم‌خان محمدامین خان گروسی و امیرگونه خان افشار را روانه‌ی کرمان ساخت، اما در راه، امیرگونه خان شهرهای بابک و رفسنجان را، که در سر راه قرار داشتند، غارت کرد و محمدامین خان چنان او را مورد سرزنش قرار داد که او با سپاهی که در اختیارش بود به شیراز بازگشت. امیرگونه خان در شیراز گرفتار غضب کریم‌خان و از کار برکنار شد، اما بعد به خاطر میانجیگری صادق‌خان بخشوده شد.

محمدامین خان با اینکه با بازگشت امیرگونه خان تضعیف شده بود، به تنهایی با سپاهی که برایش مانده بود، به کرمان رفت و شهر را به محاصره کشید. پس از شش روز محاصره، شهر به کمک کرمانی‌ها به تصرف قوای کریم‌خان درآمد. تقی که حالا خود را تقی‌خان می‌نامید به دران فرار کرد. محمدامین خان که قصدش فقط تسخیر شهر نبود و می‌خواست یاغی را نیز دستگیر بکند، به تعقیب او پرداخت.

تقی‌خان، که با نیروی مختصر خود، قادر به برخورد با دشمن نبود، جریان را طوری ترتیب داد، تا جنگ به شب بیفتد، تا بتواند در حمایت تاریکی شب، با دشمن روبه‌رو شود. شب، تقی‌خان حیل‌های جنگی بسیار خوبی به کار برد:

مشعل‌هایی به شاخ گوسفندهای فراوانی که تهیه کرده بود بست و همچنین مشعل‌هایی روی شاخه‌های درخت‌ها و در بالای تپه‌های سر راه کار گذاشت و همین که محمدامین خان سر رسید، تقی با پنجاه سوار و در حدود ۴۰۰ پیاده، گوسفندها را با مشعل‌های روشن به راه انداخت و با تیراندازی و هياهو، گوسفندها را که به وحشت افتاده بودند، بیشتر

تحریک کرده و در حالت درهم و برهمی به طرف دشمن راند. ترس سپاه محمدامین خان را فراگرفت و سپاهیان با این گمان که مغول‌ها آمده‌اند، از نزدیک‌ترین راهی که می‌شناختند راهی شیراز شدند.

بدین ترتیب تقی خان توانست مجدداً به کرمان برگشته و پس از غارت شهر، دوباره بر مسند حکومت تکیه بزنند.

دوبار دیگر از طرف کریم خان سپاهی برای تسخیر شهر و دستگیری تقی خان اعزام شد اما هربار نیروی اعزامی بی آنکه کاری از پیش برده باشد، مجبور به بازگشت شد. تقی خان بافقی نیز، که به تقاضای خود، به نام کریم خان، برای سرکوبی تقی درانی روانه‌ی کرمان شد، در اولین برخورد، شکست خورد و به یزد گریخت.

پس از تقی خان بافقی، علی خان شاهسون مأمور کرمان شد. علی خان، با اینکه توانست شهر را چهارماه در محاصره خود داشته باشد، متأسفانه هدف گلوله‌ای که از برجی به طرفش پرتاب شد قرار گرفت و کشته شد. سپاه او نیز ناگزیر از بازگشت به شیراز شد.

بالاخره نظر علی خان، برادر شیخ علی خان زند، توانست مأموریت خود را به ثمر برساند. نظر علی خان توانست با کمک مردم شهر کرمان که از ظلم و زورگویی تقی خان به تنگ آمده بودند، شهر را متصرف شود. تقی خان دستگیر شده و به خدمت کریم خان آورده شد. مردی که توانسته بود سه سال تمام، حکومت شهر کرمان را حفظ کند، از طرف کریم خان به مرگ محکوم شد.

مأمورین اعدام طنابی به گردن او بستند و از دو طرف طناب آن قدر کشیدند تا محکوم از پای درآمد.^۱

عامل آزرده‌گی تقی و سپس طغیان او و پیروزی آسانش بر حاکمی

۱. گیتی ص ۹۰ تا ۹۱ و ۱۱۷ تا ۱۱۸ و ۱۳۶ تا ۱۳۷ و ۱۴۰ به بعد / تاریخ کرمان ص ۳۲۲ تا ۳۲۹.

که چهارسال حکومت رانده بود و ماجراهای بعدی که دنبال کردیم نمونه‌ی بسیار جالبی از روحیه‌ی مردم و جنگ‌های این زمان و آسان‌گیری‌های مأمورین دولت است. این حادثه فقط ۲۰۷ سال تا ما فاصله دارد...

کریم‌خان و عمان

هیچ‌کدام از کشتی‌هایی که از دریای عمان می‌گذشتند، از دست دزدان دریایی عمان در امان نبودند. طبیعی است که به خاطر عدم امنیت در دریای عمان، به تجارت ایران تا حد قابل ملاحظه‌ای لطمه می‌خورد.

مردم عمان فقیر بودند و سرقت‌های دریایی یکی از راه‌های امرار معاش آنها بود. علاوه بر این چون آنها سنی‌مذهب بودند و آزار و چپاول شیعیان را گناه نمی‌دانستند، غارت بازرگانان و مسافرین ایرانی علاوه بر سیر کردن آنها، برایشان حکم تفتن را نیز پیدا کرده بود و کریم‌خان خوب می‌دانست که فقط با جنگ می‌تواند آنها را سر جایشان بنشانند. از این روی برای سرکوبی آنها و برای آرام و مطمئن کردن این راه حساب دریایی، که برای ایران از نظر بازرگانی حکم یک شاهرگ را داشت، کریم‌خان به برادر خود زکی‌خان مأموریت داد، تا با استفاده از باقی‌مانده‌ی کشتی‌های زمان نادرشاه، به عمان حمله برده و تکلیف این یاغیان شبانه‌روزی را روشن سازد. کریم‌خان علاوه بر این از حکومت عثمانی بغداد اجازه خواست تا بتواند نیروی زمینی خود را از راه خشکی روانه‌ی عمان سازد، تا همزمان با حمله‌ی دریایی، حمله‌ی زمینی نیز شروع شود. البته خواهش کریم‌خان مورد قبول حکومت بغداد قرار نگرفت و حتی بغداد با ارسال آذوقه به عمان علناً با اقدام ایران مخالفت کرده و به حمایت از عمان پرداخت.

وقتی زکی‌خان در بندر عباس مشغول تدارکات حرکت از طریق دریا

بود، شنید که شیخ عبدالله بنی معین، حاکم هرمز دختری زیبا دارد. با این شایعه، که شاید خود شیخ ترتیب داده بود، زکی خان به جزیره‌ی هرمز کشانده شد و در آنجا دستگیر و زندانی گردید.

شیخ عبدالله به کریم خان پیغام داد که فقط در مقابل آزادی پسرش، که در دربار کریم خان به سر می‌برد، حاضر به رها ساختن زکی خان است.^۱

کشتی‌های جنگی، که بدون فرمانده در بندر عباس لنگر انداخته بودند، پراکنده شدند و بدین ترتیب موضوع حمله به عمان، قبل از شروع متفی شد.

بدیهی است که کریم خان در مقابل این عمل جنون‌آمیز برادرش نمی‌توانست خونسرد بماند؛ از این روی دستور داد هنگام ورود زکی خان به شیراز، فاحشه‌ها و گداها از او استقبال بکنند. (۱۱۸۵)^۲

۱

جنگ بصره

کریم خان در تمام مدت نزدیک به سی سال زندگی سیاسی و نظامی خود، به جز جنگ بصره، برخورد نظامی قابل ذکری با هیچ یک از کشورهای همسایه نداشت.^۳

۱. آقامحمد ماریینی اصفهانی، حاکم پیشین بندرعباس، در زمان حکومت خود، شیخ عبدالله را به خاطر عدم تمکین دستگیر کرد و به شیراز نزد کریم خان فرستاده بود. شیخ عبدالله در شیراز پس از به جای گذاشتن پسرش به نام گروگان، توانسته بود اجازه‌ی بازگشت به هرمز را دریافت کند. گیتی ص ۱۷۶.

۲. گیتی ص ۱۷۵ به بعد.

۳. خیر کوتاهی داریم در مجمل‌التواریخ، مبنی بر اینکه پس از فتح بصره، بین سپاه ایران و روس یک برخورد کوتاه نظامی روی داده است. چگونگی این برخورد و علل آن بر ما روشن نیست و از طرف دیگر بعید به نظر می‌رسد که سپاه روس، به‌طوری که در مجمل‌التواریخ می‌خوانیم، برای حمله به خاک عثمانی قصد استفاده از دریای مازندران را داشته باشد. به هر حال بهتر دیدیم، تا پیدا کردن مدارک و منابع دیگری در این زمینه،

فعلاً عین نوشته‌ی مجمل‌التواریخ را در اینجا نقل کنیم:

«و در این اوقات خبر رسید که چهل هزار سوار فرنگی، از نزد پادشاه خورشید کلاه روس، مقرر شده که در کشتی‌ها سوار و از در بند به خشکی فرود آمده، به عزم حرب سلطان روم. از راه خشکی روانه‌ی روم شوند. این خبر بر طبع غیور کریم خان گران آمده، به فتح‌علی خان قبه، که در آن ایام در در بند در کمال اقتدار با لشکر بسیار، علم استقلال افراشته بود، رقم مطاع صادر شد، که فرقه‌ی مذکور را اجازه‌ی فرود آمدن از کشتی‌ها ندهد. و اگر لجاجت کنند به سزا برسانند. و اگر کمک در کار باشد، اطلاع نموده به عرض رسانند. یک نفر از یساولان حضور را با رقم مطاع به جایاری به نزد فتح‌علی خان فرستاد. خان مذکور ده هزار نفتگچی، از جوانان لژی، مقرر نمود که در خشکی نزدیک لنگرگاه غراب، در جاهای پست، منتظر ورود سواران روس بوده و به هر نوع در آن وقت حکمی از این طرف به آنها برسد، حسب‌الحکم به عمل آرند، و خود با سرداران و لشکر به تهیه‌ی حرب متغول گردید. بعد از چند روز، خبر رسید که کشتی‌های سولدادان، به نزدیک لنگرگاه رسید. و یک نفر فرنگی سولداد، از جانب سردار خود خطی آورده به فتح‌علی خان داد. متضمن آنکه حسب‌الحکم پادشاه خود، مأمور بنای دوستی مستحکم است و ما را به خلق شما و ایرانیان رجوعی نیست و نزاعی نه. مردمان خود را تأکید کنید که از محل اختیار خود، در هر جا آنچه ما و لشکر را ضرور باشد، به قیمت اعلا بدهند و نوعی نشود که باعث برهم‌زدگی و خلل در دوستی‌ها شود. فتح‌علی خان که از مضمون مطلع شد. جواب نوشت که ما را در این امر اختیاری نیست. هرگاه وکیل‌الدوله راضی به این معنی باشد کسی مانع نخواهد شد، الحال این حقیقت را به عرض رسانیده آنچه حکم خواهد فرمود، به عمل خواهیم آورد. سولداد مذکور به نزد سردار خود رفته نوشته را رسانید. سردار مذکور اعتنا به نوشته نکرده از کشتی‌ها مردمان خود را با توپخانه سرانجام بیرون آورده، در صحرا خیمه‌ها استاده کرده به کار خود در رفتن سفر خشکی تدبیر می‌نمود. و قبل از ورود به این مکان نظر به هم مذهبی، مخفی کس به نزد والی گرجستان فرستاده او را با خود متفق کرده به مختار بودن والی مذکور در کل آذربایجان او را نوید داده و به جهت راهنمایی او را به نزد خود خوانده به امید آمدن والی مذکور اراده داشت که در آن مکان، تا رسیدن او از جای خود حرکت نمایند. و به موجب خط والی از قبول رفاقت و راهنمایی او مسرور می‌بود. فتح‌علی خان بر این معنی واقف گشته تفنگچیان لژی که پیش‌تر فرستاده بود، که در مکان‌های پست قیام داشتند، آنها را از حرب واقف گردانید. و پیغام داد که ما با لشکر مقابل شده طرح جنگ خواهیم انداخت. شما هم دسته دسته شده در حین گیرودار داخل لشکر فرنگی شوید، که ما هم بر ایشان از چهار طرف یورش خواهیم کرد. و سرداران سولدادان را به خاطر جمعی والی، خوف و هراسی از فتح‌علی خان نبود. و به لشکر و توپخانه‌ی خود مغرور و پروایی نداشت. فتح‌علی خان بنا

اگر جنگ با عثمانی‌ها، بر سر بصره، که جلوگیری از آن خیلی آسان بود، پیش نیامده بود، کریم خان می‌توانست در تاریخ ایران، پادشاهی باشد که با هیچ کشور خارجی درگیری نظامی نداشته است.

اگر هم کریم خان در این جنگ پیروز شد، این جنگ و پیروزی برای مردم ایران کوچک‌ترین ثمری نداشت. مخصوصاً مردمی که پس از شورش افغان‌ها و پس از حکومت نادر و زد و خورد های جانشینان او و اغتشاشات آغاز کار کریم خان، بنیه‌ی مالی و نظامی‌شان تا حد ممکن ضعیف شده بود. میرزا محمد کلانتر، در روزنامه‌ی خود می‌نویسد: «تسخیر بصره را بدون جهت پیشنهاد خاطر ساخته، مبلغ‌ها ضرر به خود و از بابت عراق و فارس از تعیین ملازم و جزایری و تدارک قشون رسید و آن خود سهل است، تخمیناً به قدر ده هزار کشته شدند و مطلق فایده نداشت و بالأخره از حزن، اندوه، غم و غصه‌ی بصره جان خود را باخت.»^۱

البته می‌دانیم که کریم خان هنگام مرگ در حدود هشتاد سال عمر داشت و به طوری که خواهیم دید، مرگ او به خاطر بیماری بود و به این ترتیب نمی‌توانیم از میرزا محمد کلانتر قبول بکنیم که کریم خان به خاطر جنگ بصره دق کرد. آن هم جنگی که با پیروزی کریم خان تمام شد و می‌دانیم که کریم خان جنگ‌های منتهی به شکست فراوانی داشته است که هیچ کدام، او را دق مرگ نکرد!

بر شیخون گذاشته لشکر خود را چهار قول نمود، نصفی از شب گذشته بود که خود را به کنار لشکر روس رسانیده به یکبار از چهار جانب مهمیز بر اسبان زده از گلوله‌ی توپ و تفنگ رو برنگردانید. و تفنگچیان پیاده و لکزیه که در بسقو منتظر همین وقت بودند، آنها هم از جای خود حرکت نموده شلیک‌کنان داخل سنگر فرنگیان گردیدند. و سواران با فتح علی خان و سرداران دیگر، سولدادان را طعمه‌ی شمشیر آبدار نموده از نصف شب تا سه ساعت از روز گذشته جمیع آن طایفه را به ضرب سیف و منان مقتول و مجروح، و معدودی خود را از آن مهلکه نجات داده و نیم‌جان به کشتی رسانیده خلاصی یافتند.»
مجموعه ص ۳۳۹ تا ۳۴۱. ۱. روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر، ص ۱۶۸.

علل جنگ بصره

مدتی بود که روابط ایران و حکومت عثمانی به دلایل زیر تیره بود:

- ۱- وقتی که کریم خان در سال ۱۱۷۸ در خوزستان مشغول سرکوبی قبایل سرکش بود، والی عثمانی بغداد ضمن نامه‌ای به کریم خان پیغام داد، چنانچه کریم خان در سرکوبی قبیله‌ی عربی بنی کعب به او کمک بکند، دولت عثمانی سپاه ایران را با ارسال آذوقه و کشتی یاری خواهد کرد. کریم خان با این پیشنهاد والی بغداد موافقت کرد، اما هنگام درگیری، دولت عثمانی با ارسال دو کشتی بسیار کوچک و یک قایق کوچک مخصوص کریم خان، ضمن نامه‌ای به کریم خان اطلاع داد که متأسفانه بیشتر از آنچه که ارسال شده است، کمک دیگر برایش مقدر نیست.^۱

- ۲- زمانی که زکی خان، برادر کریم خان، مأمور حمله به عمان شد، کریم خان از والی بغداد تقاضا کرد که به سپاه او اجازه بدهد که از طریق خشکی عازم عمان شود. عثمانی‌ها نه تنها به تقاضای کریم خان توجهی نکردند، برای پشتیبانی از عمان، مقداری آذوقه نیز به آنجا فرستادند.^۲

- ۳- وقتی میرمهنایاغی دریایی به دست مأمورین عثمانی در بصره دستگیر شد، به امر والی بغداد او را اعدام کردند. کریم خان اعدام میرمهنایا را دخالت در امور داخلی ایران دانست و از قتل مردی که تبعه‌ی ایران بود، بسیار خشمگین گردید و به بغداد اعتراض کرد اما جوابی نشنید.^۳

- ۴- طاعونی که در سال ۱۱۸۷ در عراق شیوع پیدا کرد، سبب مرگ تعداد زیادی ایرانی نیز گردید. والی بغداد به جای اینکه اموال آنها را به بازماندگانشان بدهد، به تصرف خود درآورد. کریم خان که به خاطر

۱. نگاه کنید به بخش «کریم خان و بنی کعب».

۲. نگاه کنید به بخش «کریم خان و عمان».

۳. نگاه کنید به بخش «کریم خان و میرمهنایا».

شکایت ایرانیان مقیم عراق از این موضوع آگاهی یافته بود، تقاضای پس دادن اموال ضبط شده را کرد، اما به تقاضای او کوچکترین ترتیب اثری داده نشد.^۱

۵- در همین زمان، والی بغداد دستور داد از ایرانیانی که به زیارت مکه می‌روند، هنگام عبور از خاک عثمانی، مبلغی حق عبور گرفته شود. این امر که برخلاف مقررات سنتی بود، اسباب نارضایتی مردم را فراهم ساخت. کریم خان ناگزیر نامه‌هایی چند در این باره به بغداد فرستاد، اما به هیچ‌کدام از نامه‌های او جواب قانع‌کننده‌ای داده نشد.^۲

به عوامل فوق که سبب تیرگی هرچه بیشتر روابط ایران و عثمانی گردیده بود، اتفاق زیر نیز افزوده شد، که پس از آن کریم خان ناگزیر به فکر یک تسویه حساب مستقیم افتاد.

تقاضای کمک محمدپاشا از کریم خان

سلیمان پاشا حاکم کردستان عراق به علت نامعلومی از حکومت مرکزی خود در استانبول روی برگرداند و به دربار ایران پناهنده شد. کریم خان از او به گرمی پذیرایی کرده و حتی با میانجیگری که بین او و استانبول به عمل آورد، توانست او را مجدداً به مقام خود بازگرداند.^۳

بعد از مرگ سلیمان پاشا، برادر او محمدپاشا، که رئیس ایل بابان بود، خود را حاکم کردستان خواند. اما وقتی عمر پاشا، یکی از برادران محمدپاشا را به کردستان فرستاد، تا ضمن دستگیری محمدپاشا، خود حکومت کردستان را اشغال بکند. محمدپاشا با آشنایی قبلی که از پناهندگی برادرش سلیمان پاشا به ایران داشت، به کریم خان متوسل شد. کریم خان نیز بلافاصله ضمن نامه‌ای از عمر پاشا خواهش کرد که

۱. گیتی ص ۱۸۷ به بعد.

۲. گیتی ص ۱۸۱ به بعد.

۳. گیتی ص ۱۸۱ به بعد.

حکومت کردستان مجدداً به محمد پاشا داده شود، اما عمر پاشا به خواهش کریم خان جواب رد داد.

کریم خان که به خاطر رد شدن تقاضایش خود را آزرده می‌دید، سپاهی را به سرداری علی مرادخان زند با محمد پاشا همراه کرد تا این سپاه او را به حکومت کردستان برساند. اما همین که بین سپاه کریم خان و عمر پاشا جنگ درگرفت، علی مرادخان به خاطر مستی کنترل سپاه خود را از دست داد و از عثمانی‌ها شکست خورد و دستگیر شد. سپاهیان عثمانی او را در نوامبر ۱۷۷۴ به بغداد آوردند. در بغداد چون عمر پاشا صلاح ندید، به خاطر گرفتاری‌هایی که دولت عثمانی از نظر سیاست خارجی داشت، علی مرادخان زند را در زندان نگاه دارد، او را روانه‌ی شیراز کرد. کریم خان در شیراز قصد داشت علی مرادخان را به خاطر مستیش در هنگام جنگ تنبیه بکند، اما به تقاضای برادر خود صادق خان زند از گناهان او درگذشت.^۱

همه‌ی این اتفاقات سبب شد که بالأخره کریم خان برای حفظ آبرو و اعتبار خود و کشورش وارد یک تسویه حساب رسمی و نهایی با عمر پاشا گردد. کریم خان ابتدا سفیری به نام عبدالله به استانبول پیش سلطان مصطفی خان فرستاد و ضمن اشاره به کلیه‌ی مسایلی که سبب تیرگی روابط سیاسی ایران و عثمانی شده بود، از او تقاضای سر عمر پاشا، والی عراق را کرد. جوابی که سلطان عثمانی به کریم خان نوشت، جواب تقاضای او نبود و در این نامه کوشیده شده بود، زیرکانه کریم خان را در مسایل مورد اختلاف پریشان سازند. کریم خان نیز ناگزیر دستور تدارکات نظامی صادر کرد تا بصره و در صورت امکان، نقاط دیگر عراق را تصرف نماید.

بعید به نظر نمی‌رسد که کریم خان منتظر فرصت مناسبی بوده است تا

۱. گیتی ص ۱۷۸ به بعد / Osmanli Tarihi, IV, 485f.

عراق را دوباره ضمیمه‌ی ایران بسازد. به طوری که می‌بینیم کریم خان پس از فراغت خاطر از اغتشاشات داخلی، از هر فرصتی برای اعتراض به دولت عثمانی استفاده کرده است.

حرکت سپاه ایران به طرف بصره

تابستان ۱۱۸۸ را کریم خان به آماده ساختن سپاهی که مأمور حمله به بصره بود گذراند، اما پس از آمادگی سپاه، به خاطر گرمای شدید، حرکت سپاه روز هشتم ذی‌القعدة‌ی ۱۱۸۸ مقرر گردید.

سپاه ایران، به سرداری صادق خان زند، برادر کریم خان، اول محرم سال ۱۱۸۹ به اهواز و روز پانزدهم همین ماه به کنار اروندرود (شط‌العرب) رسید. صادق خان دستور داد برای گذشتن از آب، بدون توجه به بارش توپ‌های توپخانه‌ی بصره و کشتی‌های انگلیسی^۱، روی رودخانه پلی از قایق و الوار و زنجیر زده شود. ضمناً دو هزار نفر از شناگران ماهر بختیاری، به آن طرف رودخانه فرستاده شدند، تا سازندگان پل را از سوی دیگر آب یاری کنند. پس از ۱۸ روز پل حاضر شد و صادق خان توانست بالأخره اوایل صفر ۱۱۸۹ سپاه خود را به آن طرف رودخانه برساند.^۲

محاصره‌ی بصره

دو روز پس از عبور از شط، صادق خان به محاصره‌ی بصره، که سلیمان

۱. کمپانی هند شرقی علاقمند به دفاع از بصره بود. اما ویلسن می‌نویسد: «The attitude of the English traders during the siege was at first strictly neutral, but by force of circumstances they were drawn into the conflict. A fleet of fourteen gallivates of the Kaab tribe, in alliance with the Persians, having pushed unseen up the river above the town, some of the English vessels were sent to attack them». P. 184.

۲. گیتی ص ۱۸۳ به بعد / مجمل ص ۳۳۷ به بعد.

آقا عهده دار دفاع از آن بود، مشغول گردید. پس از اینکه بصره چندبار با توپخانه‌ی صادق خان کوبیده شد، صادق خان دریافت که توپخانه‌ی او قادر نیست راه حمله‌ی تفنگداران را، برای تسخیر خندق عمیق و شکستن دیوار محکم شهر، هموار سازد. از این روی به دستور او نزدیک دیوار بصره، قلعه‌ای ساخته شد که از بالای آن بالأخره توپخانه‌ی سپاه ایران توانست شکستی در دیوار بصره ایجاد کند. اما چون نقاط شکست برداشته‌ی دیوار، شبانه از طرف عثمانی‌ها مرمت می‌شد، صادق خان دستور داد که در اطراف بصره ۳۶ سنگر ساخته شود، تا در پناه آنها سپاهیان بتوانند ارتباط شهر را با دنیای خارج قطع سازند و بدون ادامه‌ی جنگ، مردم شهر را از نظر آذوقه، در فشار بگذارند. از طرف دیگر، به کشتی‌هایی که کریم خان از خلیج فارس گرد آورده بود، دستور داده شد که از طرف رودخانه نیز شهر را در کنترل خود داشته باشند. محاصره آن قدر دقیق بود که حتی شب‌ها محاصره‌شدگان نمی‌توانستند برای تهیه‌ی آذوقه توفیقی به دست بیاورند.^۱

ورود سفیر عثمانی به شیراز

چنان که یاد شده، کریم خان پیش از آغاز جنگ بصره، سفیری به باب‌اعلی فرستاد و از رفتار عمر پاشا، والی بصره شکایت کرد، اما سلطان عثمانی جواب قانع‌کننده‌ای به کریم خان نداد. اینک که موقعیت عثمانی‌ها در بصره تهدید می‌شد، سلطان عثمانی برای تخفیف خطر، سفیری به نام محمد وهبی افندی به شیراز فرستاد. در نامه‌ای که محمد وهبی افندی برای کریم خان آورده بود، بدون اینکه اشاره‌ای به جنگ بصره شود، سلطان عثمانی فقط به دوستی و روابط حسنه میان دو کشور ایران و عثمانی اشاره کرده بود و سپس از مرگ سلطان مصطفی خان و

۱. گیتی ص ۱۸۶ تا ۱۹۰.

جلوس عبدالحمید نوشته بود و حل مسئله‌ی بصره به مهارت در مصالحه محمد وهبی افندی واگذار شده بود. این سفیر کوشش کرد کریم خان را قانع کند که بصره به مادر سلطان جدید تعلق دارد و کریم خان می‌تواند با دست برداشتن از بصره هر نقطه‌ی دیگری را که از کشور عثمانی طالب است، تصاحب کند! شاید وهبی افندی می‌خواست با پیش کشیدن این مسئله، مسئولین حکومت ایران را با گفت‌وگوهای مربوط به صلح سرگرم کند تا مرگ کریم خان که در این موقع پیر و مریض بود فرارسد. سفیر عثمانی خوب می‌دانست که به محض مرگ کریم خان، دیگر ایران قادر به ادامه‌ی جنگ بصره نخواهد بود. صرف‌نظر از اینکه جانشینان کریم خان اقلأ در ابتدای کار خود آمادگی جنگ را نخواهند داشت، وهبی افندی این را نیز می‌دانست که در ایران طبق معمول پس از مرگ سرپرست مملکت ابتدا کشور دچار هرج و مرج می‌گردد.^۱

کریم خان که با نیت محمد وهبی افندی آشنا بود بدون اینکه به پیشنهاد او وقعی بنهد او را روانه‌ی استانبول کرد.^۲

آمدن خوارج از عمان برای کمک محاصره‌شدگان بصره

از مدت‌ها پیش کریم خان می‌کوشید خوارج عمان را که با غارت‌های دریایی خود مزاحمت‌هایی برای ایرانیان، مخصوصاً بازرگانان، فراهم می‌ساختند، با بستن راه‌های دریایی به روی آنها، در محاصره‌ی اقتصادی قرار دهد.^۳ از این نظر جای تعجب نیست که خوارج عمان، با دشوار شدن وضع محاصره‌شدگان بصره، با تعدادی کشتی و قایق و همچنین قداره کش و تفنگچی به یاری بصره شتافتند.

۱. در این موقع کریم خان ۷۷ سال داشت و به مرض کلیه و شاید سل گرفتار بود. گیتی ص ۲۱۵ به بعد / ذیل مجمل ص ۴۵۸.

۲. گیتی ص ۱۹۴ / Osmanli Tarihi IV, 460f.

۳. نگاه کنید به بخش «کریم خان و عمان».

کریم‌خان که به وسیله‌ی جاسوسان خود از حرکت خوارج اطلاع یافته بود، برای جلوگیری از ورود آنها به اروند رود، زنجیرهای سنگینی در شیراز تدارک دیده و برای اردوی ایران در بصره فرستاد. این زنجیرها برای بستن دهانه‌ی اروندرود به کار رفت. صادق‌خان سردار سپاه ایران پس از بستن دهانه‌ی رود، در هر طرف آن افسری با سه هزار سرباز گماشت. این دو گروه که مجهز به توپ بودند، مأمور نگهداری دهانه‌ی اروند رود گردیدند. اما چون در اثر توفان، کمر بند آهنین که بر پایه‌های چوبی سوار بود، از جای کنده شد، خوارج موفق شدند که از دهانه‌ی رود گذشته و به طرف شمال پیش‌روی کنند. صادق‌خان برای دفع سریع خوارج نقشه‌ی ماهرانه‌ای کشید:

او به سربازان خود قول داد که برای هر یک نفر کشته، از خوارج سه تومان و برای هر اسیر پنج تومان جایزه خواهد داد. نتیجه این شد که خوارج شکست خورده و مجبور به بازگشت گردیدند (۱۱۸۹).^۱

فتح بصره

بصره از اوایل ماه صفر ۱۱۸۹ در محاصره‌ی صادق‌خان بود. در این بین حافظ مصطفی پاشا، عمر پاشا را به قتل رساند و خود والی بغداد گردید. اینکه آیا سر عمر پاشا برای کریم‌خان فرستاده شد یا نه، از منابعی که در دست داریم بر نمی‌آید.^۲ همان قدر که بعید به نظر نمی‌آید که حافظ مصطفی پاشا، والی جدید، برای حل مسئله‌ی بصره، سر عمر پاشا را نزد کریم‌خان فرستاده باشد، این هم بعید است که مورخین ایرانی چنین واقعه‌ی مهمی را، در صورت وقوع، از قلم بیندازند. در هر حال ضمن محاصره، به بصره کمک مهمی از بغداد نشد، زیرا

۱. گیتی ص ۱۹۵ به بعد / کریم‌خان زند و خلیج فارس، ص ۵۶ به بعد.

۲. کریم‌خان زند و خلیج فارس، ص ۵۰ به بعد.

در این صورت بغداد نیز از طرف سپاه ایران مورد تهدید قرار می‌گرفت، و چون قسمت اعظم نیروی عثمانی در این زمان در جبهه‌های اروپا و روسیه سرگرم بودند، صلاح بغداد در این بود که مداخله‌ای جدی در جنگ بصره نداشته باشد. نیروی کوچکی که یک‌بار از بغداد برای کمک بصره فرستاده شد، در بین راه از سپاه ایران به سختی شکست خورد و تارومار به بغداد بازگشت.

از اواخر محرم ۱۹۰ هرازگاهی دسته‌ای از مردم گرسنه و آزرده‌ی بصره شهر را ترک کرده و به سپاه صادق‌خان پناه می‌آوردند. صادق‌خان برای تشویق این گروه از آنها استقبال گرمی می‌کرد و نمی‌گذاشت آنها، از نظر آذوقه و لباس، در تنگنا باشند و حتی به بزرگانی که شهر را ترک می‌کردند هدیه‌هایی نیز می‌داد.

۲۷ صفر ۱۱۹۰ شیخ درویش کلاتر بصره، از طرف سلیمان آقا به اردوی ایران آمد تا درباره‌ی تسلیم شهر مذاکره بکند. پس از مذاکراتی که صورت گرفت، روز ۲۸ صفر ۱۱۹۰، سلیمان آقا حاکم بصره با تمام فامیل خود و به همراهی بزرگان بصره، نزد صادق‌خان آمد و بالأخره سپاه ایران روز دوم ربیع‌الاول وارد بصره شد.

صادق‌خان ابتدا به سپاهیان خود دستور مؤکد داده بود که در شهر دست به غارت نزنند، اما بعد در بصره ۱۲۵،۰۰۰ تومان خسارت جنگی تعیین کرد. مبلغی که مردم گرسنه و صدمه دیده‌ی بصره هرگز قادر به پرداخت آن نبودند.

«کارملیتر فراتر فولگن تیوس» Karmeliter Frater Fulgentius روز تصرف بصره را دهم آوریل ۱۷۷۶، یعنی تقریباً ده روز پیش از روزی که در تاریخ گیتی‌گشا آمده است، نوشته است. او می‌نویسد ایرانی‌ها خیلی زود شانه از شرایط تسلیم شهر خالی کردند، تا هرچه زودتر به ۱۲۵،۰۰۰ تومان غرامت جنگی، که مدعیش بودند، برسند. این مبلغ در

شیراز از طرف کریم خان تعیین شده بود و اقلیت‌های مختلف مذهبی و قبایل مختلف، هر کدام به تناسب وضعیتی که داشتند، مجبور به پرداخت آن بودند. طبق این دستور، مسیحیان می‌بایستی ۱۸,۰۰۰ تومان می‌پرداختند. در همین گزارش می‌خوانیم که مسیحی‌ها جز پرداخت این غرامت با مشکل دیگری روبه‌رو نبودند و حتی کلیسای آنها مورد احترام ایرانیان قرار گرفته است.^۱

فولکن تیوس می‌نویسد که بزرگان و زیدگان شهر مانند حاکم، افسران و همچنین سرکردگان ترک‌ها، عرب‌ها، مسیحی‌ها و یهودی‌ها به شیراز فرستاده شدند. سایر منابعی که در این باب در دست داریم، می‌نویسند که اعزام بزرگان شهر به شیراز چهار ماه پس از فتح بصره صورت گرفت. چهار ماه پس از فتح بصره، صادق خان، به فرمان کریم خان حکومت بصره را به علی محمدخان سپرد و خود همراه بزرگان و زیدگان شهر به شیراز رفت.^۲

۱. در اینجا لازم می‌دانیم به احترامی که کریم خان برای مسیحی‌ها قائل بود اشاره بکنیم؛ در منابع دیگر نیز شواهدی داریم که کریم خان به مسیحی‌ها توجهی خاص داشت. نیبور در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: «در سپاه ایران فرقی بین مسلمان و مسیحی‌ها وجود ندارد» (ص ۱۰۳). ملکلم می‌نویسد:

"This body of Christians were the first that benefited from his justice; and to the last moment of his life he was anxious for their prosperity" (P. 196).

در حالی که مسیحی‌ها مورد توجه کریم خان بودند، یهودی‌ها از طرف مردم با بی‌عدالتی‌هایی روبه‌رو بودند. فریه می‌نویسد: «ایرانی‌ها یهودی‌ها را تحمل می‌کنند، اما در هیچ جای دنیا یهودی‌ها را به اندازه‌ی ایران تحقیر نمی‌کنند. بچه‌ای می‌تواند یک نفر یهودی را با سنگ بزند، اما او کوچک‌ترین عکس‌العملی از خود نمی‌تواند نشان بدهد، جز اینکه با سرعت از بچه دور شده و خود را به مکان امنی برساند» (ص ۲۵۳).

به خاطر این تمایلات عمیق ضدیهود بود که صادق خان پس از فتح بصره می‌خواست تمام یهودی‌ها را بکشد، البته مرگ کریم خان سبب شد که صادق خان با سپاه خود به شیراز برگردد و در نتیجه این نقشه عملی نشد. در این باب نگاه کنید به تاریخ یهود ایران، جلد سوم، صفحه‌ی ۴۸۲ به بعد. ۲. گیتی ص ۲۰۰ تا ۲۱۱.

علی محمدخان، که مردی خودخواه و کم تجربه بود، قصد داشت که قبایل اطراف بصره را نیز تحت کنترل خود دریاورد. برای این منظور به قبیله‌ی متفق حمله کرد. در این حمله علی محمد خان از پشت مورد حمله‌ی غلامی قرار گرفته و به قتل رسید. پس از قتل سردار زند سپاه او ناگزیر از فرار گردید.

وقتی کریم خان از این جریان آگاهی یافت، دوباره صادق خان را با حکومت بصره به این شهر اعزام داشت. با رسیدن صادق خان به بصره، قبیله‌ی متفق مجدداً به بصره بازگشت.

صادق خان تازه از خواباندن هرج و مرج بصره فراغت یافته بود که خبر مرگ کریم خان را دریافت کرد. صادق خان که با مرگ کریم خان خود را مستحق به دست گرفتن حکومت ایران می دانست، بلافاصله بصره را ترک کرده و روانه‌ی شیراز شد. بدین ترتیب بصره بدون جنگ دوباره در سال ۱۱۹۳ به دست عثمانی‌ها افتاد.^۱

مرگ کریم خان

کریم خان در سال‌های آخر زندگی خود از بیماری‌های مختلف رنج می برد که از آن جمله بیماری کلیه و بیماری سل بود. مریضی کریم خان و بالأخره کهولت سن او سبب شد که او روز سیزدهم صفر ۱۱۹۳ هجری قمری در سن هشتاد سالگی در شیراز درگذشت. صباحی بیدگلی درباره‌ی مرگ کریم خان شعر زیر را سروده است:

رقم زد صباحی ز ایوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد^۲

۱. گیتی ص ۲۱۱ به بعد / Osmanli Tarihi, IV, 462f.

۲. ۱۱۹۳ = ۸۹۶ (کی خسرو) + ۸۷ (کاوس) - ۲۸۴ (ایوان شاهی) گیتی ص ۲۱۹ / کریم خان زند، ص ۱۵۷.

اشعار زیر نیز در ماده تاریخ مرگ کریم خان سروده شده است:

چون بلافاصله پس از مرگ کریم خان، برای به دست آوردن تخت سلطنت، میان درباریان و بازماندگان او درگیری خونینی به وجود آمد، جنازه‌ی کریم خان سه روز روی زمین ماند. پس از اینکه زکی خان، برادر کریم خان، بیشتر بزرگان زند و زبندگان دربار را کشته و یا کور کرد، توانست لاشه‌ی برادر خود را در عمارت کوچک اما زیبای کلاه‌فرنگی، در شیراز دفن کند. کریم خان این کاخ کوچک را بسیار دوست داشت و یک‌بار نیز اظهار داشته بود که میل دارد در این بنا دفن شود.^۱

سیزده سال بعد، وقتی روز اول ذی‌الحجه سال ۱۲۰۶، آقامحمد خان قاجار، که کینه‌ی شدیدی نسبت به خاندان زند داشت، وارد شیراز شد، دستور داد تا استخوان‌های کریم خان را به تهران ببرند و زیر پله‌های قصر او دفن کنند، تا بدین ترتیب او بتواند هر روز از روی استخوان‌های کریم خان بگذرد. فتح‌علی شاه قاجار که پس از مرگ آقامحمد خان به سلطنت ایران رسید، دستور داد تا استخوان‌های کریم خان را به نجف ببرند و در کنار آرامگاه سایر مردان نامی اسلام دفن کنند.^۲

زجاج و تخت چو آن شاه تاجدار گذشت
سه از نود، نود از صد، صد از هزار گذشت
(۴)

کریم زند چو زین‌دار بی‌قرار گذشت
سه از نود، نود از صد، صد از هزار گذشت
(۴)

و همچنین:

«ای وای کریم خان مرد» نیز ماده تاریخ مرگ کریم خان است.

۱. درباره‌ی مرگ کریم خان نگاه کنید به گیتی‌گشا ص ۲۱۵ به بعد / ذیل مدرس رضوی مجمل ص ۴۵۸ / فرانکلین، ۳۵۹ به بعد / اولیویه، ص ۶۱ (مقدمه) / وارینگ، ص ۱۶۱ / فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۱۸ به بعد.

۲. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۳۷.

فصل سوم

فرزندان کریم خان و جانشینان او

فرزندان کریم خان

کریم خان هنگام مرگ چهار پسر و سه دختر داشت:

۱- ابوالفتح خان، ولیعهد کریم خان، در سال ۱۱۶۹ از مادری قوچانی متولد شد و در سال ۱۲۰۱۲ درگذشت.^۱

۲- محمدرحیم خان، در سال ۱۱۷۳ از مادری اصفهانی متولد شد و روز بیست و دوم جمادی الثانی ۱۱۹۱ درگذشت و در صحن شاه میرزا حمزه در شیراز مدفون گردید.

۳- محمدعلی خان در سال ۱۱۷۴ از مادری که یهودی بود و بعد اسلام آورده بود متولد شد. از محمدعلی خان تا سال ۱۲۰۶ خیر داریم اما بعد نمی دانیم بر سر او چه آمده است. این شاهزاده به دست علی مراد

۱. کریم خان، ابوالفتح خان را خیلی دوست داشت. او با اینکه شخص ولخرجی نبود، در جشن عروسی ابوالفتح خان در حدود ده هزار تومان هدیه و انعام داد (روزنامه‌ی میرزامحمد کلانتر، ص ۶۴).

اما کریم خان با تمام علاقه‌ای که به این پسر خود داشت نسبت به آینده‌ی او چندان خوشبین نبود. وقتی یکبار در مجلسی، درباریان به ستایش ولیعهد پرداختند، کریم خان گفت که ابوالفتح خان به سلطنت نخواهد رسید و آقامحمدخان حکومت را به دست خواهد گرفت. درباریان پرسیدند پس چرا کریم خان، آقامحمدخان را نابود نمی‌کند؟ کریم خان جواب داد او هرگز مردی را که خدا برای امر مهمی خلق کرده است نخواهد کشت (کریم خان زند، ص ۲۷۸ به بعد).

خان زند کور شد.

۴- محمدابراهیم خان در سال ۱۱۸۲ متولد شد. محمدابراهیم خان را نیز علی مرادخان زند کور کرد. او بعدها به دستور آقامحمدخان قاجار به ساری تبعید شد. محمدابراهیم خان اواخر عمرش به زیارت کربلا رفت. این شاهزاده ذوق شعر داشت و تخلصش در شعر «انور» بود. محمد ابراهیم خان در سال ۱۱۲۶ در نهاوند درگذشت.

۵- پری جهان خانم در سال ۱۱۹۶ با علی مرادخان زند ازدواج کرد. درباره‌ی تولد و مرگ پری جهان خانم اطلاعی در دست نداریم.

۶- خانم کوچک، زن ابراهیم خان پسر صادق خان، درباره‌ی تولد و مرگ خانم کوچک نیز خبری در دست نداریم.

۷- بی بی کوچک، زن احمد مرادخان پسر علی مرادخان، از تولد و مرگش چیزی نمی دانیم.

بسیار جالب توجه است که منابع و مدارک موجود، درباره‌ی این سه شاهزاده خانم چیزی ننوشته اند. این موضوع روشنگر موقعیت زن در اجتماع ایران آن زمان است. موجودی که درباره اش، حتی اگر شاهزاده بود، کسی چیزی نمی دانست.

جانشینان کریم خان

در ایران همیشه بر سر جانشینی شاهی که در گذشته است کم و بیش، کشمکش ها و درگیری هایی بین بازماندگان شاه وجود داشته است و همیشه در نتیجه‌ی هرج و مرجی که از این کشمکش ها ناشی شده است، زبان های جبران ناپذیری به بنیه‌ی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ما وارد آمده است، و شاید بی اغراق در نتیجه‌ی عدم نظم و انضباط و در نتیجه‌ی گردنکشی و میل به حکومت، بیشتر کارهای مثبت انجام شده به دست شاه متوفی نابود شده است.

پس از مرگ کریم‌خان، جدالی که میان بازماندگان او درگرفت، آن قدر وسیع و متنوع و مضر بود که بالاخره با کمال تأسف سبب انقراض سلسله‌ی زندیه گردید. شاید اگر بازماندگان و جانشینان کریم‌خان کمترین انضباطی از خود نشان می‌دادند، هرگز فرصتی برای روی کار آمدن حکومت بی‌خاصیتی مثل قاجاریه به وجود نمی‌آمد و شاید هرگز آن همه صدمه‌ای که میهن ما در زمان قاجاریه دید صورت خارجی نداشت، آری کشاکش بازماندگان کریم‌خان عواقب بسیار وحشتناکی به دنبال داشت.

ملکلم می‌نویسد: «آدم وقتی پس از مرگ شاهی چون کریم‌خان، مدتی به بازماندگان او می‌پردازد، که خیلی زود به خاطر خیانت خود، حکومتی را که کریم‌خان با تقوی به دست آورده بود، از دست دادند، بسیار متأثر می‌شود.^۱

بلافاصله پس از مرگ کریم‌خان، آقامحمدخان قاجار^۲ که خارج از شهر، منتظر مرگ کریم‌خان بود، توسط عمه‌اش که زن کریم‌خان بود، از مرگ کریم‌خان آگاهی یافت، آقامحمدخان قاجار بی‌درنگ به همراه چند نفر از یاران خود، از طریق اصفهان، به استرآباد رفت و در آنجا حکومت مازندران و گیلان را به دست گرفت (۱۱۹۳).^۳

در شیراز زکی‌خان، پس از مرگ برادرش، عده‌ی زیادی از بزرگان زند را کشته و یا کور کرده و بعد ابوالفتح‌خان و محمدعلی‌خان، پسران کریم‌خان را با هم به تخت سلطنت نشانده و خود در عمل، رتق و فتق

۱. ملکلم، ص ۱۵۳.

۲. آقامحمدخان قاجار، پس از قتل پدرش، محمدحسن‌خان. در دربار کریم‌خان به سر می‌برد. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۲۲.

۳. تاریخ زندیه، ص ۵ به بعد / گیتی ص ۲۴۶ به بعد / مآثر سلطانی، ص ۱۷ به بعد / فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۲۰.

امور را به دست گرفت (بهار ۱۱۹۳).^۱

در این میان صادق خان، برادر دیگر کریم خان، که پس از فتح بصره حاکم این شهر بود، با شنیدن خبر مرگ کریم خان به طرف شیراز حرکت کرد تا خود زمام امور را به دست بگیرد. صادق خان وقتی به شیراز رسید، پسرش جعفرخان را به شهر فرستاد، که به زکی خان پیغام دهد که او به شیراز آمده است تا درباره‌ی سامان دادن به وضع حکومت، با همدیگر مذاکره و مشورت و با کمک یکدیگر راه‌حلی عاقلانه پیدا بکنند.

جعفرخان از طرف زکی خان با گرمی پذیرفته شد، اما او در مجموع دریافت که زکی خان مقاصد شومی دارد و با او نمی‌توان وارد مذاکره‌ای دوستانه و تعیین‌کننده شد.

پس از بازگشت جعفرخان از شیراز، صادق خان تصمیم به محاصره‌ی شهر گرفت. زکی خان که مرد پرکینه و ظالمی بود، بین سربازان و افسران صادق خان شایع کرد خانواده‌ی کسانی که صادق خان را یاری کنند، در شیراز شکنجه می‌شوند و آزار خواهند دید. با شیوع این خبر، چون همراهان صادق خان از قساوت قلب زکی خان آگاهی داشتند، ناآرامی در سپاه به وجود آمد و کم‌کم تمام سپاه از هم پاشید. صادق خان ناگزیر با سیصد نفر به کرمان رفت.

در راه کرمان، صادق خان نامه‌ای به علی مرادخان زند که در اصفهان بود نوشت و از او تقاضای کمک و همکاری کرد. زکی خان پس از به دست گرفتن قدرت، علی مرادخان را حاکم اصفهان کرده بود، تا اگر آقامحمدخان قصد حمله به طرف جنوب را داشته باشد، علی مرادخان در اصفهان بتواند از پیشروی خان قاجار جلوگیری کند.

علی مرادخان به بهانه‌ی اینکه زکی خان نسبت به خانواده‌ی کریم خان وفادار نیست، پیشنهاد صادق خان را پذیرفت. وقتی زکی خان از

۱. تاریخ زندیه، ص ۶ / گیتی ص ۲۱۶ به بعد / مجمل ص ۳۴۴ به بعد.

همکاری علی مرادخان با صادق‌خان آگاه شد، با سپاهی که در اختیار داشت، با همراهی ابوالفتح‌خان روز بیستم جمادی‌الاول ۱۱۹۳ به طرف اصفهان حرکت کرد. اما در منزل یزدخواست در بیست و نهم جمادی‌الاول ۱۱۹۳، به خاطر ظلم‌های زیادی که از او سر زده بود، به دست نگهبانان خود به قتل رسید. حکومت زکی‌خان صدروز طول کشید.^۱

پس از قتل زکی‌خان، بزرگان سپاه او از آن جمله میرزا محمد کلانتر، ابوالفتح‌خان را به شیراز برگردانده و او را بر تخت سلطنت نشانند. ابوالفتح‌خان یک روز پس از ورود خود به شیراز، روز چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۱۹۳ تاج‌گذاری کرد. پس از این واقعه صادق‌خان نیز به شیراز بازگشت. صادق‌خان ابتدا حکومت ابوالفتح‌خان را به رسمیت می‌شناخت، اما پس از چندی او را به خاطر عدم لیاقت کافی، از سلطنت انداخته و خود در تاریخ نهم شعبان ۱۱۹۳ زمام امور را به دست گرفت.^۲

خود صادق‌خان، وقتی که روز ۲۸۲ ربیع‌الاول شیراز به تصرف علی‌مرادخان در آمد، به دستور علی‌مرادخان کور گردید و از کار برکنار شد.^۳

علی‌مرادخان که پس از صادق‌خان به تخت نشست، پایتخت را از شیراز به اصفهان منتقل کرد. علی‌مرادخان پس از سه سال حکومت روز اول ربیع‌الثانی ۱۱۹۹ در مورچه‌خورت درگذشت.^۴

پس از درگذشت علی‌مرادخان، جعفرخان زند، پسر صادق‌خان حکومت را به دست گرفت. جعفرخان، دوباره در تاریخ ۲۶ جمادی-

۱. تاریخ زندیه ص ۸ تا ۱۱ / گیتی ص ۲۱۹ تا ۲۳۰ و ۲۴۴ و ۲۲۷ / روزنامه‌ی میرزامحمد کلانتر، ص ۷۲ / ملکلم، ص ۱۵۵ به بعد.

۲. روزنامه‌ی میرزامحمد کلانتر ص ۷۲ / تاریخ زندیه، ص ۱۱ به بعد / مجمل ص ۳۵۶.

۳. گیتی ص ۱۴۲ به بعد / تاریخ زندیه، ص ۱۹ / مجمل ص ۳۴۷ / گزارش‌های مربوط به سرنوشت صادق‌خان متفاوت است. در حالی که بعضی از منابع می‌نویسند که او به قتل رسید، منابع دیگری می‌نویسند که صادق‌خان خودکشی کرد. نگاه کنید به ملکلم، ص ۱۶۵.

۴. تاریخ زندیه، ص ۱۹ تا ۲۳ / مجمل ص ۳۴۷ به بعد.

الاول ۱۱۹۹ پایتخت را از اصفهان به شیراز برد. او روز بیست و پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۰۳ به دست چند نفر از خان‌های زندانی کشته شد.^۱

صید مرادخان یکی از قاتلین جعفرخان، پس از قتل او به تخت نشست، اما پس از مدتی کوتاه به دست لطف‌علی خان زند، پسر جعفرخان در تاریخ دوازدهم شعبان ۱۲۰۳ از سلطنت برکنار شد و خود لطف‌علی خان حکومت ایران را به دست گرفت.^۲

حالا با افتادن حکومت به دست لطف‌علی خان زند، امید می‌رفت که او به خاطر شجاعت و لیاقتی که داشت، بتواند سلطنت دودمان زند را نجات داده و دوباره به وضع آشفته‌ی حکومت سامان بدهد، اما لطف‌علی خان به خاطر خیانت وزیر خود، حاجی ابراهیم، از آقا محمدخان قاجار شکست خورد و به دستور خان قاجار ابتدا کورگردید و سپس به قتل رسید (اول زمستان ۱۲۰۹).^۳

۱. تاریخ زندیه، ص ۳۴ تا ۴۷ / مجمل ص ۳۴۷ تا ۳۵۱.

۲. تاریخ زندیه، ص ۴۷ به بعد / مجمل ص ۳۵۱ به بعد.

۳. تاریخ زندیه، ص ۹۹ به بعد / مآثر سلطانی، ص ۹ ب به بعد / گیتی ص ۳۷۴ به بعد / ملکلم / ص ۱۷۶ تا ۲۰۰ / وارینگ، ص ۲۸۹ تا ۳۰۵.

فصل چهارم

شخصیت کریم خان، آثار کریم خان

شخصیت کریم خان

ویلیام فرانکلین که در زمان جعفر خان زند، پسر برادر کریم خان، به ایران آمده است، در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد:

«اگر به شاهی بتوان لقب کبیر داد، آن شاه حتماً کریم خان بود. به طوری که کارهای او امروز هم شاهد این مدعی است.»^۱

سیزده سال پس از این سیاح انگلیسی، که از طرف حکومت انگلیسی هند مأمور مطالعه در اوضاع و احوال ایران بود^۲، هم وطن او، سرجان ملکم می‌نویسد: «هنوز هم ایرانیان از اسم او به نیکی یاد می‌کنند.»^۳

شاید امروز ایرانیان برای کریم خان احترامی بیشتر از آن زمان قائلند، اما او را به مراتب کمتر از آن زمان، یعنی سال ۱۸۰۰، که ملکم در ایران بود، می‌شناسند و با شخصیت بسیار استثنایی‌اش آشنایی دارند.

رضاقلی خان هدایت می‌نویسد: «به عظمت جثه و غلظت پیکر و ستبری بازو و قوت هیکل، پیلی دمان بود و در ضرب دست و برش تیغ برقی سوزان...»^۴. کریم خان صورتی داشت کشیده، با پیشانی چین خورده

۱. فرانکلین، ص ۳۰۱.

2. Alfons Gabriel, Die Erforschung Persiens, 124

۴. روضةالصفای ناصری، ج ۹، ص ۱۲۳.

۳. ملکم، ص ۱۵۲.

و به هم کشیده و چشمانی بزرگ و بینی دراز و ریشی موج‌دار. رضاقلی‌خان می‌نویسد: «پس از پتر کبیر و نادرشاه افشار، هیچ‌یک از سلاطین متأخرین به حسب برز، بال، یال، کوپال، ضخامت جثه و عظمت پیکر، با وی برابر نبودند.»^۱ با اینکه درباره‌ی شکل و اندام کریم‌خان اخبار بسیار کمی در دست است، اما با یک نگاه کوتاه به مبارزات او در میدان‌های نبرد، می‌توان دریافت که کریم‌خان در سوارکاری و فنون نظامی بسیار ماهر و چیره‌دست بوده است.^۲

او بسیار راحت و آسان، دشواری‌های میدان جنگ و سختی‌های سپاهی‌گری را تحمل می‌کرده است.^۳ فریه در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: «او (کریم‌خان) هنگامی که پس از یک جنگ باخته، راه فرار پیش گرفته بود، با اسبی تاتار، ظرف ۵۲ ساعت خود را از شیراز به اصفهان رساند.»^۴ کریم‌خان از یک تربیت خانوادگی صحیح برخوردار نبود و حتی خواندن و نوشتن نمی‌دانست.^۵ از این روی بسیار جالب توجه است که او قادر بود در کشوری بزرگ حکومت براند، که پس از آشفتگی‌های ناشی از سقوط صفویه و حکومت نادرشاه، احتیاج به رهبری خردمند و توانا داشت.

کریم‌خان، اگر هم خود از دانش بهره‌ای نداشت، به دانش دیگران ارج می‌نهاد و اسباب تشویق ارباب دانش و هنر را فراهم می‌ساخت. برای شاعران بزرگ ایران، یعنی سعدی و حافظ، آرامگاه‌های آبرومندی بنا کرد و در آنها عماراتی برای سکونت زائرین و درویش‌ها

۱. همان کتاب، ج ۹، ص ۱۲۳. ۲. ملکلم، ص ۵۰.

۳. فرانکلین، ص ۳۰۴.

۴. فریه، ص ۲۵۹، کریم‌خان هرگز از شیراز به اصفهان فرار نکرده است. به نظر، مؤلف اشتباه کرده است. شاید منظور فرار کریم‌خان از اصفهان به شیراز است: کریم‌خان وقتی در دهکده‌ی گلون‌آباد از محمدحسن‌خان قاجار شکست خورد به شیراز فرار کرد. نگاه کنید به بخش «پیروزی محمدحسن‌خان بر کریم‌خان و آزادخان».

۵. نگاه کنید به بخش «جوانی کریم‌خان» / رستم‌التواریخ ص ۳۲۳.

در نظر گرفت و برای مخارج بناها و هزینه‌ی مسافرت و درویش‌ها، باغ‌ها و مزارعی برای آرامگاه تخصیص داد. این توجه به شاعران بزرگ ایران، ضمن اینکه نماینده‌ی احترام عمیق کریم خان به هنر و دانش بود، سبب جلب احترام مردم نسبت به او نیز گردید. چه می‌دانیم، شاید کریم خان مخصوصاً به خاطر مردم، به سعدی و حافظ، که بی‌شک محبوب مردم بودند، توجه کرد.

کریم خان مرد متظاهری نبود. او هرگز نکوشید تا با تظاهر به دینداری، بر میزان محبوبیت خود بیفزاید. تمام کارهای مذهبی او، کارهایی بی‌شائبه بودند. بردن نام امام‌ها بر روی سکه‌ها و این حقیقت که کریم خان بناهای اسلامی شیعی زیادی ساخت و مرمت کرد، نشان می‌دهد که او شیعی مذهب بود. اما از مطالعه‌ی زندگی او چنین برمی‌آید که او مسائل مذهبی را چندان جدی نمی‌گرفت. یکی از دلایل مذهبی نبودن کریم خان میل به نوشیدن زیاد مشروبات الکلی بود و اینکه او هر شب با زنی هم‌بستر بود و بر خلاف معمول، کریم خان پس از به سر آوردن شب حمام نمی‌کرد....

ویلیام فرانکلین می‌نویسد: «او از نظر مذهبی متعصب نبود و همه‌ی اقلیت‌های مذهبی در زمان او در نهایت آسودگی و راحت خیال به سر می‌بردند و مذهب خود او کوچک‌ترین تأثیری در وضع دیگران نداشت.»^۱

اگر به قول ملکم اطمینان کنیم که می‌نویسد کریم خان فرایض دینی را کاملاً به جای می‌آورد^۲، باید به هم وطن او، که سیزده سال پیش از او در ایران بوده است، نیز توجه داشته باشیم که می‌نویسد: «اعتقاد و ایمان کریم خان سطحی بود.»^۳

۲. ملکم، ص ۱۴۹.

۱. فرانکلین، ص ۳۵۶.

۳. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۱۸.

کریم خان، مانند دیگر پادشاهان پیش از خود، هرگز نمی‌کوشید تا با زرق و برق شاهی، نظر رعیت خود را نسبت به خود جلب بکند. او بیشتر می‌کوشید تا با توجه به طبقات پایین اجتماع و با رفتار دوستانه‌ای که نسبت به رعیت خود داشت خود را محبوب ملتش سازد.

حتی لباس‌های او بسیار ساده و ارزان‌قیمت بود. میرزا حسین فسائی در تاریخ فارسنامه‌ی ناصری می‌نویسد: «نواب معزی‌الیه مادام زندگانی تکلفی در لباس نفرمود. قبای تابستانی‌اش چیت ناصرخانی، که در بروجرد بر روی کرباس به عمل می‌آوردند بود و لباس زمستانه‌اش اطلس قطنی و قدک اصفهانی. عبایی بر روی قبا می‌پوشید و شال ترمه‌ی زردی را عمامه، و دیگری را شال کمر می‌نمود و گاهی از درجه‌ی کهنگی به اندراس می‌رسید. مادام زندگانی، استعمال جیقه و جواهر نمود، در هر ماه یک‌بار به حمام می‌رفت و لباس سر تا پا را تبدیل می‌نمود و در بیست و نه روز دیگر نه تغییر لباس می‌داد و نه به حمام می‌رفت.»^۱ او عقیده داشت که به خود رسیدن کار زن‌ها است. یک‌بار کریم خان از مردی لر پرسید که او ماهی چندبار به حمام می‌رود؟ مرد لر نمی‌دانست که حمام یعنی چه! پس از اینکه کریم خان توضیح داد که منظور از حمام چیست، مرد لر پرسید خود خان ماهی چند مرتبه به حمام می‌رود. کریم خان جواب داد ماهی یک‌بار. مرد لر خندید و گفت مگر خان مرغابی شده‌اند که این قدر به آب احتیاج دارند. سپس کریم خان پرسید پس او هر از چند وقتی به حمام می‌رود. مرد لر پاسخ داد دوبار، یک‌بار هنگام تولد و یک‌بار هنگام مرگ.^۲

کریم خان در سایر امور نیز مرد ساده‌ای بود. تختش عبارت بود از یک نمد تا شده و ظرف غذایش از مس بود. وقتی یک‌بار، نمایندگان بازرگانی انگلیس بشقابی از چینی به او هدیه کردند، کریم خان بشقاب را

۱. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۱۸. ۲. ذیل تذکره‌ی نگارستان، ص ۴۳۱.

روی زمین انداخت و بشقاب شکست. سپس دستور داد تا بشقابی مسین بیاورند و آن را نیز روی زمین انداخت و طبیعی است که بشقاب مسی شکست، بعد رو کرد به نمایندگان و گفت مردم فقیرند و بشقاب چینی به دردشان نمی خورد، در حالی که بشقاب مسی هیچ وقت از بین نمی رود.^۱

مردم دوستی و خوش قلبی کریم خان بی نظیر بود. حتی آنان که با نابود ساختن دودمان زند به بزرگ ترین قدرت رسیدند و می کوشیدند تا از شهرت کریم خان بکاهند نیز اغلب به ستایش او می پرداختند و می گفتند «کریم خان شاه بزرگی نبود، دربارش شکوه و جلالی نداشت و موفق به فتوحات بزرگی نگردید، اما باید قبول کرد که او به نحوی بسیار عالی حکومت می کرد.»^۲

کریم خان مردی بود بسیار نرم و یکی از عالی ترین خصایل او، به طوری که گفتیم خوش قلبی او بود و همین خوش قلبی، او را شاهی خوش نیت و بخشنده ساخته بود. در بخشیدن دشمنان، کریم خان کوچک ترین درنگی نمی کرد و به این ترتیب بزرگ ترین دشمنان خود را از پای درمی آورد. سرسخت ترین دشمنان خود را - پس از پیروزی بر آنها - به عالی ترین مقام ها می گماشت. در عین حال گاهی کریم خان نیز، برای کسانی که در نظر او گناهکار بودند، مجازات های سنگین و حشتناکی معمول می داشت، تا بدین ترتیب دشمنان خود را مرعوب سازد. کریم خان با اینکه خیلی از موقعیت های خود را مرهون دلاوری ها و فداکاری های شیخ علی خان بود، یک بار وقتی این سردار بزرگ کمی بیشتر از اختیاراتی که داشت عمل کرد، او را با دست خود کور ساخت.^۳ نوروز ۱۱۷۲ هزاران افغانی، به خاطر خشونتتی که در رفتار خود

۱. ذیل تاریخ نگارستان، ص ۴۳۲.

۲. ملکلم، ص ۱۵۲.

۳. نگاه کنید به بخش «کور شدن شیخ علی خان به دست کریم خان».

داشتند، به فرمان کریم خان به قتل رسیدند.^۱

کریم خان نسبت به حفظ آبروی مردم - البته آبرویی که نتیجه‌ی سنت‌های زمانش بود - بسیار سخت‌گیر بود. یک بار وقتی طاهر خان که برادرزاده‌اش بود، زن رئیس نگهبانان (قاپوچی باشی) را به زور تصرف کرده بود، فرمان داد تا طاهر خان را حاضر کنند و بعد دستور داد تا جلوی چشم‌هایش او را کتک بزنند، اما چون با این کتک‌کاری خشمش فرو نشست کفشش را درآورد و با دست خود، با نعل کفش، به قصد کشت به جان طاهر خان افتاد. درباریان حاضر، که می‌ترسیدند کریم خان، طاهر خان را بکشد در حالی که طاهر خان را از محل دور می‌کردند، داد می‌زدند که او مرده است.^۲

استقامت و سرسختی کریم خان بی‌مانند بود. اغلب پیش می‌آمد که او یک روز فرماندهی نیرومند بود و روز دیگر مردی سرگردان و آواره و بی‌چیز. کریم خان از هر کدام از دشمنان خود بیش از یک بار شکست خورد، اما او هرگز بردباریش را از دست نداد و سرانجام بر همه‌ی دشمنان خود پیروز گردید.

کریم خان مردی دست و دل‌باز بود. فرانکلین می‌نویسد: «او از خست و مال‌دوستی متنفر بود و همه‌ی فروشندگان و بازرگانان شیراز اعتراف می‌کنند که در زمان هیچ‌کدام از حکومت‌های پیشین، مالیاتی که آنها پرداخته‌اند، به اندازه‌ی زمان کریم خان کم نبوده است.»^۳

وقتی ۱۲,۰۰۰ کارگر دیوار شهر شیراز را می‌ساختند، هنگام کندن خندق، یک دیگ پر از اشرفی پیدا شد.^۴ کریم خان که طبق معمول

۱. نگاه کنید به بخش «قتل عام افغان‌ها».

۲. کریم خان زند، ص ۲۵۳ تا ۲۵۵. ۳. فرانکلین، ص ۳۰۷.

۴. فریه می‌نویسد: «ایرانی‌ها جواهرات و پول‌های خود را در زیرزمین پنهان می‌کنند... چون به خاطر جنگ‌های بی‌پایان، هر روز این خطر وجود دارد که آنها ثروت خود را از دست بدهند» (ص ۲۶۰).

برای سرکشی آمده بود، دستور داد تمام اشرفی‌ها را در حضور او بین کارگران تقسیم بکنند.^۱

هنگام بنای مسجد وکیل یک‌بار کریم خان روی قطعه سنگی نشسته بود و در حالی که قلیان می‌کشید به تماشای عملیات ساختمانی مشغول بود. ناگهان چشمش به کارگری افتاد که سرش را به آسمان بلند کرده بود و زیر لب چیزی می‌گفت. کریم خان فوراً این کارگر را پیش خود خواست و از او علت سربلند کردن و زمزمه کردنش را پرسید. کارگر گفت سر به آسمان بلند کردم و گفتم خدایا تو کریمی و این هم که غرق در ناز و نعمت است و قلیانی گران‌بها و جواهر نشان در دست دارد کریم است و من هم کریم که در منتهای فقر و تنگدستی با مزد کم ساختم و از صبح دلم یک قلیان گلین می‌خواهد و دسترسی به آن ندارم، از تفاوت حال این سه کریم در شگفت شدم. همین که کریم خان سخنان بی‌شائبه‌ی این کارگر را شنید، قلیان گران‌قیمت خود را به او بخشید و به او سفارش کرد که قلیان گران‌قیمت است و او متوجه باشد که کلاه به سرش نگذارند. همراهان کریم خان قلیان را از کارگر خریده و دوباره آن را به کریم خان تقدیم داشتند.^۲

دوباره‌ی سخاوت و بلندنظری کریم خان داستان‌های بی‌شماری در دست است. اگر هم در درستی این داستان‌ها تردید برود، باز هم در مجموع این داستان‌ها تا حدی شخصیت کریم خان را برای ما روشن می‌سازد. دوباره‌ی فرمانروایان ستمگر نیز داستان‌های ستمکاری فراوانی آورده شده است که ما بی‌آنکه همه‌ی این داستان‌ها را بپذیریم به احوال فرمانروای موردنظر پی می‌بریم. همین بس که حتی یک داستان دوباره‌ی بیداد کریم خان نقل نگردیده است.

کریم خان در طول زندگی خود همیشه نسبت به کسانی که زمانی

۱. رستم‌التواریخ، ص ۴۲۰.

۲. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۱۲۴.

به نحوی به او کمک کرده بودند حق شناس بود و اگر کسی زمانی سمت سروری و بزرگی بر کریم خان داشت همیشه مورد احترام او بود. او در نامه‌هایی که به اسماعیل خان فیلی رئیس عشایر لر می‌نوشت، او را «ابوی مقام» خطاب می‌کرد و به خاطر احترامی که برای او قائل بود همیشه پشت نامه را مهر می‌کرد.^۱

وقتی صفی‌قلی خان شاملو که کریم خان در زمان اقامت خود در خراسان در خدمت او بود، سر راه خود به مکه به شیراز رسید، «کریم خان در ایوان بار در حضور همه‌ی افراد کوچک و بزرگ، مخدوم سابق خویش را تواضعی رسانمود و گفت من چاکر این دولتمند بودم و بار منت احسان او بر گردن من بسیار است و تا چند روز که صفی‌قلی خان در شیراز بود، کریم خان از محبت و اظهار حق شناسی و رعایت حقوق خدمت قدیم نسبت به وی فروگذار نکرد.»^۲

کریم خان چه در زمان مبارزه برای به دست آوردن قدرت و چه وقتی که در شیراز به جای شاه ایران حکومت می‌راند، هرگز به فکر حمله به خراسان و ضمیمه کردن این استان بزرگ به حوزه‌ی حکومت خود نیفتاد و همواره می‌گفت استان خراسان را به احترام نادرشاه در دست خاندان او باقی می‌گذارد^۳ و حتی یک‌بار قصد داشت به شاه‌رخ شاه کمک نظامی بکند.^۴

کریم خان به شدت از دروغ و دورویی متنفر بود. او اگر هم در آغاز جوانی خود، مرد چندان درستی نبود، پس از به دست آوردن اندکی قدرت به طوری که کردار او نشان می‌دهد، مردی بود بسیار وارسته و درست‌کردار و نیک‌اندیش و پایبند به اصول جلال‌الدین میرزا پسر

۱. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲. همان کتاب، همان ص / کریم خان زند، ص ۲۵۶.

۳. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۲۲۰ / کریم خان، ص ۲۵۶.

۴. مجمل ص ۹۵ به بعد.

فتح علی شاه قاجار، داستان زیر را از قول پدر خود، تعریف می کند:

«روزی در بارگاه آن پادشاه با آقامحمدخان بودم. (کریم خان) مرا با برادرزاده‌ی خویش یعنی لطف علی خان به کشتی انداخت. اگرچه وی دو سال از من فزون بود نیروی من بیش بود. آقامحمدخان مرا اشاره می کرد که خود را بر زمین اندازم. آن پادشاه به آقامحمدخان گفت پیر ویسه بچه را دورویی میاموز. تو خود زیرانداز مرا ریزریز می نمایی^۱ و بچه را دورویی می آموزی؟ پس از آن برخاست و دست خودش را بر شانه‌ی من زد و آفرین گفت و مرا بر زمین زدن برادرزاده‌ی خود واداشت تا آنکه وی را بر زمین افکندم. پس مرا پیش خواند و بر زانوی خویش نشاند، چهره‌ام را بوسید و مهربانی بسیار فرمود.»^۲

کریم خان از چاپلوسی و تملق نیز سخت متنفر بود. داستانی که اینک نقل می کنیم همان طور که اشاره شد، اگر هم درست نباشد، نماینده‌ی برداشت مردم زمان کریم خان از او است. روزی گدایی پیش او رفته و اظهار داشت که بر سرگور پدر کریم خان بینایی خود را دوباره باز یافته است. کریم خان با عصبانیت اظهار داشت، پدرش در طول عمر خود مردی نادرست و ستمگر بوده است و نزد خدا قرب و منزلتی ندارد که به خاطر او خدا کوری را شفا بدهد.^۳

کریم خان با موقعیت خطیر کشور و همچنین با وضع نابسامان مردم به خوبی آشنا بود و از این روی می کوشید تا با تعیین مالیات‌های بسیار ناچیز و سبک از مشکلات مردم بکاهد. مالیاتی که او از مردم می گرفت فقط کفایت مخارج دربار بسیار مختصر و ساده‌ی او را می کرد. او هرگز در خزانه‌ی دولت پول نگاه نمی داشت. پول‌های دریافتی از مردم را

۱. آقامحمدخان، کریم خان را قاتل پدر خود می دانست و از این روی همیشه نسبت به او کینه داشت. آقامحمدخان از هر فرصتی برای نابود ساختن اثاث کاخ‌های سلطنتی استفاده می کرد. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۲۱۹. ۳. ذیل تاریخ نگارستان، ص ۴۲۲.

بی‌درنگ برای بهبود وضع خود آنها خرج می‌کرد. وقتی که او درگذشت خزانه‌ی دولت فقط هفت هزار تومان پول داشت و این مبلغ، پولی بود که تازه رسیده بود^۱ و کریم خان به خاطر بیماری نتوانسته بود از این پول برای مردم استفاده بکند.

کارهای اجتماعی کریم خان در تاریخ ایران بی‌نظیر بود. در سال‌های آخر حکومت او مزارع فارس گرفتار ملخ و مزارع اصفهان گرفتار سن شد به طوری که در شیراز قیمت یک من گندم به دو بیست دینار و در اصفهان به دو بیست و پنجاه دینار رسید. قیمت معمولی گندم برای هر من بیست و پنج دینار بود. کریم خان با پیش آمدن این وضعیت دستور داد در اصفهان ذخیره‌ی دولتی گندم در چهار مکان و در هر مکان با صد ترازو و به قیمت هر من صد دینار به مردم فروخته شود. برای شیراز به دستور او از آذربایجان و ری و قزوین گندم تهیه شد و ذخایر گندم شهر شیراز از نظر احتیاط مورد استفاده قرار نگرفت. به خاطر هزینه‌ی سنگین حمل و نقل قیمت گندم برای دولت هر من یک هزار و چهار صد دینار تمام شد. کریم خان برای تعیین یک نرخ عادلانه با درباریان خود وارد مشورت شد. درباریان برای هر من یک هزار و پانصد دینار پیشنهاد کردند. از این پیشنهاد کریم خان سخت خشمگین شده و در حالی که به صدای بلند می‌خندید گفت پس یک دکان علافی برای دولت باز بکنند... و بعد دستور داد تا گندم را هر یک من به صد دینار بفروشند و مقرر گردید که ضرری که از این بابت حاصل می‌شود از خزانه‌ی دولت تأمین گردد.^۲

می‌دانیم که در روزگاران پیشین، در ایران هرگاه آبادی یا شهری، به دست یک نیروی داخلی تصرف می‌شد، بی‌درنگ مورد غارت و

۱. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۱۲۳.

۲. رستم‌التواریخ، ص ۴۲۱ به بعد.

چپاول قرار می‌گرفت و کم و زیاد به ویرانی کشانده می‌شد. شواهد تاریخی بی‌شماری در دست است، که بدین ترتیب آبادانی و ثروت شهرها و روستاهای ایران همیشه رو به زوال بوده است و از این روی شگفت‌انگیز نیست که در این کشور جز اماکن مذهبی، بناهای کهن سال بسیار کمیاب و حتی نایاب است. کریم خان شهریار بود که به ندرت یک آبادی را گرفتار قهر و غضب خود می‌ساخت. او تقریباً، در همه‌ی جنگ‌های خود، پس از فتح محلی، ابتدا به فکر آسایش و امنیت مردم بود. او با این سیاست نه تنها کشور خود را از ویرانی باز می‌داشت، دوستی و محبت مردم را نیز به خود جلب می‌کرد. با اینکه در این زمان، سربازان حقوق ثابت و معینی دریافت نمی‌کردند و هزینه‌ی لشکرکشی‌ها بیشتر به عهده‌ی آبادی‌های منطقه‌ی جنگ بود، کریم خان همواره می‌کوشید تا با پرداخت به موقع حقوق سربازان خود و با دستورهای قاطعی که در مورد امنیت مردم صادر می‌کرد، مردم را از غارت و چپاول در امان نگه دارد. حتی برای جلوگیری از دست‌درازی به زن‌های منطقه‌ی جنگ، همیشه چند روسپی در سپاه خود همراه داشت. به قول مؤلف رستم‌التواریخ: «والاجاه کریم خان جم اقتدار وکیل الدوله در حضر و سفر با موکب خود، بر سیل ضرورت، افواج فیوج و فواحش بسیار به جهت لشکریان می‌داشت و لولیان شهر آشوب و دلربا و ارباب طرب با اردوی خود در همه جا می‌برد.»^۱

کریم خان در جنگ و صلح، هرگز از همنشینی با زن و نوشیدن شراب و شنیدن ساز و آواز غافل نبود. درباره‌ی زن‌دوستی کریم خان داستان‌های زیادی نقل کرده‌اند. عشق او در سن ۷۵ سالگی به شاخ‌نبات معروف‌ترین این داستان‌ها است. عبدالرزاق دنبلی در حدائق‌الجنان، به تفصیل ماجرای این عشق را آورده است^۲ و وارینگ نیز در سفرنامه‌ی

۱. رستم‌التواریخ، ص ۳۳۱.

۲. کریم خان زند، ص ۲۵۸ به بعد.

خود، همراه تصویر زیبایی از شاخ‌نبات به این عشق اشاره کرده است.^۱ باید توجه داشت که کریم‌خان لذت و شادی را هرگز تنها برای خود نمی‌خواست، بلکه او همیشه می‌کوشید تا رعیت او نیز کم و بیش، تا جایی که امکان دارد، از آسایش و شادی و خرمی بهره‌مند باشند. شب‌ها بالای پشت‌بام می‌رفت و به شهر گوش می‌داد. اگر صدای موسیقی و شادی می‌شنید، راضی بود، اما اگر صدای شادی به گوشش نمی‌رسید روز بعد درباره‌ی علت آن تحقیق می‌کرد.^۲

همه‌ی مورخین پس از کریم‌خان، بدون استثنا ویژگی‌های ممتاز شخصیت این شاه بی‌تاج و تخت را ستوده‌اند. اینک ما این بخش را با شرحی از یک جهانگرد بیگانه - که اقلامی توانست در مورد شخصیت کریم‌خان که بیست و سه سال از مرگش می‌گذشت بی‌طرف باشد - پایان می‌دهیم. وارینگ که بیست و سه سال پس از کریم‌خان از شیراز دیدن کرده است، درباره‌ی او می‌نویسد: «حکومت این شخص را می‌توان پدیده‌ای استثنایی در تاریخ ایران به شمار آورد. برای او خوشبختی مردم بالاتر از همه چیز بود. در زمان او بازرگانی رونق گرفت. کوشش‌ها به پاداش رسیدند و هنرها از نو سامان گرفتند. کریم‌خان را رعیتش دوست می‌داشتند و همسایگان به او احترام می‌گذاشتند. شیراز به خاطر انصاف و نرمش حکومت او مشهور بود و از این روی مانند سایر نقاط کشور جمعیتش رو به فزونی داشت. دادگستری در همه جا تجلی می‌کرد. ساکنین این محل خوش‌شانس، سیزده سال تمام، از منتهای

1. "This engraving is taken from a portrait of the famous Shakhnabat, the mistress of Kureem Khon. She is said to have possessed a wonderful influence over the mind of Vakeel, obliging him, upon every occasion, to submit to her wishes. The king was sensibly affected at her death, and paid her memory the same attention as he would have shown if she had been legally married to him" (P. 61)

۲. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۱۲۴.

امنیت برخوردار بودند. همه‌ی ایران، یک‌صدا، کریم خان را صاحب این خصوصیات می‌دانست. در زمان حکومت کریم خان آرامش جایگزین هرج و مرج گردید. بهترین پلیس در همه‌ی شهرهای ایران مشغول به کار شد. عدالت به طبقات پایین اجتماع راه یافت و گوش و کیل برای شنیدن کوچک‌ترین شکوه باز بود. سخاوتمند به مرز افراط می‌رسید. این تصویر شاهی است که هیچ کس خدش‌های به آن وارد نخواهد آورد. برای طبیعت انسان، تقریباً غیرممکن است که از قدرت مطلق سوءاستفاده نکند. برای رفتار نرمی که وکیل داشت، به حق باید او را ستود. داستان‌های زیادی که مردم ایران درباره‌ی کریم خان تعریف می‌کنند، مقام والای او را به اثبات می‌رساند.^۱

آثار کریم خان

کریم خان پس از پیروزی بر کلیه‌ی دشمنان خود و پس از سرکوب کردن همه‌ی گردنکشان نقاط مختلف ایران، در تاریخ دوم صفر ۱۱۷۹ به شیراز آمد و تصمیم گرفت که این شهر را پایتخت خود سازد.^۲ از منابعی که در دست است، درباره‌ی این تصمیم کریم خان چیزی بر نمی‌آید. به طوری که دیدیم، کریم خان همیشه از شهر شیراز به جای پناهمگاهی استفاده می‌کرد و اغلب هرگاه در نبردی شکست می‌خورد، به شیراز روی می‌آورد و عملاً شیرازی‌ها هیچ وقت از کمک به او دریغ نمی‌کردند. از این روی بعید به نظر نمی‌رسد که کریم خان به پاس هم‌پشتی‌های مکرر مردم شیراز و به خاطر خاطرات خوشی که از این شهر داشت، آنجا را پایتخت خود ساخت. او همین که در این شهر مستقر شد، بلافاصله شروع به ترمیم خرابی‌های شهر کرد که در نتیجه‌ی جنگ‌های مکرر پس از سقوط صفویه، آسیب‌های فراوانی دیده بود. علاوه بر ترمیم

۱. وارینگ، ص ۲۶۰ به بعد.

۲. نگاه کنید به بخش «شورش زکی خان».

خرابی‌ها، کریم‌خان با یک سلسله بناهای جدید به شهر شکلی نو داد. امروز نیز شیراز - زیباترین شهر ایران - زیبایی خود را مرهون توجهات خاص این شهریار است.

اولین کار عمرانی کریم‌خان، بنای باروی شهر بود. در هر دروازه‌ی این دیوار، دو برج مستحکم قرار داشت. برای ساختن این دیوار، دیوار قدیم شهر را که هنوز هم قابل استفاده بود^۱ قطعه قطعه خراب کردند و به جای هر قطعه‌ی خراب شده، قطعه‌ای دیگر از سنگ، آجر، آهک و ساروج بنا کردند. با اینکه کریم‌خان همه‌ی مخالفان خود را سرکوب کرده بود، احتیاطی که در تخریب و بازسازی دیوار معمول گردیده است نشان می‌دهد که هنوز هم احتمال حمله به شهر زیاد بوده است و این موضوع به خوبی نماینده‌ی اوضاع سیاسی آن زمان است. دیواری که به دستور کریم‌خان ساخته شد، بیست و پنج پا بلندی و ده پا پهنا داشت. خندق پشت دیوار نیز تا ده پا تعریض گردید و گودی آن را به ده پا رساندند. دیوار جدید در فاصله‌ی هر هشتاد قدم، یک برج داشت و در آن شش دروازه ساخته شده بود که از هر دروازه یک نیروی صدنفری نگهبانی می‌کرد. ضمناً کریم‌خان دستور داد تا خارج از باروی شهر، جلوی هر دروازه، یک برج نگهبانی نیز ساخته شود و این برج تا دروازه، به اندازه‌ی برد یک تیرکمان، فاصله داشت.^۲

این بارو سیزده سال پس از مرگ کریم‌خان، به فرمان آقامحمدخان قاجار، بنیان‌گذار سلسله‌ی قاجار، نابود گردید. مؤلف فارسنامه‌ی ناصری می‌نویسد که او از شیرازی‌های مسن شنیده است که تخریب دیوار با

۱. به طوری که در بخش «آخرین برخورد کریم‌خان با محمدحسن‌خان و قتل او» دیدیم، محمدحسن‌خان، با اینکه چندین ماه متوالی شهر شیراز را در محاصره داشت، به خاطر استحکام کافی دیوار شهر، نتوانست وارد شهر شود و ناگزیر از محاصره دست کشیده و به طرف شمال متواری گشت.

۲. گیتی ص ۱۵۴ به بعد / فرانکلین، ص ۵۱ به بعد / شرودر، ص ۱۶۷.

وسایل عادی ممکن نبود و بالأخره سنگ تراش‌ها توانستند با وسایل مخصوص خود دیوار محکمی را که به فرمان کریم خان ساخته شده بود خراب کنند.^۱

هم‌زمان با ساختمان دیوار شهر، کریم خان دستور داد تا اطراف شهر و بارو را هموار کنند. برای این منظور از تمام نقاط کشور مردان نیرومندی به کارگماشته شدند. تعداد این کارگران ۱۲,۵۰۰ نفر بود. جالب توجه است که به فرمان کریم خان برای رفع خستگی این کارگران، دسته‌های موزیک به همراهی چندین رقاصه فعالیت داشتند.^۲

پس از بنای برج و باروی شهر، کریم خان به ساختن ارگ سلطنتی پرداخت و همچنین از بزرگان و کارمندان عالی‌رتبه و دولتمندان خواست تا هر کدام فراخور حال و دولت خود، خانه‌ای در شیراز بسازند. نقشه‌ی ساختمان ارگ از خود شهریار زند بود. برای بنای این ساختمان، هنرمندان و صنعتگران معروف تمام ایران با خانواده‌هایشان به شیراز آورده شدند. برای همه‌ی هنرمندانی که در شیراز گرد آمدند مزد خوبی در نظر گرفته شد به طوری که آنها می‌توانستند همراه خانواده‌ی خود به راحتی زندگی بکنند. مصالح ساختمانی نیز، مانند سنگ مرمر و سنگ‌های دیگر و چوب از تمام کشور به شیراز آورده شد. برای حمل این مصالح از ارابه و گاهی نیز از رودخانه استفاده می‌شد. به این ترتیب آن زمان قطعات بزرگ سنگ و سنگ مرمر از دورترین نقاط آذربایجان، با زحمت زیادی به شیراز آورده شد.^۳

ارگ، اولین بنایی که پس از دیوار ساخته شد و امروز به ارگ کریم‌خانی معروف است، آن زمان درست در سمت شمال شهر شیراز قرار داشت. کریم‌خان تا آماده شدن سایر کاخ‌ها از ارگ برای سکونت

۱. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۳۷ / وارینگ، ص ۲۹۹. ۲. گیتی ص ۱۵۴.

۳. گیتی ص ۱۵۵ به بعد / نیبور، ص ۱۱۴.

خود و حرمت استفاده می‌کرد. در این بنا حمامی نیز ساخته شده بود. ارگ کریم‌خانی که امروز نیز پابرجاست از آجر ساخته شده است و دیوار دور آن پانزده متر بلندی دارد. سابق بر این اطراف دیوار خارجی ارگ خندقی نیز وجود داشت. پهنای این خندق و گودی آن به اندازه‌ی پهنای و بلندی دیوار بود.^۱ ارگ کریم‌خانی بنایی است چهارگوش که در هر گوشه‌ی آن برجی ساخته شده است. در بالای سردر ارگ - که تنها در ارگ می‌باشد - با کاشی‌کاری نسبتاً نامرغوبی، جنگ رستم با دیو سپید نشان داده شده است. همچنین در دیوار راهروی داخلی ارگ، روی کاشی، کارکنان ارگ نشان داده شده است. آنها در حال حمل میوه هستند.^۲ بعید به نظر نمی‌رسد که کریم‌خان تحت تأثیر سنگ نگاره‌های کاخ‌های تخت جمشید بوده باشد.

روبه‌روی ارگ، در میدان زیبایی، بنایی وجود داشت که نوازندگان درباری هنگام طلوع و غروب خورشید در آن می‌نواختند.^۳ کریم‌خان در شمال این میدان دیوان‌خانه‌ی بسیار زیبای خود را بنا کرد: عمارتی زیبا، به صورت مستطیل، که در سمت شمالش باغی مصفا قرار داشت. یک‌سوم دیوارهای دیوان‌خانه از پایین، از سنگ مرمر روشن است. سایر قسمت‌های دیوارها و همچنین سقف این عمارت با طلاکاری‌های زیبایی آراسته شده بود. از دیوارها عکس‌های مختلفی آویزان بود. از آن جمله، عکس کریم‌خان زند و عکس پسرش ابوالفتح‌خان. فرانکلین در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: «این عکس‌ها خوب کشیده شده‌اند و

۱. گیتی ص ۱۵۵ به بعد / فرانکلین، ص ۵۴ به بعد / شیراز درگذشته و حال، ص ۲۰۲ به بعد / اقلیم پارس، ص ۵۸.

۲. اقلیم پارس، ص ۵۸. در سفری که در سال ۱۳۴۷ به شیراز کردم، توانستم با همراهی یک پاسبان نگاهی کوتاه به راهروی مدخل ارگ بیندازم. چون ارگ کریم‌خان، زندان شهربانی استان فارس می‌باشد، بازدید از آن ممکن نیست. امید است به زودی با بنای زندانی دیگر، این اثر تاریخی ممتاز، برای بازدید همگان مورد استفاده قرار بگیرد.

۳. فرانکلین، ص ۵۵ به بعد / نیپور، ص ۱۱۸.

به طوری که ساکنین شهر می گویند خیلی شبیه هستند.^۱ و نیبور می نویسد: «بیشتر این عکس ها لباس ایرانی داشتند و یکی از آنها زنی را نشان می داد که تقریباً برهنه، در حال حمام کردن بود.»^۲ علاوه بر تابلوها، آینه هایی نیز از دیوارهای دیوان خانه آویزان بود. ایوان این عمارت - که متأسفانه بعدها، با یک پنجره ی بزرگ جلویش گرفته شد - حوضی با سه فواره داشت.

در قسمت جلوی ساختمان دیوان خانه، سنگ نگاره ای قرار دارد که جنگ رستم با اشکبوس را نشان می دهد. جالب ترین قسمت این بنا شیروانی آن است. دیوان خانه کریم خان پس از آرامگاه کورش، که در ۱۴۰ کیلومتری شمال دیوان خانه قرار دارد، تنها بنایی است که در طول ۲۳۰۰ سال، با شیروانی ساخته شده است. یا لاقلاً تنها بنای شیروانی - داری است که از ۲۳۰۰ سال گذشته می شناسیم.^۳ گویی کریم خان - ناخود آگاه و شاید هم خود آگاه - اصالت خود را نشان می دهد. توجه او به نمایش صحنه هایی از شاهنامه نیز چندان اتفاقی نمی تواند باشد.

به هر حال ما تا زمانی که بنای شیروانی دار دیگری نیابیم، دیوان خانه ی کریم خان را تنها بنای شیروانی دار - پس از آرامگاه کورش - در ایران می دانیم. پس از دیوان خانه بود که ساختن شیروانی در ایران معمول شد و مخصوصاً در زمان قاجاریه - با مختصر تغییری که در شکل شیروانی داده شد - تقریباً تمام بناهای بزرگ با شیروانی ساخته شد.

بنای زیبای دیوان خانه در حوض سنگی بسیار بزرگ مستطیل شکلی منعکس می شد. این حوض از قطعات بزرگ سنگ، که هر کدام یک متر و نیم بلندی دارد ساخته شده است. با توجه به اینکه شکل چهارگوش این

۱. فرانکلین، ص ۵۵ به بعد.

۲. نیبور، ص ۱۱۷.

۳. پروفیسور والتر هیتز اولین کسی است که دیوان خانه ی کریم خان زند را با آرامگاه کورش مقایسه کرده است: *Iranische Reise*, 145f.

حوض، پس از تقریباً دو بیست سال، هنوز تغییر نکرده است، می‌توان آن را یکی از بهترین کارهای معماری کریم‌خان به شمار آورد. در دیوارهای راهروی دیوان‌خانه هم خدستکاران کاخ نشان داده شده است.^۱ پروفیسور والتر هینتز که در سال ۱۹۳۷ از این عبارت دیدن کرده است، آن را «زیباترین اداره‌ی پست جهان»^۲ نامیده است. آن زمان دیوان‌خانه، اداره‌ی پست شیراز بود و امروز دیوان‌خانه‌ی سر دودمان زند - یکی از دادگرتین شهریاران ایران - انبار میز و صندلی شکسته و آب‌پاش زنگ‌زده و آلات قراضه‌ی اداره‌ی پست شیراز است و دیگر کسی امید ندارد که این زیباترین کارنامه‌ی معماری سده‌ی دوازدهم هجری و یادست‌کم دوره‌ی زندیه از ویرانی نجات یابد.

در سمت جنوبی ارگ در باغ بزرگی عمارت کلاه‌فرنگی، که یکی از زیباترین آثار کریم‌خان است، قرار دارد. که امروز موزه‌ی پارس است، شکر!

طرح کلاه‌فرنگی نیز مانند دیگر بناهای کریم‌خانی از خود او است. این بنا از نظر شکل عمومی و نوع کاشی‌کاری (درخت انجیر و پرنده) شباهت زیادی به قصر خورشید، در کلات نادری دارد. به ظن قوی، وقتی کریم‌خان در خراسان در تبعید به سر می‌برده است، در سر بلند پروازی‌هایی داشته است.

عمارت کلاه‌فرنگی به صورت هشت‌گوش ساخته شده است و این شکل معماری از زمان مغول‌ها در ایران معمول شده است. این عمارت هشت‌گوش، چهار در دارد، که میان هر دو در یک پنجره قرار دارد. به این ترتیب که از هشت دیوار بنا - به‌طور یک در میان - یکی از دیوارها، در دارد و دیگری پنجره. نمای خارجی کلاه‌فرنگی با کاشی‌کاری بسیار

۱. اقلیم پارس، ص ۷۲.

زیبایی تزئین شده است. بالای هر در، یک مجلس کاشی‌کاری شده است، که دو تا از آنها مراسم بر تخت نشستن سلیمان نبی است و دو دیگر مجلس شکار است. هر کدام از درها یک پلکان سنگی دارد. در وسط عمارت حوضی است از سنگ یکپارچه که در چهار طرف خود چهارشاه‌نشین دارد و در میان هر دو شاه‌نشین اتاقک کوچکی ساخته شده است.

کریم‌خان این عمارت را برای مراسم پذیرایی و سلام‌های رسمی و جشن ساخته بود.^۱ پس از مرگ کریم‌خان، او را به میل خودش، در عمارت کلاه‌فرنگی - در شاه‌نشین شرقی - محلی که امروز شمشیر او در قفسه‌ای به نمایش گذاشته شده است دفن کردند، تا اینکه آقامحمدخان قاجار، پس از فتح شیراز در تاریخ اول ذی‌الحجه‌ی سال ۱۲۰۶، دستور داد تا استخوان‌های کریم‌خان را از قبر بیرون آورده و در زیر پله‌های خلوت کریم‌خانی در تهران دفن بکنند.^۲

در سمت شرقی عمارت کلاه‌فرنگی، پهلوی بازار وکیل (که شرحش خواهد آمد)، مسجد وکیل قرار دارد که به آن جامع سلطانی و یا جامع وکیل هم می‌گویند.

مسجد وکیل بی‌شک یکی از زیباترین مسجدهایی است که پس از اسلام در ایران ساخته شده است. ساختمان این مسجد در سال ۱۱۸۷ هجری به پایان رسید. برای بنای این مسجد کریم‌خان دستور داد ابتدا زمین را آن‌قدر بکنند تا به آب برسند و سپس زمین‌کنده شده را با سنگ و خاک و آهک پر کردند.

صحن مسجد مربعی است به طول شصت متر. دیوارهای صحن با

۱. نیپور، ص ۱۱۷ / اقلیم پارس، ص ۵۸ به بعد / شیراز در گذشته و حال، ص ۲۰۴ به بعد / شرودر، ص ۱۶۷ / کریم‌خان زند، ص ۳۰۹ به بعد.

۲. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۳۷.

کاشی کاری بسیار جالبی تزئین شده است که از نظر رنگ آمیزی و شکل کاملاً مشخص از دیگر دوره‌های گذشته است و نماینده‌ی یک نوع رنگ آمیزی و طراحی است که مخصوص دوره‌ی زندیه است. در وسط صحن حوض بسیار بزرگی قرار دارد به شکل مستطیل، که از تخته‌سنگ‌های بزرگ صیقلی ساخته شده است. این حوض نیز مانند حوض دیوان‌خانه با اینکه در حدود دویست سال عمر دارد، هنوز تغییر شکل نداده است و به خاطر دقتی که در ساختمان آن به کار رفته است حائز اهمیت فراوان است.

مهم‌ترین قسمت مسجد وکیل، شبستانی است در ضلع جنوبی، به طول ۷۵ متر و عرض ۳۶ متر که طاق آن بر ۴۸ ستون سنگی یکپارچه آرمیده است. تراش ماریچی این ستون‌ها در نوع خود بی‌نظیر است. کنار محراب این شبستان منبر چهارده پله‌ای قرار دارد، از سنگ مرمر یکپارچه، به اسم چهارده معصوم.

جالب توجه است که این قطعه سنگ عظیم دویست سال پیش از مراغه‌ی آذربایجان به شیراز آورده شده است.^۱ استواری و استقامت مسجد وکیل آن قدر است که توانسته است از دو زلزله‌ی بزرگ کوچک‌ترین آسیبی نبیند.^۲ به نظر نگارنده مسجد وکیل آخرین هنرنمایی ایرانیان در فن معماری ملی است و برماست که در نگهداری آن از هیچ کوششی فروگذار نباشیم.

یکی دیگر از آثار بزرگ معماری در شیراز بازار وکیل است. بازار وکیل هم از کارهای کریم خان زند است که به خاطر زیبایی و آرایش ساده، اما گیرایش، شهر محبوب کریم خان را دیدنی‌تر ساخته است.

این بازار در حدود ۵۰۰ متر درازا و ۱۲ متر پهنا دارد و مدخلش

۱. فرانکلین، ص ۶۱ به بعد / شیراز در گذشته و حال، ص ۱۹۶ به بعد / اقلیم پارس، ص ۶۰.
۲. فارسنامه‌ی ناصری (کریم خان زند، ص ۳۱۰).

بلافاصله پس از مسجد وکیل قرار گرفته است. شهریار زند برای ساختن این بازار، از بازاری که شاه عباس در لار ساخته است، الهام گرفته است. بازار وکیل به شکل یک صلیب (چهار بازار) بنا شده و ۷۴ گنبد دارد. در طرفین بازار سکوهایی ساخته شده است که فروشندگان کالای خود را روی این سکوها قرار داده و به خریداران خود عرضه می‌کردند.^۱ فرصت‌الدوله‌ی شیرازی در آثار العجم می‌نویسد: «یکی از این بازارها به بازار بزازان شهرت داشت و آن مشتمل بود بر چهل و یک طاق تا برسد به چهارسوی مذکور. در وسط این بازار، بازار دیگری بود با یازده طاق موسوم به بازار شمشیرگران. بازار دیگری با چهل و شش طاق به نام بازار کلاه‌دوزان و بازار دیگر با نوزده طاق به نام بازار یراق‌بافان و بالأخره بازار دیگر با ده طاق به اسم بازار سراجان.»^۲

بازار وکیل متأسفانه هنگام امتداد خیابان زند، قربانی کلنگ‌تجدد شد و مدخل زیبای خود را از دست داد. حق این بود که مجتمع: ارگ، عمارت کلاه‌فرنگی، دیوان‌خانه، مسجد وکیل، بازار وکیل، به صورت نخستین خود در میان پارک بزرگی نگهداری می‌شد. افسوس!

از آثار دیگر کریم خان، آرامگاه حافظ است، در سمت شمالی شهر. درباره‌ی آرامگاه حافظ فرانکلین می‌نویسد: «در اینجا مرحوم وکیل یک شبستان زیبا با اتاق‌هایی چند ساخته است. این ساختمان به سبک دیوان‌خانه ساخته شده است و در بنای آن از خرج پول دریغ نشده است. آرامگاه در میان باغ بزرگی قرار دارد و در جلوی عمارت حوضی است از سنگ با یک فواره.»^۳

قبر حافظ از مرمر سفید بود که به فرمان کریم خان از تبریز آورده شده

۱. فرانکلین، ص ۵۸ به بعد / وارینگ، ص ۲۲ / شیراز در گذشته و حال، ص ۲۰۰ به

بعد / اقلیم پارس، ص ۶۱. ۲. کریم خان زند، ص ۳۰۶.

۳. فرانکلین، ص ۹۰ به بعد / وارینگ، ص ۲۷ فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۱۵۸.

بود.^۱ آرامگاه حافظ در سال ۱۳۱۷ با استفاده از شکل یکی از ستون‌های زمان کریم‌خان، به کلی تجدید بنا شده و به صورت بسیار دل‌نشینی در آمد. آرامگاه سعدی نیز به فرمان کریم‌خان تجدید بنا گردید.^۲

هزینه‌ی آرامگاه سعدی ۱۰،۰۰۰ پیاستر (۳۸۴ تومان) گردید. آرامگاهی که کریم‌خان برای سعدی ساخته بود در سال ۱۳۳۱ خراب شده و به جای آن با طرحی از آندره گدار، بنای جدیدی ساخته شد. به نظر نگارنده آرامگاه جدید - اگر هم بزرگ‌تر و پرخرج‌تر از آرامگاه پیشین است - بسیار عاریه به نظر می‌آید. شاید بهتر می‌بود که بنایی که کریم‌خان ساخته بود تجدید ساختمان می‌شد.

دیگر از کارهای کریم‌خان، ساختمان بقعه‌ی هفت‌تان است. کریم‌خان دستور داد برای هر یک از قبور، سنگی به درازای ۳۶۰ سانتی‌متر و پهنای ۷۸ سانتی‌متر برآشند. کنار قبور، عمارتی ساخته شد که ایوانش از دو طرف اتاق‌هایی دارد برای سکونت درویش‌ها و کسانی که به زیارت این مکان می‌آیند. هر دو ستون ایوان از سنگ یک‌پارچه تراشیده شده است.^۳ فرانکلین می‌نویسد: «در شمال آرامگاه حافظ، عمارتی مجلل قرار دارد که ایرانی‌ها آن را هفت‌تان می‌نامند. به خاطر هفت درویشی که از راهی دور آمدند تا در این‌جا زندگی کنند. این درویش‌ها - در محلی که امروز عمارت هفت‌تان ساخته شده است - سکونت گزیدند و آن‌قدر در آنجا ماندند تا هر هفت نفر مردند. یکی گور دیگری را می‌کند تا گور نفر آخری به دست همسایگان کنده شد.

۱. فرانکلین، ص ۹۰ به بعد.

۲. فرانکلین، ص ۱۰۰ به بعد / وارینگ، ص ۳۹ / فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۱۵۸ / اقلیم پارس، ص ۵۳ / شیراز در گذشته و حال، ص ۱۵۴.

۳. شیراز در گذشته و حال، ص ۱۷۱ / اقلیم پارس، ص ۵۴ / فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۱۵۷.

به یاد این ماجرای شیرین، کریم خان تالاری زیبا با اتاق‌هایی چند بنا نهاد. این تالار ۲۷ پا درازا دارد و ۱۸ پا پهنا و ۴۰ پا بلندی. یک‌سوم دیوارها با مرمر سفیدی از تبریز پوشانده شده است. بقیه‌ی دیوارها و سقف به رنگ آبی و طلایی‌ترین شده است. این ساختمان واقعاً زیبا است و به همان شکلی ساخته شده است که دیوان‌خانه و آرامگاه حافظ را ساخته‌اند. در این عمارت چند تابلوی نقاشی نسبتاً خوب به سبک ایرانی وجود دارد. یکی از این تابلوها مربوط به ابراهیم است که می‌خواهد پسرش اسحاق را قربانی بکند و فرشته‌ای از آسمان آمده است. تابلوی دیگری موسی است، جوانی که گوسفندهای پدرزنش را می‌چراند. بالای درهای تالار عکس شعرای مشهور حافظ و سعدی آویزان است. حافظ لباس ایرانیان قدیم را به تن دارد، با رنگ چهره‌ای شاداب و خرم، ریشی بزرگ و مجعد دارد و در عکس ۳۶ ساله به نظر می‌آید. سعدی پیرمردی است محترم با ریشی سفید^۱ که در لباسی روحانی و بلند نشان داده شده است. در دست راست تبرزینی دارد از عاج و در دست چپ کشکول. جلوی تالار حوض سنگی بسیار زیبایی قرار دارد. باغ از دو ردیف سرو تشکیل یافته است و دیوار بلندی دور آن کشیده شده است.^۲ بقعه‌ی چهل‌تنان را نیز که در نزدیکی هفت‌تنان قرار دارد، کریم خان به صورت آبرومندی تجدید بنا کرد.^۳

به فرمان کریم خان، سنگ قبر زیبایی هم برای مظفرالدین شاه شجاع، که در سال ۷۸۶ هجری در شیراز درگذشته است، تراشیدند و به خط

۱. درباره‌ی ریش سعدی وارینگ می‌نویسد:

"He was originally drawn without mustachios; but some Painter, taking offence at this appearance of want of manhood, supplied the defect, and has entirely disfigured his countenance". (P. 38)

۲. فرانکلین، ص ۹۵ به بعد.

۳. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۱۵۹ / اقلیم پارس، ص ۵۴.

نستعلیق عبارت زیر را روی آن نوشتند:

«هذا مدفن السلطان العادل الباذل المرحوم المغفور شاه شجاع
المظفری و وفاته فی سنة ست و ثانیین و سبائه من الهجرية كما قال
العارف السالك شمس الدین محمد الحافظ علیه الرحمة حیف از شاه
شجاع و تجدید مزاره فی شهر ربیع الثانی ۱۱۹۲.

قبر شاه شجاع در نزدیکی هفت تنان و چهل تنان قرار دارد.^۱

دیگر از کارهای عمرانی کریم خان، چندین باغ بسیار زیبا در شیراز
است که کریم خان برای زیبایی پایتخت خود، فرمان ساختن آنها را داده
بود. آب رکن آباد نیز به دستور او از ده متری زیر باروی شهر به داخل
شهر شیراز روان گردید، تا از آب گوارای آن در کاخ‌های سلطنتی
استفاده شود.^۲

کریم خان آثار زیاد دیگری از قبیل کاروانسرا و آب انبار و حمام و
مدرسه دارد که اشاره به همه‌ی آنها ضروری به نظر نمی‌رسد، مخصوصاً
که آثار کریم‌خانی بارها - در نوشته‌های مختلف - معرفی شده است.
مختصر اینکه کریم خان مردی بود سازنده و میل داشت از کلیه‌ی
امکانات خود برای آبادان ساختن محیط زیست خود استفاده بکند. برای
مدت کوتاهی که در سال‌های ۱۱۷۲ تا ۱۱۷۴ در تهران بود، برای خود
کاخ آبرومندی تدارک دید و برای شهر دیواری تازه ساخت. به آبادانی
شهر محبوب خود شیراز علاقه‌ی زیادی از خود نشان داد و از روزی که
در شیراز ساکن شد تا آخرین روزهای زندگی خود از ساختن و آباد
کردن باز نایستاد. توجه او به کارهای اصیل معماری پیشینیان درخور
توجه بسیار است. گویی کریم خان پیش از رسیدن به قدرت و پیش از
شروع به کارهای ساختمانی، هر جا عمارتی زیبا دیده بود، شکل و نقش
آن را به خوبی، به خاطر سپرده بود.

۱. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲، ص ۱۵۸. ۲. گیتی ص ۱۵۹ به بعد.

کریم خان به نظافت شهر شیراز بسیار توجه داشت. در رستم‌التواریخ می‌خوانیم: «... حکم نمود که همه‌ی کوچه‌ها و بازارهای شهر شیراز را با سنگ‌های بزرگ قطعه، به موزونی سنگ بست کردند و در هر چهل‌گزر راه یک چاه سرپوشیده به جهت آب باران قرار دادند و جدول‌هایی موزون به جهت گذشتن آب برف و باران در میان کوچه‌ها و بازارها ساختند و بر سر هر چاهی قطعه سنگ مشبکی نهادند.»^۱

فصل پنجم

اوضاع اجتماعی ایران در زمان کریم خان زند

عادات و سنن

فریدریش روزن می‌نویسد «همه‌ی مسافرینی که در گذشته و حال از ایران دیدن کرده‌اند، متفق‌القول هستند که ایرانی‌ها از نظر استعداد، در میان همه‌ی نژادهای انسانی، شاخه‌ای استثنایی هستند.»^۱ مسلم است که این ادعا شامل ایرانیان سده‌ی دوازدهم هجری نیز می‌شود. مردمی که از استعداد پذیرش و درک مطلب آنان، همه‌ی اروپاییانی که در این قرن به ایران آمده‌اند، کم و بیش گزارش داده‌اند. ویلیام فرانکلین می‌نویسد، ایرانی‌ها خیلی سریع درک می‌کنند و خیلی باشعور هستند.^۲ ایرانی سده‌ی دوازدهم به علم و هنر علاقمند بود^۳ و می‌کوشید که درست تربیت بکند و تربیت بشود.^۴ او با اینکه اصولاً با کتاب‌های مذهبی سروکار داشت، از پرداختن به سایر علوم نیز روگردان نبود.^۵ اولیویه می‌نویسد: «در ایران عنوانی افتخارآمیزتر از عنوان یک عالم نیست.» کسی می‌توانست به مقامی عالی برسد که درس خوانده بود. کسی که از نظر مالی وضعیت خوب بود، از تربیت و سواد خوبی نیز برخوردار بود.

۱. روزن، ص ۴۱.

۲. فرانکلین، ص ۱۶۹.

۳. فریه، ص ۲۴۲ / اولیویه، ص ۲۵۳.

۴. فریه، ص ۲۴۳.

۵. اولیویه، ص ۲۱۳.

مرد ثروتمند برای فرزندانش معلمین مختلف می‌گرفت و خود قسمتی از روز را به مطالعه می‌پرداخت. تعداد مدرسه‌ها یا مکتب‌ها در تمام کشور آن قدر زیاد بود و تحصیل آن قدر ارزان بود که حتی کسانی که از ثروتی چندان برخوردار نبودند، می‌توانستند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند. هریک از این مدرسه‌ها مقداری موقوفه از طرف شاه و یا مردم ثروتمند داشت که از درآمد آن خرج مدرسه تأمین می‌شد و حقوق معلمین و استادان و مخارج تأمین مسکن برای آنان و دانشجویان پرداخت می‌شد. به‌طور معمول همراه زبان فارسی و عربی و فقه گاهی نیز زبان ترکی تدریس می‌شد.

هرکس می‌خواست تحصیلات عالی داشته باشد، فلسفه می‌خواند و فلسفه عبارت بود از منطق، علم بیان، فیزیک (علوم طبیعی)، الهیات و فقه و ریاضیات. ریاضیات: هندسه، موسیقی، هیئت و نجوم را نیز شامل می‌شد. علم اخلاق برای تکمیل معلومات و تحصیلات آموخته می‌شد.^۱

این یکی از صفات مشخص اواخر سده‌ی دوازدهم هجری است که اگر هم به علت هرج و مرج داخلی، سنت‌ها به حد قابل ملاحظه‌ای صدمه دید و بنیه‌ی فرهنگی اجتماعات بسیار ناتوان شد، اکثر مردم از نظر سیاسی و آگاهی از آنچه که بر آنها می‌گذرد، توانا بودند.

در این دوره دیگر فرهنگ و سواد اجتماعی کسی به شخصیت مادی و اجتماعی او بستگی نداشت. به سبب شورش‌ها، جنگ‌ها، هرج و مرج و به هم آمیزی طبقات مختلف مردم، که پس از سقوط دولت صفوی در ایران رخ داد، دیگر توان و دانش کسی، در حد خانواده‌ای که او به آن تعلق داشت نبود، بلکه بیشتر از حد طبیعی، هرکسی می‌توانست تا حدی که شعور و مهارت شخصیتش به او اجازه می‌داد، خود را بسازد.

۱. اولیویه، ص ۲۴۶ به بعد.

دیگر کسی نمی‌توانست خود را به جریان تکامل عادی خانوادگی و طبقه‌ای بسپارد. نتیجه‌ی این تحول این بود که ده‌نشین از نظر اطلاعات عمومی و برخورد با تحولات اجتماعی، فرق چندانی با شهرنشین نداشت. زیرا به خاطر جدال‌ها و ماجراجویی‌ها و به هم آمیزی اجتماعات - اغلب اتفاق می‌افتاد، که کسی مجبور به انجام کاری بشود که تا آن زمان برایش بیگانه بود و یا بالعکس به خاطر اختلافات محلی و سیاسی برای همیشه از امتیازات فامیلی و طبقه‌ای خود دست بکشد. البته غافل نیستیم که در هر دوره‌ای از تاریخ این امکانات وجود داشته است، بلکه می‌خواهیم تأکید بکنیم که در این دوره از تاریخ بهم آمیزی و تغییر و تحولات طبقاتی بیشتر از همیشه بوده است. اولیویه که در دهه‌ی اول سده‌ی سیزدهم از ایران دیدن کرده است در این مورد می‌نویسد: «تقریباً در همه جا در برخورد با ایرانی‌ها، می‌توان به شخصیت، رفتار، منش و طرز بیان واحدی برخورد کرد. اصطلاحات همیشه ثابت است و حتی می‌توانیم بگوییم که آگاهی و سواد مردم نیز چندان فرقی با هم ندارد. در ایران دیدیم که حتی یک روستایی، حتی آنکه تمام سال را در یک چادر زندگی می‌کند و با گله‌اش از چراگاهی به چراگاه دیگر می‌رود، کاردان‌تر و زیرک‌تر و کارکشته‌تر و آگاه‌تر از یک روستایی فرانسوی است، که کمی دورتر از شهر بزرگی زندگی می‌کند.^۱

یکی دیگر از مشخصات این دوره از تاریخ ایران، سلب اعتماد از کسی است که خود را حاکم مطلق ایران می‌داند. در کمتر دوره‌ای این قدر هوس حکمرانی در سرها بوده است. در کسی به خاطر میهن و

۱. اولیویه می‌نویسد: «شاید دلیل این امر را باید در جنگ‌ها و انقلاب‌های داخلی ایران در قرن هیجدهم جست‌وجو کرد. جنگ‌ها و انقلاب‌هایی که طبقات مختلف را به هم دیگر نزدیک کرد و حتی آنها را درهم آمیخت، به طبقات پایین اجتماع امکان بیشتری برای پرورش ذوق داد و به خاطر سقوط فرهنگ که ناشی از ناآرامی‌ها و جنگ‌ها بود، طبقات بالا را با طبقات پایین هم سطح کرد» ص ۱۰۷ به بعد.

نجات او از هرج و مرج و در دیگری برای سوءاستفاده از آشفتگی‌های سیاسی. می‌بینیم که آسان یا دشوار در هر گوشه‌ای کسی دم از خودسری می‌زند، و چند روزی دستگاه شاهی و فرماندهی به راه می‌اندازد. مردم وجه‌المصالحه می‌شوند و سنگینی بارگردنکشی‌ها و «منم»‌ها به دوش مردم است. غارت، ویرانی، قتل و چوب خوردن به خاطر باری‌ها، سهم مردم است. در آماری نظری که از خواندن شواهد تاریخی این دوره به دست می‌آوریم، دوسوم مردم ایران غارت‌زده هستند و چوب خورده. این چنین مردمی نمی‌توانند به دستگاه دولتی وقت و حکام محلی اعتماد داشته باشند. شاید کاری‌ترین ضربه به روحیه ایرانی و سنت و فرهنگ او در این دوره خورده است، و ما شاید حق داشته باشیم که بیشتر ریشه‌های عقب‌ماندگی ایران امروز را از نظر اقتصادی و فرهنگی در این دوره بجوییم.

اما جای شگفتی بسیار است که ایرانی در تمام طول تاریخ خود صورت ظاهر را حفظ کرده است. شاید این حفظ ظاهر نتیجه‌ی سلیقه‌ی خاص او در برخورد با مسائل است. ویلیام فرانکلین سیاح انگلیسی که در سال ۱۷۸۷ از ایران دیدن می‌کرد، می‌نویسد ایرانی‌ها به خاطر رفتار خوب، ادب و مهمان‌نوازی‌هایشان نسبت به مسافرین بیگانه «پاریسی‌های مشرق‌زمین» هستند.^۱ آنها از بیگانگان با مهربانی پذیرایی می‌کردند و مخصوصاً نسبت به اروپایی‌ها احترام به خصوصی قائل بودند. آنها خیلی مهمان‌نواز بودند و افتخار می‌کردند که کسی در خانه‌ی آنها، مهمانشان باشد. اگر به دیدن کسی می‌رفتی نمی‌توانستی بی‌آنکه قلیانی کشیده باشی و یا چیزی خورده باشی، خانه‌ی میزبان را ترک کنی، چون در این صورت میزبان آزرده می‌شد. ایرانیان در برابر همگان خود و کسانی که از نظر درجه و مقام از آنها بالاتر بودند به نحو اغراق‌آمیزی

۱. فرانکلین، ص ۱۵۰.

مؤدب بودند. حتی در موقعیت‌های کوچک، آنها آن قدر تعارف می‌کردند که یک نفر بیگانه که تازه وارد شهری شده بود، گمان می‌کرد که ساکنین شهر حاضرند که جان و مال خود را فدای او سازند.^۱ فریه می‌نویسد: «کامل‌ترین نوع استعداد سازش با محیط، سرچشمه‌ی ادب بسیار ظریف ایرانی است. او با رفتار ظریف خود بر سر کسی کلاه نمی‌گذاشت، فقط به خاطرش متواضع بود.^۲ تواضع و ادب پسندیده‌ی ایرانی در دربار، به حد ممکن خود می‌رسید. البته رفتار در دربار، در هر حال تابع انضباطی بسیار شدید بود. هیچ‌کس حق نشستن در حضور شاه را نداشت، بلکه حاضرین می‌بایستی در حالی که دست‌های خود را به‌طور افقی روی سینه‌ی خود دارند، در فاصله‌ای معین بایستند. فقط وزیر حق داشت که هنگام نوشتن دستوری که صادر می‌شد، بنشیند. ژوبر شرق‌شناس فرانسوی، که در سال ۱۸۵۶ در ایران بود، در حضور فتح‌علی شاه ضعف کرد و به زمین افتاد، چون به حکم اجبار، دو ساعت تمام ایستاده بود.^۳ البته فتح‌علی شاه به دوره‌ی دیگری تعلق دارد، اما چون فقط چندسالی پس از دوره‌ی مورد بحث ما حکومت می‌رانده است، بعید است که رفتار مردم در حضور شاه چندان فرقی کرده باشد، مخصوصاً توجه داریم که شاه پیش از او، آقامحمدخان قاجار، سال‌ها در دربار کریم خان زند می‌زیست و قطعاً در دربار کریم خان، با تشریفات درباری زیادی آشنا شده بود.

معروف است که ایرانی علاقمند به زیبایی کلام و جملات در گفت‌وگو بوده و هست. در این دوره نیز کوشش می‌رفت که کلمات و جملات تا جایی که ممکن است زیبا و پر استعاره ایراد شود و اغلب هنگام صحبت ابیاتی از شعرای بزرگ گذشته و یا معاصر آورده می‌شد.

۲. فریه، ص ۲۴۳.

۱. فرانکلین، ص ۱۵۱ به بعد / اولیویه، ص ۲۱۵.

۳. ژوبر، ص ۱۹۷.

این طرز صحبت عادت همه‌ی مردم بود و ثروتمند و نदार و باسواد و بی‌سواد می‌کوشید که حرف خود را به زیباترین نحو ممکن بزند.

اعتقاد به جادوگری و پیشگویی و طلسم در زندگی ایرانیان نقش مهمی را بازی می‌کرد. شاید اصلاً کسی یافت نمی‌شد که یک یا دو طلسم همراه نداشته باشد. این طلسم‌ها، یا به عبارت دیگر دعاها، آیاتی بودند از قرآن و یا گفتاری از پیامبر، که روی تکه کاغذی نوشته و یا روی قطعاتی از نقره و طلا حک می‌شد و بر باز و بسته می‌شد و یا از گردن آویزان بود. طلسم‌های مردم غنی و صاحب‌جاه، که معمولاً از طلا و نقره بود، با یاقوت و عقیق و سایر سنگ‌های قیمتی آراسته می‌گردید. ستاره‌شناسی و پیشگویی از ترتیب قرار گرفتن ستارگان، در زندگی ایرانیان نقش مهمی داشت و تقریباً کمتر اقدام مهمی بدون مشورت با ستاره‌شناس و پیشگو انجام می‌گرفت.^۱

پیشکش و دادن هدیه - به هر مناسبتی - بسیار معمول بود. وقتی کسی از شه و یا حاکم و یا ارباب خود تقاضایی داشت، هرگز بی‌هدیه و پیشکش نزد او نمی‌رفت. در ملاقات‌هایی که برای تعیین تکلیف موضوعی ترتیب می‌یافت نیز قبلاً برای میزبان هدیه‌ای ارسال می‌شد و یا مهمان این هدیه را خود همراه می‌برد. بدیهی است که هدیه‌ها متناسب با شخصیت ملاقات شونده و اعتبار موضوع مورد گفت‌وگو بود. اغلب هدیه‌ی متقابلی نیز دریافت می‌شد. در مورد سفرا و بیگانگان هدیه‌ی متقابل از نظر ارزش بیشتر از هدیه‌ی دریافتی بود.^۲

میزان ثروت و امکانات یک نفر، از تعداد زن‌ها، کنیزان، خدمتکاران و تعداد اسب‌هایی که داشت معلوم می‌شد. در کنار یک یا چند زن قانونی، یک مرد غنی، تعداد زیادی نیز کنیز داشت که این کنیزها هم کار

۱. فریه، ص ۲۴۵ / فرانکلین، ص ۱۷۱ / اولیویه، ص ۱۱۸ به بعد.

۲. اولیویه، ص ۶۷ و ۲۱۷.

می‌کردند و هم همخواب می‌شدند. اگر کنیزی از ارباب خود بچه‌ای می‌آورد، اعتبارش افزوده می‌شد و خدمتکار در اختیارش گذاشته می‌شد و تقریباً حکم یکی از زنان قانونی ارباب را پیدا می‌کرد. اولیویه می‌نویسد: «زیباترین و نفیس‌ترین لباس‌ها، پرارزش‌ترین و گران‌ترین جواهرات، بهترین و کمیاب‌ترین عطرها و عالی‌ترین و لذیذترین غذاها، برای زن‌ها تهیه می‌شود، به نحوی که در اروپا نمی‌توان برای آن نظیری یافت.»^۱ اما روستاییان معمولاً فقط یک زن داشتند و به قول اولیویه: «همه روستاییان عقیده داشتند که اگر هم داشتن زنان زیاد برای ثروتمندان خوب است، برای مردم ندار فایده‌ای ندارد، مخصوصاً برای آنهایی که می‌خواهند در خانه، زندگی آسوده‌ای داشته باشند.»^۲

به اسب توجهی خاصی مبذول می‌شد و هرکس که از نظر مالی توانایی نگهداری اسب داشت، از اسبش به نحو شایسته‌ای نگهداری می‌کرد و می‌کوشید که با تجهیزات و زین و برگ، میزان تشخیص و توانایی مالی خود را نشان بدهد. گاهی برای زین و برگ اسب پول گزافی خرج می‌شد و زین و برگ با سنگ‌های قیمتی آراسته و تزیین می‌گردید. بزرگان هرگز بی‌اسب به شکار نمی‌رفتند و با خود خدمتکارانی پیاده و سواره همراه می‌بردند. همیشه قبل از حرکت به شکارگاه، پادوهای پیشاپیش به محل شکار فرستاده می‌شدند. معمولاً مردانی که حتی از نظر مالی چندان غنی نبودند، همواره با اسب به سفر می‌رفتند و اگر می‌توانستند خدمتکارانی نیز همراه می‌بردند.^۳

آنها علاقه‌ی زیادی به شوخی و بازی با کلمات و طرح معما داشتند. یکی از عادات خوب ایرانیان را فرانکلین این می‌داند که به حرف ناطق بی‌آنکه به میان حرف بدوند، با دقت گوش می‌کنند و سعی می‌کنند تا

۲. همان کتاب، ص ۱۰۹.

۱. اولیویه، ص ۲۲۷.

۳. فریه، ص ۲۵۱ / اولیویه، ص ۲۲۸.

جایی که امکان دارد حرف ناطق را قطع نکنند.^۱ یکی دیگر از خصایص ایرانیان بدقولی بود و به طوری که اولیویه^۲ و دیگر سیاحان این دوره تقریباً بدون استثنا گزارش می دهند، به قولی که داده می شد، خواه شفاهی و خواه کتبی، کمتر عمل می شد. متأسفانه مسافرینی که گاه به گاه به ایران آمده اند با اینکه از بسیاری جهات واقعاً شیفته‌ی رفتار و منش ایرانیان بوده اند و ورق‌ها درباره‌ی صفات نیک ایرانیان نوشته اند، درباره‌ی راستگویی و خوش قولی آنها کمی تردید کرده اند. آیا از این روی است که داریوش تقریباً در همه‌ی سنگ‌نبشته‌های خود، با اینکه این سنگ‌نبشته‌ها، واقعاً با مشکلات زیادی تهیه می شدند، این را نیز می نویساند که خداوند این مردم و این سرزمین را از دروغ نگه دارد؟^۳ ...

بزرگ‌ترین جشن سال، جشن نوروز بود. تعطیلات و روزهای رسمی دیگر نیز همان‌هایی بودند که امروز نیز داریم اما با توجه به موقعیت آن زمان و فراغت بیشتری که مردم داشتند و با توجه به اینکه اجتماعات آن زمان مشغولیات کمتری داشت، این جشن‌ها و تعطیلات مفصل‌تر از امروز برگزار می شد. روز عید قربان، شاه و یا والی و یا حاکم در حالی که بزرگان دربارش او را همراهی می کردند، با تشریفات و خیلی پرسروصدا، به قربانگاه می رفت که معمولاً خارج شهر قرار داشت. وقتی شاه و یا والی و حاکم به قربانگاه می رسید، شتر سفید و آراسته‌ای، که قبلاً به قربانگاه برده شده بود، به حضور آورده می شد و او نیزه‌ی خود را بر سینه‌ی شتر فرو برده و او را می کشت. سپس مردمی که در قربانگاه حضور داشتند به شتر حمله برده و آن را قطعه قطعه

۱. فرانکلین، ص ۱۶۰.

۲. اولیویه، ص ۲۱۵.

۳. آقای رحیم فرودستان، ضمن گفت‌وگویی که در این باب داشتیم به این نکته اشاره کردند.

می‌کردند و هرکس که موفق می‌شد، حتی اگر شده قطعه‌ی بسیار کوچکی از این شتر به دست بیاورد، آدمی خوشبخت بود، چون عقیده بر این بود که به دست آوردن قطعه‌ای از گوشت این شتر نشانه‌ی خوشبختی و موفقیت‌هایی است که به زودی نصیب رباینده‌ی گوشت خواهد شد. پس از این جریان، دسته‌ی شاهی و مردمی که این دسته را همراهی کرده بودند به شهر برمی‌گشتند و شب در اجتماعات بزرگ و کوچکی که ترتیب داده می‌شد، پهلوانان مسابقه‌ی کشتی می‌دادند و قوچ‌بازان قوچ‌های خود را به جان یکدیگر می‌انداختند و دیگران آواز می‌خواندند و به هر ترتیب که شرایط زمان اجازه می‌داد، جشن و شادمانی خود را هرچه بهتر برگزار می‌کردند. در خانه‌ها، اعضای خانواده و یا تمام فامیل دور هم جمع می‌شدند و به قطعه‌ای که تعریف می‌شد گوش می‌کردند و یا از هر دری سخنی می‌رفت. فرانکلین می‌گوید: «روز عید قربان سرود مخصوصی خوانده می‌شد که همه‌ی ایرانیان آن را از حفظ می‌دانستند.»^۱ شاید منظور دعایی مذهبی بوده است، وگرنه تا جایی که نگارنده می‌داند این ملت، هیچ موقع و هرگز سرودی را از اول تا آخر و یک‌نواخت و هماهنگ از حفظ نمی‌دانسته است!

روز نام‌گذاری و روز ختنه (سنت یا ختنه‌سوران) نیز خیلی مفصل جشن گرفته می‌شد. وسایل تفریح زیادی مهیا می‌شد و از مهمانان با شیرینی و آجیل و میوه‌های تر و خشک پذیرایی می‌شد. در جشن نام‌گذاری که به تفاوت، چند روز پس از تولد صورت می‌گرفت، پس از سرور و شادمانی، ملایی وارد مجلس می‌شد و بچه را به آغوش گرفته و از مادر بچه اسم او را سوآل می‌کرد؛ سپس دهانش را به گوش بچه چسبانده و پس از ذکر اورادی (و یا خواندن اذان در گوش بچه) او را سه بار با اسم می‌خواند و به او می‌گفت که او باید بچه‌ای مطیع باشد و قرآن

۱. اولیویه، ص ۲۱۹ / نیور. ص ۱۷۶ / وارینگ، ص ۵۷ به بعد.

و محمد را بشناسد و احترام بگذارد و از کار زشت پرهیز کرده و به کارهای نیک پردازد. بعد بچه را به مادرش برمی گرداند. تشریفات جشن ختنه سوران فرزندان مردان دولتمند و متشخص خیلی باشکوه و مفصل بود. ویلیام فرانکلین که خود شخصاً جشن ختنه سوران، پسر جعفر خان زند، ششمین فرمانروای زند را از نزدیک دیده است، می نویسد که هفت روز پیش از روز ختنه، جشن شروع شد و تا روز ختنه جشن برپا بود. تمام بازارها و مخصوصاً بازار بزرگ (منظور بازار وکیل است) از ابتدا تا انتها با قندیل‌ها و چراغ‌های رنگارنگی که از سقف تا وسط دالان بازار آویزان بود، چراغان شده بود و با کاغذهای نقره‌ای و قالی و پارچه‌های قلم‌کاری شده و یراق‌دوزی آراسته بود. دیوارها تا ارتفاع قابل توجهی از قالی و آئینه و عکس پوشیده بود. عکس‌ها صحنه‌هایی بود از پادشاهان گذشته‌ی ایران و هندوستان و عکس‌هایی از افسانه‌های اشعار معروف (شاید منظور شاهنامه است). در بازار شب و روز، بالای تخت‌های بزرگی که سوار بر چوب‌بست بود و مخصوص جشن برپا شده بود، رقاصه‌ها و لوطی‌ها، به سرگرم کردن تماشاچیان مشغول بودند. خان به مناسبت جشن ختنه سوران فرزند خود، مهمانی بزرگی در ارگ کریم‌خانی به راه انداخت. به این مهمانی، متشخصین شهر دعوت شده بودند. در پایان مهمانی آتش‌بازی مفصلی انجام شد.^۱

لباس و آرایش

در زمان مورد مطالعه‌ی ما، مردها کلاهی پارچه‌ای به سر می‌گذاشتند که در حدود ۲۵ سانتیمتر بلندیش بود و سطح بالایش چهارگوشه داشت. رنگ این کلاه، معمولاً مثل دیگر قطعات لباسشان سرخ بود. فقط برای مراسم سوگواری رنگ آبی پررنگ انتخاب می‌شد. مردم ثروتمند و

۱. فرانکلین، ص ۱۲۸-۱۲۲.

پرجاه، عمامه‌ای داشتند که از شال کرمان (و یا کشمیر) بود. این عمامه هرگز، حتی در حضور شاه نیز از سر برداشته نمی‌شد. همچنین کلاه سیاه پوست بره‌ای، که آسترش نیز پوست بره‌ی خاکستری و یا سفید بود، بر سر گذاشته می‌شد. عده‌ای عرقچین سرخ یا آبی و یا سفید پارچه‌ای (ابریشم دوزی شده) و گاهی چرمین بر سر داشتند. دولتمندان دور این عرقچین یک شال کشمیری می‌پنجیدند.^۱

پیراهن مرد عامی از پنبه بود، که تاران روی شلوار آویزان بود. امروز هم پیراهن آویخته بر روی شلوار بین مردم طبقات پایین مخصوصاً در روستاها معمول است. این پیراهن اغلب راه راه بود و روی شانهای راست با یک دگمه بسته می‌شد. گردن، زمستان و تابستان، برهنه بود. تنها فرق پیراهن ثروتمندان از آن مردم عامی در این بود که پیراهن ثروتمندان از ابریشم ریزبافت تهیه می‌شد.

شلوار نیز از پنبه و یا ابریشم بود که اغلب طرحی راه راه داشت. این شلوار تا روی پا می‌رسید و خیلی گشاد بود. مردم متمکن روی شلوار، بر کمر خود شال کشمیری و مردم نادر کمری چرمین می‌بستند.^۲ نظامیان و غیرنظامیان متمکن، مانند ایرانیان عهد باستان، کاردی بر کمر، زیر شال، داشتند.^۳

دکانداران، بازرگانان، قضات و علما به جای این کارد، قلمدانی بر کمر می‌آویختند، که البته نوعش نسبت به مقامی که داشتند متفاوت بود. روی پیراهن یک جلیقه پوشیده می‌شد که در تابستان از کتان ساده و در زمستان از کتان کلفت بود. این جلیقه روی سینه به هم می‌آمد و با دو دگمه بسته می‌شد.

۱. اولیویه، ص ۲۲۲ و ۲۸۵ به بعد / نیبور، ص ۱۰۸ / وارینگ، ص ۵۷ به بعد.

۲. اولیویه، ص ۲۱۹ / نیبور، ص ۱۷۶ / وارینگ، ص ۵۷.

مرد ثروتمند جوراب پنبه‌ای به پا می‌کرد، که روی آن نقش پرندگان در رنگ‌های مختلف بافته شده بود. این جوراب روی شلوار کشیده می‌شد. امروز هم دیده می‌شود که مردم روستاها، شلوار خود را زیر جوراب می‌کنند. در تابستان مرد عامی جوراب به پا نمی‌کرد اما در زمستان دور پایش پاتابه می‌بست تا سرما نخورد.^۱ پاتابه بستن هنوز هم در روستاها، مخصوصاً در خراسان، معمول است.

مرد عامی کفش ساده‌ای به پا می‌کرد که تقریباً نوعی نعلین بود که از چرم‌های مختلف ساخته می‌شد و با بندهای چرمین بسته می‌شد.^۲ افسران چکمه‌های سیاه به پا می‌کردند که تا به زانو می‌رسید و پاشنه‌های بلند و باریک داشت. چون با این چکمه‌ها راه رفتن دشوار بود، افسران به محض پیاده شدن از اسب، نعلینی را که نوکرشان حاضر داشت، می‌پوشیدند.^۳

کف این نعلین، همیشه با عاج یا فلز و یا چوب سختی، که روی آن گل‌های مختلف نقاشی شده بود، پوشیده بود. درباریان در زمستان کفششان از چرم سبزرنگ بود که پاشنه‌های نازک هفت - هشت سانتیمتری داشت. همچنین پوشیدن چکمه‌ی سیاه، از چرم گوساله که راحت و بادوام بود، معمول بود. کفش روستاییان نعل آهنین داشت. تخت این کفش از چرم شتر بود، که پارچه‌ی ریزباف و محکمی از پنبه روی آن کشیده می‌شد.^۴

قبایی که روی جلیقه پوشیده می‌شد، تا روی پا می‌رسید و مانند

۱. اولیویه، ص ۲۶۰ و ۱۱۹ و ۲۲۳.

۲. نیبور می‌نویسد: «در قافله‌ی ما الاغی که بار حمل می‌کرد، به زمین خورد و گردنش شکست. صاحب الاغ، او را پوست کنده و پوست را در قطعات کوچک به همراهانش فروخت و آنها همین امروز از این پوست برای خود کفش درست کردند. بدین ترتیب که لبه‌ی پوست را سوراخ سوراخ کرده و بندی را که از همین پوست بود، از این سوراخ‌ها گذرانده و آن را پوشیدند» (ص ۱۰۶).^۳ نیبور، ص ۱۷۶.

۴. اولیویه، ص ۲۲۲ به بعد / نیبور، ص ۱۷۶.

جلیقه از عقب و جلو و پهلوها باز بود. این قبا روی سینه و شکم روی هم می‌آمد و مانند جلیقه با دو دکمه بسته می‌شد. نیبور می‌نویسد: «همه قبا می‌پوشند، که تا روی قوزک پا می‌رسد و شباهت زیادی به لباس آنهایی دارد که در حجاری‌های تخت جمشید به چشم می‌خورد.»^۱

مقایسه‌ی بی‌شائبه نیبور آدمی را وادار به اندیشه‌گماری در این باره می‌کند که آیا قبا همان لباس ایرانیان پیش از اسلام نیست؟

تونو (Thévenot) سیاح فرانسوی، که در سال ۱۶۶۳ در ایران بود، شرح جالبی درباره‌ی قبا نوشته است که عیناً نقل می‌گردد: «نیم‌تنه‌ی بلندی را که بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند، قبا نامند و آن معمولاً از پارچه‌ی نخی بسیار نازک دوخته می‌شود. رنگ آن بر حسب تمایل اشخاص قرمز، زرد، یا رنگ‌های دیگر است و چنان صاف دوخته شده که گویی از اطلس است. این نیم‌تنه از پارچه‌ی نخی کرک‌دار و پیکه دوخته می‌شود و تا نیمه‌ی ساق پا می‌آید، یقه‌ی آن باز و هلالی است، طرف راست آن درست روی شکم می‌افتد و در زیر بغل چپ، با بندهایی بسته می‌شود، طرف چپ لباس روی آن می‌افتد و به وسیله‌ی چهار بند در طرف راست بسته می‌شود، اما یکی از این بندها هرگز بسته نمی‌شود بلکه روی بندهای دیگر آویزان است. قبا تا روی کمر بسیار تنگ است، از این جهت به بدن قالب می‌شود و شکم آنها را کاملاً پوشیده و فشرده نگه می‌دارد و از کمر به پایین متدرجاً گشاد می‌شود، به طوری که نمای آن از پایین به شکل زنگ‌گرد، درمی‌آید و چون دامن لباس پنبه‌دوزی شده گرد و محکم قرار می‌گیرد، چنان چه گویی یک حلقه‌ی آهنین آن را استوار نگه می‌دارد.

آستین‌های آن کاملاً چسبان و قالب بازوان است ولی بسیار دراز می‌باشد و به همین علت آنها را چین می‌دهند که از مچ دست نگذرد.

بسیاری از مردم، این آستین‌ها را مچ‌بسته و بدون تکمه می‌پوشند ولی کسانی که می‌خواهند آسوده‌تر باشند به مچ آنها تکمه می‌دوزند. در حال حاضر بسیاری از ایرانیان و ارمنیان از این آسودگی، که از فرنگی‌ها آموخته‌اند برخوردارند و به این ترتیب سر آستین را محکم می‌بندند و مانع دخول باد می‌گردند. جنس این قباها معمولاً از پارچه‌ی ساده است، اما قبای رجال عالی رتبه از اطلس یا پارچه‌ی «زربافته» که زری ایران است دوخته شده است. در تابستان اغلب مردم قبا را از پارچه‌ی بدون کرک می‌دوزند... برای بستن بندهای قبا همیشه باید از یک خدمتکار کمک گرفت و علیهذا اغلب مردم ناچار فقط یکی از بندها را می‌بندند و باقی را آویزان می‌گذارند. به محض رسیدن به خانه، به رعایت نظافت، قبا را بیرون می‌آورند. آنان هر روز قبای دیگری می‌پوشند، چنان که وقتی بعد از شش ماه دوباره همان قبای سابق را می‌پوشند، مردم تصور می‌کنند قبای نو است. زیرا به خاطر ندارند که تا آن زمان آن را دیده باشند. ارزش یک مرد را از نظافت و لباسش معین می‌کنند.^۱

در زمستان پوستین و یا عبایی که با پوست‌های گران‌قیمتی آستر می‌شد، پوشیده می‌شد. کسی که می‌خواست برای کار، آزاد و راحت باشد، عبایی بدون آستین می‌پوشید و یا آستین عبا باز بود و دست‌ها برای کار کردن از سوراخ آستین بیرون می‌آمد.^۲

ایرانیان این زمان، مانند همه‌ی دوره‌های گذشته‌ی خود، زینت آلات را دوست می‌داشتند و تا جایی که می‌توانستند خود را می‌آراستند. بر انگستان، انگشتری‌های متعددی داشتند و از گردن خود زنجیری زرین یا سیمین می‌آویختند. گاهی بر این زنجیرها مهر و یا نشان و یا ساعت و

۱. ر.پ.آ. دزی: فرهنگ البسه‌ی مسلمانان، ترجمه‌ی حسین‌علی هروی، تهران، ۱۳۴۵.
چون نگارنده ترجمه‌ی آلمانی سفرنامه‌ی تونو را در دست داشتم و مترجم آلمانی سفرنامه‌ی تونو را به تلخیص ترجمه کرده است، بهتر آن دیدم که شرح مربوط به قبا را از کتاب «دزی» (ص ۳۳۹ تا ۳۴۰) که کامل‌تر بود بیاورم.
۲. اولیویه، ص ۲۲۰.

دیگر چیزهای گران بها آویخته می شد. گاهی سکه‌هایی برای زینت به کار می رفت و کمربندها و نشان‌ها به سنگ‌های قیمتی مرصع بودند. ثروتمندان و مردان بزرگ، بازوبندهای مرصع زرین و سیمین می بستند. همچنین علاقه‌ی زیادی به اسلحه ابراز می شد. کاردها، دشنه‌ها و شمشیرهای گران قیمتی ساخته می شد که بین توانگران مشتری فراوان داشت. در حالی که یک شمشیر خوب شیرازی نزدیک به چهارصد دینار می ارزید^۱، یک شمشیر فوق العاده خوب و صیقل داده‌ی خراسانی هزار تومان قیمت داشت.^۲ گاهی غلاف این شمشیرها قیمتی تر از خود آنها بود، زیرا با طلا و نقره روکشی شده و مرصع به الماس و سنگ‌های قیمتی بود.^۳

هر ایرانی، حتی نوجوان و برده، ریش داشت تا کسی او را خواجه نپندارد! سیاه‌ترین و انبوه‌ترین ریش بهترین آن بود. همه جا فقط ریش سیاه به چشم می خورد. زیرا آنان که ریش قهوه‌ای رنگ داشتند نیز ریش خود را سیاه می کردند، تا زن‌ها خوششان بیاید. زن‌ها ریش‌های بور را نمی پسندیدند! هرکس که ریش کم پشت داشت، با مرهم و دوا و درمان، می کوشید تا ریش خود را، کمی هم که شده پرپشت کند. در نگهداری ریش دقت زیادی به کار می رفت. ریش در روز چندین مرتبه شسته و شانه می شد و هرکس شانه و آینه‌ای کوچک همراه داشت. ریش تا رستنگاه موی سر می رسید. موی گونه‌ها و سر، در هفته دو تا سه بار زده می شد. بعضی‌ها می گذاشتند تا یک دسته مو بر فرق سرشان بلند شود. مردهای جوان، از نظر زیبایی، در دو طرف سر، در محل رستنگاه مو، زلفشان را به صورت حلقه درمی آوردند. در میان مردم طبقات پایین،

۱. وارینگ، ص ۴۷.

۲. فریه، ص ۲۰۴.

۳. اولیویه، ص ۲۲۵.

موهای روی گوش این قدر بلند می شد که با ریش مخلوط می گردید.^۱ با در نظر گرفتن این موضوع که زن ها در این دوره خود را به مردها نشان نمی دادند، باز هم اطلاعات ما از لباس و آرایش زن ها چندان کم نیست:

خانم ها نیز مانند مردها شلوار می پوشیدند. هنوز هم در روستاها زن ها بیشتر شلوار می پوشند، اما شلوار خانم ها در سده ی دوازدهم هجری از کمر تا قوزک پا با پنبه پر می شد، آن چنان که شناختن فرم پا مشکل بود. خانم های متشخص و دولتمند شلوار گشادتری می پوشیدند و چنان فاصله ی بین شلوار و ران و ساق پا، با پنبه و یا شبیه به آن پر می شد که پاها به شکل گرز در می آمد! اگر جنس شلوار از پارچه های زربفت نبود، آن را بانوارهای مختلف حاشیه دوزی می کردند.

پیراهن خانم ها از کتان و پنبه و یا ابریشم بود. دامن پیراهن که خیلی بالاتر از زانو بود، جلویش باز بود. این نوع پیراهن هنوز هم در روستاهای ایران، مخصوصاً خراسان معمول است. این پیراهن با بندهای متعدد و یا دگمه های زرین و سیمین روی سینه ها بسته می شد. پستانها آزاد و آویزان بودند؛ هنوز بستن پستان بند معمول نبود. امروز هم در روستاها، زن ها از بستن پستان بند خودداری می کنند.

کمربندی که روی پیراهن بسته می شد از چرم یا پارچه ی معمولی و یا از ابریشم بود و معمولاً مليله دوزی می شد. کمر بند زنان ثروتمند، در قسمت جلو با یک سگک زرین و یا سیمین جواهر نشان بسته می شد. به جای کمر بند، گاهی شال پنبه ای و یا ابریشمی مورد استفاده قرار می گرفت.

زلف ها بافته شده و از دو طرف بر شانه ها می افتاد. روی پیشانی موها فیچی می شد و بر پیشانی می ریخت.

۱. اولیویه، ص ۲۲۸ به بعد / هنوی، ص ۲۲۷.

زن‌ها عرقچین کوچکی که با سنگ‌های قیمتی و یا سکه‌های مختلف زینت داده می‌شد، بر سر می‌گذاشتند. گاهی به جای عرقچین، شال ظریف و کوچکی بر سر می‌بستند، که به شکل‌های مختلف به پشت و روی شانه‌ها می‌افتاد، و گاهی این شال به دور گردن پیچیده می‌شد و یا روی فرق سر، به صورت گلی بسته می‌شد.

چون چشم‌های بزرگ و سیاه خیلی موردپسند مردها بود، خاتم‌ها بر چشم‌ها و ابروهایشان سرمه می‌کشیدند.^۱

زن‌ها آن‌قدر جواهر و سکه از سر و روی خود آویزان می‌کردند که تقریباً سرشان پنهان می‌شد. سر و گردن را با سنجاق و گل زینت می‌دادند و بر گردن، گردن‌بندهایی از مروارید و جواهر گران‌قیمت می‌آویختند. علاوه بر گوشواره‌های بزرگی که بر گوش آویخته می‌شد، بعضی‌ها حلقه‌ای زرین به بینی خود می‌زدند.^۲ از کثرت انگشتری، در انگشت‌ها جای خالی به چشم نمی‌خورد و بازوان و ران‌ها و ساق‌ها با جواهرات و سکه‌ها آراسته می‌شد. گاهی حتی لباس‌ها جواهر نشان بود.^۳

وقتی که خانم‌ها بیرون می‌رفتند، خودشان را به چادری از پنبه‌ی لطیف (ململ) می‌پیچیدند و بر صورتشان پارچه‌ای نقاب مانند داشتند که در آن دو سوراخ برای دیدن تعبیه شده بود.^۴

درباره‌ی لباس سپاهیان ایران در این دوره اطلاعات ما بسیار ناچیز است. آنچه مسلم است نظامیان اونیفورم نظامی نداشتند. اما به نظر می‌آید، مخصوصاً بین افسران و سرداران از نظر لباس شباهت‌هایی بوده باشد. کارستن نیور که در سال ۱۷۶۵، در آغاز کار زندیه، به ایران آمده است، اطلاعات ناچیزی درباره‌ی کفش افسران به دست می‌دهد، که به

۱. اولیویه، ص ۲۲۰. ۲. هنری، ص ۲۳۰.

۳. فریه، ص ۲۴۸ / اولیویه، ص ۲۲۶ / فرانکلین، ص ۱۶۲.

۴. نیور، ص ۱۷۷ / اولیویه، ص ۲۲۱ / فریه، ص ۲۴۷.

آن اشاره شد.

همچنین می‌دانیم که در زمان کریم خان زند کسانی به نام «ریکا» (شاید پلیس انتظامی) کلاه متحدالشکل به سر داشته‌اند. ریکایان که مسئول نظافت و نظم پایتخت زندیه، شیراز، بودند بر سر کلاهی داشتند که ریشه‌های پشمین داشت^۱، و بر دست چوبدستی می‌گرفتند. به گمان قوی کریم خان زند گروه ریکایان را به تقلید از صفوی‌ها تشکیل داده بود. انگلبرت کمپفر، که در سال‌های بین ۱۶۸۴ و ۱۶۸۵ در ایران بود، ریکایان را «راه باز کن» می‌نامد و می‌نویسد که اینان پیشاپیش شاه حرکت می‌کردند و با تبرهایشان شاخه‌های اطراف راه را، در صورتی که مزاحم بود، می‌زدند.^۲ تذکرةالملوک ریکایان را شعبه‌ای می‌داند از تفنگداران.^۳ آدم الثاریوس، سیاح آلمانی دوره‌ی صفوی، می‌نویسد که ریکایان چیزی شبیه به بیل به دست داشتند و جزء گارد مخصوص شاه بودند.^۴ کریم خان از این ریکایان در لشکرکشی‌های خود نیز همراه می‌برد که شاید مانند افراد گارد همیشه در حضور بودند. وقتی که او بر مصطفی خان، یکی از مخالفان خود پیروز شد به او گفت: «چون از حلیه‌ی عقل عاری و لایق سرداری نیستی لازم و صلاح در آن است که ترا در سلک ریکایان منظم گردانیده تلافی مافات نمایم. پس یکی از ریکایان حاضر را پیش طلبیده امر فرمود که کلاه خود را بر سر مصطفی خان بگذارد و چوب ریکایی به دست او بدهد. ریکای مذکور حسب الحکم عمل نمود. قریب دو ساعت مصطفی خان در سلک ریکایان در حضور کریم خان چوب ریکایی در دست گرفته، ایستاده بود.»^۵

۱. فارسنامه‌ی / ناصری، ج ۱، ص ۲۱۹. Vullers: Lexicon Persico - Latinum, II, 98.

۲. کمپفر، ص ۱۸۸. ۳. مینورسکی، تذکرةالملوک، ص ۱۱۸.

۴. الثاریوس، ص ۴۶۱. ۵. مجمل ص ۲۶۹.

از آنچه نوشتیم چنین برمی‌آید که بر روی هم، جامه‌ی ایرانیان در سده‌ی دوازدهم هجری نیز مثل گذشته، پرکار بوده و مایه‌های سنتی ملی داشته است و همگان به‌ویژه زنان گرایشی زیاد به آراستن جامه‌ی خود داشته‌اند. چون سرچشمه‌ی آگاهی‌های ما از جامه‌ها و آرایش‌های مردم این زمان بیشتر از گزارش بیگانگان می‌باشد و اینان نظر به اینکه بیشتر با مردم ثروتمند رفت و آمد می‌کرده‌اند، مخصوصاً آنجا که سخن از جامه و آرایش بانوان است، از بهترین جامگان گزارش داده‌اند، یادآور می‌شویم که جامه‌ی مردم عامی نیز، اگر هم از نظر پارچه و دوخت خوب نبود، کم‌ویش از نظر شکل همان بوده است که مردم ثروتمند داشته‌اند. مثلاً اگر زر و سیم برای آراستن جامه‌ی بانوان به کار نمی‌رفت، دست‌کم از سکه‌های ارزان‌قیمت استفاده می‌شد. امروز هم در روستاهای ایران بسیاری از زنان کم‌بضاعتی که علی‌رغم فقر مالی خانواده‌ی خود، سکه‌های فراوانی بر لباس خود آویخته‌اند، به‌طور کلی نظر ما درباره‌ی لباس ایرانیان، پس از بررسی بسیاری از منابع موجود، همان است که سیاح انگلیسی هنوی که در زمان نادرشاه افشار به ایران آمده بود می‌نویسد: «هیچ‌کس نباید در شهرتی که ایرانیان در نظافت و دقت در لباس پوشیدن، در خانه و خارج از خانه دارند، تردید کند. حتی در تن مردم فقیر لباس پاره و یا کم‌ارزش به چشم نمی‌خورد.»^۱

در پایان این نوشته بی‌جانست که گزارش دو نویسنده‌ی انگلیسی و ایرانی درباره‌ی لباس شخص اول مملکت نیز آورده شود. گزارش اول از هنوی است درباره‌ی لباس نادرشاه افشار:

«لباس او قابل ملاحظه نبود، ظاهراً فکر او برتر از جاه و جلال ظاهری

۱. چون هنگام تألیف این قسمت، اصل کتاب هنوی در دسترس نبود از ترجمه‌ی آلمانی آن استفاده شد:

و تجمل بود. بیشتر به جواهر گران‌بهایی که تاجش را آراسته کرده بود می‌نازید، و عمامه‌ی خود را نیز با آن مزین ساخته بود. غالباً دیده می‌شد که فیروزه‌ی درشتی در دست دارد و در چادر با آن سرگرم است. می‌گویند که همیشه جوشنی زیر لباس می‌پوشید، و این موضوع هم بعید نیست، زیرا وی از خشم مردم علیه خود آگاهی داشت. اما تظاهر می‌کرد که جامه‌ی زیادی دربر ندارد، و به سربازان نیز می‌گفت که از او پیروی کنند.^۱

و گزارش دوم از میرزا حسن حسینی فسایی است در تاریخ فارسنامه‌ی ناصری درباره‌ی لباس کریم خان زند:

«... و نواب معزی‌الیه مادام زندگانی تکلفی در لباس نفرمود. قبای تابستانی‌اش چیت ناصرخانی که در بروجرد بر روی کرباس به عمل می‌آوردند بود و لباس زمستانه‌اش اطلس قطنی و قدک اصفهانی. عبایی بر روی قبا می‌پوشید و شال ترمه‌ی زردی را عمامه و دیگری را شال کمر می‌نمود و گاهی از درجه‌ی کهنگی به اندراس می‌رسید. مادام زندگانی استعمال جیقه و جواهر نمود و در هر ماه یک‌بار به حمام می‌رفت و لباس سر تا پا را تبدیل می‌نمود و در بیست و نه روز دیگر نه تغییر لباس می‌داد و نه به حمام می‌رفت.»^۲

کشاورزی و تغذیه

اگر هم با مرگ شاه عباس دوم /، در سال ۱۰۷۷ هجری، آن نیروی توانایی که فراگشت جنبه‌های گوناگون کشور ما را به‌تندی آورده بود و یکی از ویژگی‌های دودمان صفوی بود، کاستی گرفت، باز تا شورش

۱. هنوی: زندگی نادرشاه، ترجمه‌ی دکتر اسماعیل دولتشاهی، تهران ۱۳۴۶، ص ۳۲۲.

۲. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۱۹.

افغان‌ها زندگی طبقات مختلف مردم تا حدی روال منطقی داشت. اما با شکست صفویه از افغان‌ها به یک‌بار چرخ‌های زندگی از گردش خود باز ایستاد و بی‌رنگی و آشفتگی جایگزین هر نوع جنبش و سازندگی گردید. و باز هم فراتر از آن، در زمان نادرشاه افشار (۱۱۶۰-۱۱۴۸)، با گرفتاری‌های گوناگون سیاسی که او داشت، از بیخ‌همه‌ی عوامل نیروبخش و هستی‌ساز به تباهی و نیستی کشانده شد. از آن جمله، کشاورزی ایران به خاطر همیشه در جنگ بودن مردان کشاورز و همیشه میدان کارزار بودن مزارع، و همیشه خرگاه بودن باغ‌ها و بستان‌ها به نابسامانی‌های پرعقوبتی گرفتار آمد. دامداری و دامپروری نیز به سبب کوچانیدن و دربه در کردن عشایر و قبایل به دست حکومت مرکزی، آسیبی فراوان دید.

در سده‌ی دوازدهم هجری نیز کشاورزی به شیوه‌ی کهن باستانی، به طریق آبیاری مصنوعی و دیمی بود. در حقیقت بزرگ‌ترین مسئله‌ی حیاتی ایرانیان، از آغاز کوچ تاریخی شان به فلات ایران، مسئله‌ی آبیاری بوده است.^۱

ایرانیان با روش هنرمندانه‌ای که برای به دست آوردن آب داشتند و دارند، همیشه با مشکل کمبود آب مبارزه کرده‌اند. ما حتی امروز با برخورداری از پیشرفت‌های جهان صنعتی، باز هم نمی‌توانیم از این ابتکار ارجمند پدرانمان، یعنی حفر قنات، بی‌نیاز باشیم. از دیرباز، هزاران کیلومتر قنات، مانند شاه‌رگ‌های یک موجود زنده، به فلات ایران زندگی می‌بخشند: کنار دهانه‌ی قنات که معمولاً در دهکده‌ها و مراکز جمعیت قرار دارد، استخر بزرگی برای ذخیره‌ی آب ساخته می‌شود. آب از این استخر به کوی‌های مختلف و در تابستان به مزرعه‌های اطراف، با ترتیبی خاص هدایت می‌شود.

1. W. Hinz, *Persiens Grooskönige und Satrapen*, 144f

تقریباً همه‌ی سیاحانی که از ایران دیدن کرده‌اند، شگفت‌زده به بررسی و مطالعه در ساختمان قنات‌ها پرداخته‌اند. نحوه‌ی عمل تقریباً همیشه یکسان بوده است. گویی این اختراع بزرگ، هزاران سال پیش به حد تکامل خود رسیده است. پس از حفر قنات، که می‌بایستی با حساب دقیق شیب زمین انجام می‌گرفت، اگر دهانه‌ی آب پایین‌تر از سطح دهکده بود و یا موقعیت طوری بود که نمی‌شد آب را در استخر ذخیره کرد و به شیوه‌ی یاد شده از آن استفاده کرد، ناگزیر آب قنات به وسیله‌ی چرخ چاه بیرون کشیده می‌شد. برای این منظور از سطلی چرمین استفاده می‌شد، که تقریباً هشت لیتر ظرفیت داشت. اگر سطح آب از سطح زمین چندان پایین نبود، چرخ چاه با دست گردانده می‌شد، در غیر این صورت از چهارپایانی مانند گاو، اسب و الاغ استفاده می‌شد. هر وقت آب بیرون کشیده شده آن‌قدر نبود که تشکیل جویی را بدهد، آن وقت جلوی آب بسته می‌شد، تا آب کمی روی هم انباشته شود و بدین ترتیب تقسیم آن آسان‌تر گردد.

شخصی که ملقب به میراب بود، بر قنات‌ها، جوی‌ها، استخرها و بندهای یک یا چند آبادی نظارت می‌کرد.

اگر بر سر تقسیم آب اختلافی پیش می‌آمد، میراب حق داشت برای حل اختلاف قضاوت بکند. البته تصمیمی را که او می‌گرفت، پیش از اجرا می‌بایستی ابتدا از طرف کلانتر مربوط تأیید می‌شد.^۱

به کمک قنات‌ها و آبیاری مصنوعی، که امروز هم بدون آن زراعت در ایران تقریباً غیرممکن می‌گردد، کشاورزان و باغداران قادر بودند که بیشتر فراورده‌های کشاورزی را به حد وفور به عمل آورند.^۲

مهم‌ترین و معمولی‌ترین فراورده‌ی کشاورزی، گندم، برنج و جو

۱. تذکره‌الملوک، ص ۸۳ و ۱۵۰ / کمپفر، ص ۸۴.

۲. اولیویه، ص ۲۶۲ به بعد.

بود. جو معمولاً برای تغذیه‌ی اسب و سایر چهارپایان به کار می‌رفت. برنج مانند امروز، یکی از غذاهای اصلی مردم بود. گندم در آسیاب‌های آبی آرد می‌شد.

در صورتی که آب کافی برای گرداندن آسیاب در دسترس نبود، از چهارپایان استفاده می‌شد. غیر از این آسیاب‌های عمومی، تقریباً در تمام خانه‌ها آسیاب دستی یافت می‌شد. همچنین هر خانواده تنوری داشت که نان روزانه را در آن می‌پخت؛ به خاطر کمبود چوب برای آتش تنور، از گاه یا پهن نواله شده‌ی خشک استفاده می‌شد.^۱ نان بیشتر تافتون بود که از زمان‌های باستان در ایران معمول است.^۲ البته نانواپی عمومی نیز به تعداد بسیار کمی یافت می‌شد.^۳ همه‌ی میوه‌هایی که امروز در ایران موجود است، در کلیه‌ی نواحی مملکت به عمل می‌آمد.^۴ توت خیلی فراوان بود. به درخت توت نه تنها به خاطر میوه‌اش، بلکه به خاطر پرورش ابریشم نیز توجه زیادی می‌شد.

میوه‌ی درخت توت، تر یا خشک، با میل خورده می‌شد و علاوه بر این از آن نوعی شیره درست می‌کردند که مخصوصاً در زمستان خورش مردم ندارد بود.^۵ اما بیشتر از این، به خاطر پرورش کرم ابریشم، به درخت توت توجه زیادی می‌گردید. انگور به انواع مختلف تقریباً در تمام نواحی کشور به مقدار زیادی به عمل می‌آمد.^۶ انگور در تابستان و پاییز برای طبقه‌ی سوم که اکثریت قابل توجه را تشکیل می‌داد حکم خورش داشت. همچنین شیره‌ی انگور به مقدار زیادی مصرف می‌شد.^۷ در

۱. اولیویه، ص ۲۴۱ به بعد.

2. Hinz: Persiens Grosskönige und Satrapen. 150

۳. اولیویه، ص ۲۴۲.

۴. چون از انواع میوه‌ها در منابع مختلف به‌طور پراکنده یاد شده بود، از ذکر منابع خودداری شد. ۵. اولیویه، ص ۲۸۵.

۶. نیبور می‌نویسد: «بیست انگور مختلف را برایم اسم بردند» (ص ۱۶۹). و نگاه کنید به رستم‌التواریخ، ص ۳۱۸.

۷. اولیویه، ص ۲۳۹.

شیراز و سایر نقاط جنوبی نوعی شکر نیز از شیرهی انگور تهیه می‌شد که برای شیرین کردن غذا و نوشیدنی‌های مختلف به کار می‌رفت.^۱ از انگور مخصوصاً در شیراز، شراب خوبی انداخته می‌شد که در تمام ایران و مشرق‌زمین و به خصوص هندوستان زبانزد بود. در جلفای اصفهان شراب سفید نسبتاً خوبی تهیه می‌شد. به قانون منع آشامیدن شراب، اقلماً تا سفر به عتبات، چندان توجهی نمی‌شد. اندازه در آشامیدن شراب و یا نوشابه‌ی الکلی دیگر نگه داشته نمی‌شد. آدمی لذت می‌برد از اینکه این قدر بخورد که کاملاً مست و بی‌خبر شود.^۲

یکی دیگر از فراورده‌های انگور، مثل امروز کشمش بود. هر ساله مقدار قابل توجهی انگور در آفتاب خشکانده می‌شد. کشمش یکی از کالاهای صادراتی ایران بود.^۳

خشخاش تقریباً در تمام مملکت کاشته می‌شد و مصرف تریاک خیلی زیاد بود. دولتمندان کمتر تریاک را به شکل خالص مصرف می‌کردند، بلکه آن را با ادویه‌ی خوش طعم و عطر می‌آمیختند، تا مکیف‌تر و لذت‌بخش‌تر شود. در قهوه‌خانه‌ها تریاک آمیخته به دست می‌آمد. همچنین از تریاک نوعی شربت بسیار قوی و کیف‌آوری تهیه می‌شد.^۴

تباکو در تمام کشور به عمل می‌آمد. تباکوی شیراز شهرت به خصوصی داشت. برای مردم عامی از تمام قسمت‌های یک شاخه تباکو استفاده می‌شد که بسیار تند بود.^۵

در مزارع مازندران نیشکر به عمل می‌آمد.^۶ معلوم نیست که آیا در سایر نقاط ایران نیشکر به عمل می‌آمد یا نه؟ تا آنجا که نگارنده توانایی

۱. همان کتاب، ص ۳۳۹ به بعد.

۲. فریه، ص ۲۵۲ / فرانکلین، ص ۱۷۵ به بعد.

۳. اولیویه، ص ۲۳۹ / فرانکلین، ص ۱۷۵ به بعد.

۴. اولیویه، ص ۲۳۹.

۵. اولیویه، ص ۲۳۲.

۶. هنوی، ص ۱۹۳ به بعد.

کاوش داشت برای عصر زندیه مدرکی به دست نیامد. مانند پرورش کرم ابریشم به پنبه کاری توجه زیادی می شد. پنبه ای که به دست می آمد نه تنها احتیاجات داخلی را رفع می کرد، بلکه مقدار قابل توجهی از آن به خارج صادر می شد.^۱ از میوه ی درخت بنه روغن نباتی خوبی تهیه می شد.^۲ تهیه و مصرف این روغن باید سابقه ی طولانی داشته باشد زیرا در کتاب «آنا بازیس» به مصرف این روغن در ایران، اشاره شده است.^۳

ماهگیری مثل امروز در دریای خزر و خلیج فارس و همچنین رودخانه های داخلی رواج داشت. ماهی قزل آلا طرفدار زیادی داشت. گوشت پرندگان نیز با میل خورده می شد.^۴

دامداری که بیشتر از همه عشایر به آن اشتغال داشتند عبارت بود از نگهداری گاو، گوسفند، بز، اسب، خر و شتر. گوشت گاو نسبتاً مصرفش کمتر از سایر گوشت ها بود.^۵ به تربیت اسب توجه مخصوصی می شد^۶ و به طوری که در بخش «آداب و سنن» می بینیم نگهداری اسب یکی از نشانه های تشخیص بود. غذای ایرانی ها در مجموع خیلی ساده بود.

«برای خوشبخت بودن باید نان از یزد، میوه از آذربایجان، شراب از شیراز و یک زن از گرجستان داشت.»^۷ این ضرب المثل ضمن اینکه نماینده ی قناعت ایرانی می باشد نشان دهنده ی سلیقه ی خوب او نیز هست. حتی امروز در مناطق مرکزی ایران این ضرب المثل، با مختصر تغییری وجود دارد: «هرکس می خواهد عالی و خوش زندگی بکند

۱. اولیویه، ص ۲۸۰ تا ۲۸۴. ۲. اولیویه، ص ۱۵.

3. Xenophon: Der Zug der Zehntausend, 219

۴. هابلیتزل، ص ۲۴ و ۷۵ و ۱۸ به بعد.

۵. فرانکلین، ص ۱۴۵. ۶. اولیویه، ص ۲۸۵.

۷. فرانکلین، ص ۱۴۵.

احتیاج به نان یزدخواست و شراب شیراز و یک زن یزدی دارد.^۱ متأسفانه من هر دو شکل این ضرب‌المثل را از دو منبع خارجی دارم و نمی‌دانم که با ترجمه‌ی آن چقدر از صورت حقیقی آن منحرف شده‌ام. همان‌طور که گفته شد غذای مردم این دوره بسیار ساده بود و جالب توجه است که فرق چندانی میان تغذیه این دوره و زمان باستان پیدا نمی‌کنیم.

صبحانه عبارت بود از نان و انگور یا میوه‌ی دیگری به مقتضای فصل و کمی پنیر بز یا گوسفند.^۲ همراه صبحانه فنجانی قهوه‌ی پررنگ بدون شیر و شکر نیز نوشیده می‌شد. جای به ترتیبی که امروز می‌خوریم وجود نداشت. به همین دلیل امروز در ایران به «چایخانه»، «قهوه‌خانه» می‌گویند. بعد از صبحانه چتی یا قلیان کشیده می‌شد. ناهار عبارت بود از غذای سرد مانند ماست، پنیر، نان و میوه‌ی فصل. بعد از نهار دو سه ساعت می‌خوابیدند.^۳ مهم‌ترین وعده‌ی غذا از آن شام بود که پس از غروب آفتاب صرف می‌شد. با برنج که گاهی با چاشنی‌های مختلف تهیه می‌شد، گوشت بره یا بز، خورش‌های مختلف تهیه شده از گوشت کوبیده، گوشت گاو و گوشت مرغ خورده می‌شد.

گوشت به انواع مختلف، پخته یا سرخ می‌شد. کباب گوشت گوسفند بیشتر از هر چیزی معمول بود. علاوه بر این با برنج انواع سبزیجات به صورت پخته یا سرخ کرده خورده می‌شد که بیشتر معمول مردم عامی بود.^۴ پیش از غذا و پس از آن دست‌ها شسته می‌شد. آنها که توانایی مالی داشتند برای این منظور از وجود خدمتکار استفاده می‌کردند که با آفتابه لگن سر سفره می‌آمد. چون قاشق و چنگال وجود نداشت غذا را

۱. فریه، ص ۲۳۲ / ۵۶. Redard: Persien.

2. Hinz: Persiens Grosskönige und Satrapen, 146

۴. اولیویه، ص ۲۴۳ تا ۲۴۶.

۳. فرانکلین، ص ۱۸۷ به بعد.

با دست می خوردند. البته تکه‌ای نان برای گرفتن لقمه‌ای غذا کمک خوبی بود، مخصوصاً که نان تافتون خیلی برای این منظور مناسب است. اغلب بلافاصله پس از شام می خوابیدند. اما گاهی هم تمام اعضای خانواده دایره وار دور هم می نشستند و افسانه‌های شیرین نقل می کردند و حکایت می آوردند و شعر می خواندند.^۱

نوشیدنی عبارت بود از آب و انواع شربت‌ها که همراه غذا و سایر اوقات نوشیده می شد. شربت‌های مختلف از سرکه و به‌لیمو و شیرهی میوه‌های مختلف و آب‌لیمو قبلاً تهیه می شد.^۲ از دارچین و شکر و آب نیز شربت ساده‌ای درست می شد. در همه‌ی شربت‌ها گلاب ریخته می شد. از عرق پید و سایر چیزهای معطر مانند دارچین و میخک نیز اغلب استفاده می شد.^۳

یخ با میل زیادی می خوردند. گاهی مثل یک تکه نبات آن را به دهان می گرفتند و می مکیدند.

همچنین نوشابه‌های خود را با یخ سرد می کردند. همه جا یخچال به چشم می خورد. این یخچال‌ها تابستان‌ها یخی را که در زمستان تهیه می شد، به بهای خیلی کمی در دسترس مردم قرار می دادند.^۴ نوشیدنی گرم عبارت بود از قهوه‌ی بسیار پررنگ و نوعی چای که در کرانه‌های دریای مازندران به عمل می آمد.^۵

قهوه از خارج وارد می شد. شراب را همراه غذا می نوشیدند. فرانکلین سیاح انگلیسی که در زمان جعفرخان زند به ایران آمده است، می نویسد: «بعضی‌ها شراب را علنی و تقریباً همه آن را پنهانی می خوردند.»^۶

۱. فرانکلین، ص ۱۸۷ تا ۱۹۰.

۲. فریه، ص ۲۲۰.

۳. اولیویه، ص ۲۱.

۴. اولیویه، ص ۸۴.

۵. لرشه، ص ۳۵۴.

۶. فرانکلین، ص ۱۷۵ به بعد.

در تهیه‌ی شیرینی از آرد برنج و گندم، تخم مرغ، عسل، بادام، پسته، کنجد و شیره، هنر زیادی به خرج می‌رفت. همچنین با خوابانیدن انواع میوه‌ها در شکر تنقلات خوشمزه‌ای تهیه می‌کردند.^۱ مانند عهد باستان همراه غذا و هنگام گپ زدن، آجیل از قبیل گردو، بادام، پسته و کشمش و همچنین شیرینی خورده می‌شد.^۲ همراه داشتن و خوردن این نوع تنقلات، حتی موقع سفر نیز خیلی معمول بود. در شهرها و حتی در اردوگاه‌های نظامی همه نوع آجیل و شیرینی به فروش می‌رسید.^۳

معماری:

خانه، آرایش منزل، وسایل منزل

درباره‌ی شیوه‌ی معماری ایرانیان باستان پروفیسور والتر هینتز می‌نویسد: «بناهای ایرانی‌های پیش از اسلام نمی‌بایستی با بناهای روستایی ایران امروز چندان فرقی داشته باشد. یکی از مصالح ساختمانی از زمان‌های بسیار قدیم خشت بود که گلش آمیخته به گاه بود تا استقامت بیشتری داشته باشد. از آجر پخته به علت کمی سوخت، فقط ثروتمندان می‌توانستند استفاده بکنند. سقف مسطح ساختمان‌ها، عبارت بود از تیرهای چوبی که بر رویش حصیر کشیده می‌شد و روی حصیر یک ورقه گل به کار می‌رفت. هرگاه برف می‌بارید، می‌بایستی فوراً انداخته شود.»^۴

بررسی همه‌ی منابع ایرانی قابل دسترس قرن هیجدهم و همچنین مطالعه‌ی گزارش سیاحان اروپایی این قرن، که در سفرنامه‌های خود درباره‌ی ایران نوشته‌اند، حاکی از ادامه‌ی روش بالا در امر ساختمان

۱. اولیویه، ص ۲۴۵.

2. Hinz: Persiens Grosskönige und Satrapen, 150

۳. لرشه، ص ۳۱۹ به بعد.

4. Hinz: Persiens Grosskönige und Satrapen, 155

است تا عصر ما.^۱

چون چوب کمیاب و خیلی گران بود، خیلی از سقف‌ها به صورت گنبد پهن آجری ساخته می‌شد. در مناطق مرطوب، مثلاً در مازندران و گیلان، سقف‌ها با سفال برنج، و دیوارها با آجر پوشانده می‌شد. در تمامی ساختمان‌ها چوب به کار می‌رفت نه آهن و نه چیز محکم دیگری. خانه‌ها تقریباً هیچ وقت بیشتر از دو طبقه نداشت. اما اغلب بالکون (بالاخانه) داشت و یا سقف طوری ساخته می‌شد که از آن به جای بالکن استفاده می‌شد، زیرا که (مثل امروز) سه تا پنج ماه سال را پست‌بام یا روی بالکن می‌خوابیدند.^۲

دیوارها از بیرون و داخل با یک ورقه‌ی ضخیم گل آهک یا گچ پوشیده می‌شد.^۳ در دیوارهای داخلی خانه‌ها، طاقچه‌ها و طاق‌هایی تعبیه می‌شد که لوازم روزانه‌ی منزل، از قبیل دیگ، پیاله، کاسه، بشقاب، کوزه، آینه و همچنین کتاب در آنها نهاده می‌شد. پنجره‌ها معمولاً کوچک بود. پنجره‌ی خانه‌های روستایی و یا مردم کم‌چیز شیشه نداشت و در زمستان با کاغذ بسته می‌شد. پنجره‌های خانه‌های ثروتمندان برعکس بزرگ بود و شیشه‌های رنگین داشت. در هر حال پنجره‌ها به طرف جنوب و توی حیاط گشوده می‌شد. خانه‌ها تقریباً هرگز در حاشیه‌ی خیابان ساخته نمی‌شد، بلکه داخل حیاط و آن هم طوری که کسی از پنجره‌ی خود پنجره‌ی همسایه‌ی خود را نمی‌توانست ببیند.^۴

معمولاً ساختمان‌ها بزرگ و جادار بود و با نقاشی تزیین می‌شد. وسایل خانه با سادگی در گوشه و کنار جای داشت و راحتی ساکنین برای دست یافتن سریع به وسایل منزل کاملاً رعایت می‌شد. اتاق‌ها نظر به

۱. فریه، ص ۲۳۳ / نیور، ص ۹۸ و ۱۰۲ و ۱۲۰ و ۱۶۹ / اولیویه، ص ۲۵ و ۲۵۵ / وارینگ، ص ۴۴ به بعد.

۲. اولیویه، ص ۲۵ و ۲۵۵ / لرشه، ص ۳۴۲ تا ۳۴۵. ۳. اولیویه، ص ۲۵۶.

۴. لرشه، ص ۳۴۵ به بعد / همچنین نگاه کنید به کمپفر، ص ۱۵۹.

استفاده‌ای که از آنها می‌شد، تقسیم‌بندی مخصوصی داشت. ساختمان‌ها از اتاق‌های متعدد، با بنایی ساده تشکیل می‌شد. در وسط ساختمان، اتاق پذیرایی قرار داشت که مهمان‌خانه و سلاملیک و یا دیوان‌خانه نامیده می‌شد. مهمان‌خانه به اندرون باز می‌شد که درخت‌کاری منظم، حوض و فواره داشت. هرکس استطاعتش را داشت اتاق‌هایی را به بانوان منزل اختصاص می‌داد. به این اتاق‌ها فقط مرد صاحب‌خانه می‌توانست رفت و آمد داشته باشد. اگر برای کسی امکان داشتن باغ وجود نداشت، اقلأً چندین درخت در حیاط منزل می‌کاشت. به خاطر کمبود آب به گلکاری کمتر توجه می‌شد. در منازل ثروتمندان عادتاً آب انبار یا چشمه‌ی آب و فواره وجود داشت که برودت مطبوعی به وجود می‌آورد. اما در همه‌ی خانه‌ها حوض یافت می‌شد، که در آن ماهی می‌انداختند.

تزیین خانه‌ها خیلی ساده بود، و این عبارت بود از زیلو یا حصیر، قالی و نمده که در اتاق‌های مسکون انداخته می‌شد. ثروتمندان زیر قالی‌های خود نمده کلفتی پهن می‌کردند. دور تا دور دیوارها نمده انداخته می‌شد و یا دیوان گذاشته می‌شد. روی تشک‌های نازک پشمی و یا پنبه‌ای می‌خوابیدند که روی قالی و یا دیوان قرار می‌گرفت. روزها رختخواب جمع شده و در گوشه‌ای روی هم انباشته می‌شد.^۱ مردم به ندرت از میز و نیمکت و سایر مصنوعات چوبی غربی اطلاع داشتند. کارستن نیبور ضمن تشریح شرفیابی‌اش به حضور صادق‌خان، برادر کریم‌خان زند، می‌نویسد: «این جا وسط سالن دو صندلی بود که ما پس از تعظیم غرایبی روی آن نشستیم.»^۲

۱. اولیویه، ص ۲۱۸ به بعد / فریه، ص ۲۵۵ و ۲۵۵ به بعد / نیبور، ص ۱۶۷.

۲. نیبور، ص ۱۱۵.

صفوی برای زبان فارسی اعتبار چندانی قایل نبودند.^۱ از این روی جای شگفتی نیست که هنر شاعری جای سستی خود را در دربار از دست داد. به خاطر از دست رفتن اعتبار سستی شعر در دربار، شعر ناگزیر به میان طبقات پایین اجتماع راه یافت و می‌بینیم که بیشتر شعرای این زمان از میان طبقات پایین برخاسته‌اند و بیشتر، حتی برای امرار معاش خود، شغلی داشته‌اند که عادتاً در شأن یک شاعر نبوده است.^۲ به خاطر این

صفوی، به خاطر پرداختن به تصوف مورد نکوهش قرار گرفتند. نگاه کنید به «نقد ادبی»، ص ۴۷۳.

۱. «زبان رایج دربار ایران ترکی است که زبان مادری سلسله‌ی صفویه است و این زبان با زبان مردم عادی مملکت تفاوت دارد. ترکی از دربار به خانه‌ی بزرگان و محترمین سیر سرایت کرد و سرانجام طوری شده است که کلیه‌ی کسانی که می‌خواهند مورد عنایت شاه قرار گیرند به این زبان تکلم می‌کنند. امروز کار به جایی رسیده که ندانستن زبان ترکی برای کسی که سرش به تنش می‌ارزد در حکم ننگی محسوب می‌شود.

زبان ترکی از تمام زبان‌های شرقی آسان‌تر است زیرا صرف کلمات و همچنین ساختمان دستوری آن سهل است و در زمینه‌های مربوط به هنر و علوم دارای اصطلاحات خاصی نیست و به‌طور کلی می‌توان آن را زبانی عقیم و بی‌ثمر شمرد. از طرف دیگر، وقاری که طرز کلام در زبان ترکی دارد و شکوهی که در طنین آن به گوش می‌خورد باعث شده که در دربار و قصر سلطنتی منحصرأ زبان محاوره باشد.

از طرف دیگر فارسی چندان طنین خوشی ندارد ولی در عوض زبانی است بسیار مشکل‌تر و آمیخته به لطف و ظرافت با مجموعه‌ای وسیع از لغات. این زبان می‌تواند با عاریت گرفتن لغات عربی کاستی‌های احتمالی خود را به بهترین وجه جبران کند. به این دلیل زبان فارسی برای شعر و شاعری و بحث درباره‌ی مطالب ظریف و هنری و همچنین بیان موضوعات دقیق و لطیف علمی و فلسفی فوق‌العاده شایستگی دارد. غنا و ظرافت فارسی باعث شده که از دیرباز در دربار سلاطین مغول در دهلی حتی اهلیت بیابد هر چند که شاه هند با شاه ایران خصومتی شدید دارد. در مقر امرای عرب و هندی تا رود گنگ و حتی تا سیام من به مردمی برخوردیم که بدون اشکال به زبان فارسی رفع احتیاج خود را می‌کردند. بدین ترتیب می‌بینم در خارج ایران آن چیز را که مورد تحقیر بزرگان کشور است گرامی می‌دارند و قدر می‌شناسند. «انگلبرت کمپفر: «در دربار شاهنشاه ایران»، ص ۱۶۷ تا ۱۶۸.

[این مطلب قبلاً در صفحه‌ی ۱۸ همین کتاب چاپ شده است. نظر به اهمیت موضوع در بخش «ادبیات» نیز از آن استفاده می‌شود.]

۲. نقد ادبی، ص ۴۷۵ به بعد.

تحول که دنیای شعر و شاعری به وجود آمد و به خاطر عدم توجهی که نسبت به شعرا معمول شد، جای تعجب نیست که شهرت دربار دست و دل باز دهلی، شعرای زیادی را به طرف خود جلب کرد. نتیجه اینکه سبک عراقی که نزدیک به دویست سال عمر داشت، جای خود را به سبک پیچیده و مصنوعی هندی داد.

پایان غم‌انگیز حکومت دودمان صفوی، که ایران را به سختی تکان داد، دوران جدیدی در ادبیات ایران به وجود آورد که اگر هم تازگی چندانی نداشت، سبب دگرگونی‌های زیادی در ادبیات شد که امروز نیز، زبانی که به آن می‌نویسیم و سخن می‌گوییم تحت تأثیر این دوره است. اگر هم نادرشاه جنگجو توجهی به ادبیات نداشت و زمان او هیچ حرکتی را در ادبیات سبب نشد، با غارت کتابخانه‌ی بزرگ دهلی و نقل این کتاب‌ها به ایران گامی غیرمستقیم برای ادبیات برداشت. این کتاب‌ها پس از قتل نادر به دست مردم افتاد. کتابخانه‌ی صفوی نیز که به دست افغان‌ها غارت شده بود، به طریقی دیگر به دست مردم افتاد و به این ترتیب کتاب‌های دو کتابخانه‌ی مهم در سراسر کشور پراکنده شد. رسیدن این کتاب‌ها به دست مردم از یک طرف و از طرف دیگر درهم آمیختگی اجتماعات مختلف به نحوی که قبلاً به آن اشاره کردیم، سبب شد که نوعی تحول در ادبیات ایران به وجود بیاید که از خیلی جهات می‌توان این تحول را با رنسانس در اروپا مقایسه کرد.^۱ البته این تحول تا ورود صنعت چاپ^۲ به ایران حرکتی بسیار کند داشت.

کریم‌خان خود نه از ادبیات چیزی می‌دانست و نه علاقه‌ای به آن

1. Rypka: *Iranische Literaturgeschichte*, 387 f. /

سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۲۶۵ به بعد.

۲. اولین چاپخانه در سال ۱۲۳۲ در تبریز دایر شد. نگاه کنید:

Rypka: *Iranische Literaturgeschichte*, 325 f / Brown: *The Press and Poetry of Modern Persia*, 7 / سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۴۲ به بعد.

داشت. اما محیط سیاسی سالمی که او به وجود آورد و در نتیجه‌ی امنیتی که پیدا شد «رنسانس» توانست اقلاب‌بی‌آنکه از طرفی تهدید شود، به رشد خود - اگر هم این رشد بسیار کند بود - ادامه دهد. عبدالرزاق دنبلی که خود از ادبای این زمان است می‌نویسد: در نتیجه‌ی حکومت کریم‌خان و آسایش و آرامشی که او فراهم کرد شعرا و نویسندگان از گوشه‌ی انزوا و فراموشی بیرون آمده و با ترتیب بزم‌ها و مجالس ادبی، دوباره به شعر فارسی رونق دادند و در اصفهان که غرق در فراوانی نعمت بود، هر شب بزرگان دانشمند با حضور خود در مجالس بزم ادبی شعرا، مجلس آنها را گرم کرده و باعث تشویق آنها می‌شدند.^۱

یکی از مشخصات بارز تحول جدید ادبی، روی برگرداندن از سبک هندی است که دو‌یست سال تمام تنها سبک شاعری و یا بهتر بگوییم لفاظی بود. با از بین رفتن سبک هندی، مجدداً سبک زیبای عراقی، سبک ساده‌ی استادان گذشته رونق و اوج گرفت.^۲ البته رابطه با هندوستان و ماوراءالنهر یکی دیگر از دلایل رونق مجدد سبک عراقی بود. این دوره‌ی بازگشت به سبک عراقی را برای اولین بار، استاد محمدتقی بهار بررسی کرده و آن را «بازگشت ادبی» نامیده است.^۳ این سبک پس از تغییراتی که در سال‌های انقلاب مشروطیت و سال‌های اول پس از انقلاب به خود راه داد، سبکی است که ما امروز به آن می‌نویسیم. جنبش ادبی از اصفهان شروع شد، که تازه از عواقب وحشتناک تقریباً پنجاه سال هرج و مرج و قتل و غارت، رهایی یافته بود. شعرایی که در رأس این جنبش قرار داشتند عبارت بودند از:

سید محمد شعله‌ی اصفهانی (متوفی ۱۱۶۰).

۱. سعید نفیسی: در مقدمه‌ی دیوان کامل عاشق اصفهانی، صفحه‌ی ۱۰ مقدمه به بعد.

۲. سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۲۵۵ به بعد / Rypka: Iranische Literaturgeschichte, 295.

۳. سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۳۱۶ به بعد.

- میر سید علی مشتاق اصفهانی (متوفی ۱۱۷۱).
- آقامحمد عاشق اصفهانی (متوفی ۱۱۸۱).
- سید احمد هاتف اصفهانی (متوفی ۱۱۹۸).
- ملاحسین رفیق اصفهانی (متوفی ۱۲۱۲).
- حاجی لطف علی بگ آذربگدلی (متوفی ۱۱۹۶).
- سید محمد علی حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳).
- حاجی سلیمان صباحی بیدگلی (متوفی ۱۲۰۷).
- علی قلیخان واله داغستانی (متوفی ۱۲۶۸).
- میرزا محمد صادق نامی اصفهانی (متوفی ۱۲۰۴).
- میرزا محمد جعفر صافی اصفهانی (متوفی ۱۲۱۹).
- آقاتقی صهبای قمی (متوفی ۱۱۹۱).
- میرزا عبدالباقی طیب اصفهانی (متوفی ۱۱۶۸).
- میرزا طیب طوفان هزار جریبی (متوفی ۱۱۹۰).
- درویش عبدالمجید طالقانی (متوفی ۱۱۸۵).
- میرزا جعفر راهب نائینی (؟).
- آقامحمد صادق تفرشی (؟).

بازرگانی

وقتی کریم خان روی کار آمد، به خاطر لشکرکشی‌های نادر و به خاطر هرج و مرجی که پس از قتل او به وجود آمده بود، امور بازرگانی و اقتصادی به شدت صدمه دیده بود. اقداماتی که کریم خان برای رونق مجدد بازار و بازرگانی به عمل آورد، کم‌کم مؤثر افتاد و امر دادوستد را دوباره بهبود بخشید.

کریم خان از ابتدای حکومت خود، به هر طریقی که برایش امکان داشت - مستقیم یا غیرمستقیم - پیشه‌وران و صنعتگران را تشویق کرد؛

مخصوصاً ارمنی‌ها را، با مالیات بسیار سبکی که برایشان در نظر گرفت، حمایت کرد.^۱

یکی از بزرگ‌ترین عوامل رونق مجدد بازار، امنیت چشمگیری بود که در نتیجه‌ی کوشش‌های مستمر کریم‌خان به وجود آمده بود که ما تا حدودی با این امنیت در بخش دادگستری آشنا خواهیم شد.

کریم‌خان برای بهبود تجارت خارجی دو قدم بسیار مؤثر برداشت: قدم اول، پایه‌ی امنیت داخلی، برقراری امنیت در خلیج فارس بود و واقعاً او برای ایجاد نظم در این شاهراه مهم دریایی ایران، از هیچ کوششی باز نایستاد و قدم دوم عقد قراردادهای بازرگانی مخصوصاً با انگلستان بود.

کریم‌خان به خوبی تشخیص داده بود که بنیه‌ی مالی مردم و در نتیجه دادوستد بسیار ضعیف است و طلا که آن موقع ارز مملکت بود، بسیار کمیاب است، از این روی اقداماتی معمول داشت، تا در معاملات خارجی طلای کمتری از کشور خارج شود.

کالاهای صادراتی مهم ایران در این زمان عبارت بود از:

ابریشم و پارچه‌های ابریشمی، پنبه، خشکبار، تریاک، آنقوزه‌ی همدانی و مواد دارویی دیگر. هندوستان از طریق کمپانی هند شرقی، از ایران مس و گوگرد و سایر مواد معدنی نیز می‌خرید. یکی از مشتریان خارجی شراب شیراز، هندوستان بود. روس‌ها از ایران انواع کالاهای هندی نیز از قبیل ململ بنگالی و کتان و جواهرات خریده و در بازارهای اروپایی می‌فروختند. ترک‌ها علاوه بر کالاهای نام برده در بالا، تنباکو، پشم، گلاب، نی لرستان و مخصوصاً اسب از ایران می‌خریدند. قیمت در حدود ۲,۰۰۰ اسبی که ایران سالیانه به ترکیه صادر می‌کرد ۶۰۰,۰۰۰ پیاستر (۲۳,۰۴۰ تومان) می‌شد. تمام مصرف نی امپراطوری عثمانی را

۱. فرانکلین ص ۳۰۷.

خوزستان تأمین می‌کرد.^۱

اهم واردات ایران از هندوستان عبارت بود از: پارچه‌های لطیف از قبیل ململ و پارچه‌های پشمی ریزباف، شکر لاهور، ادویه و کالای چینی، مخصوصاً ظروف چینی. از روسیه، چرم، پارچه‌های پنبه‌ای و قدک، پارچه‌های لطیف هلندی، مخمل و اطلس، پوست و گاهی آینه. واردات ایران از ترکیه بسیار کم و عبارت بود از: خرما (از عراق)، برنج و بعضی از کالاهای ساخت اروپا. بدین ترتیب صادرات ایران به ترکیه به مراتب بیشتر از واردات بود که با دریافت سکه‌های طلا و نقره تسویه حساب می‌گردید.

میزان پولی که از طریق صادرات ایران به ترکیه وارد کشور می‌شد، آن قدر زیاد بود که اولیویه می‌نویسد، پولی که در ایران در دست مردم دیده می‌شود بیشتر سکه‌های ترکی است. گاهی نیز سکه‌های ونیزی به چشم می‌خورد که از طرف بازرگانان با میل پذیرفته می‌شد، چون قدرت خرید این سکه در هندوستان بسیار زیاد بود.

هلندی‌ها در زمان کریم خان، در تجارت خارجی ایران دیگر هیچ نقشی نداشتند. آنها در سال ۱۷۵۶ بندرعباس را ترک گفته و در عوض خارگ را در اختیار گرفته بودند و تا سال ۱۷۶۵ همه کالاهایی را که انگلیسی‌ها به وسیله کمپانی هند شرقی از ایران می‌خریدند، هلندی‌ها نیز می‌خریدند؛ اما وقتی آنها در سال ۱۷۶۵ از میرمهنا شکست خورده و مجبور به ترک خلیج شدند، تجارت آنها با ایران به کلی قطع شد. فرانسوی‌ها نیز در زمان کریم خان تقریباً هیچ نوع دادوستدی با ایران نداشتند.^۲

۱. نیبور، ص ۹۵ و ۱۷۰ / فربه، ص ۲۲۳ و ۲۶۳ / اولیویه، ص ۲۶۸ به بعد / British Interests in the Persian Gulf, 128.

۲. اولیویه، ص ۲۷۲ به بعد / همچنین نگاه کنید به بخش «کریم خان و میرمهنا».

کریم خان و کمپانی هند شرقی

در زمان کریم خان، تجارت خارجی ایران بیشتر با انگلستان بود. کریم خان در نزدیکی خود به انگلیسی‌ها و سیاست بازرگانی آنها احتیاط زیاد به خرج می‌داد و می‌کوشید با روش متعادلی که پیش می‌کشید، ضمن دادوستد و رونق بخشیدن به تجارت خارجی ایران، هرگز خود را اسیر سیاست بازرگانی انگلستان نسازد. کریم خان می‌ترسید که ایران نیز رفته رفته مانند هندوستان - با توسعه‌ی تجارت با انگلستان خواهی نخواهی - استقلال خود را از دست بدهد. او از این روی می‌کوشید تا نسبت به انگلیسی‌ها رفتاری بی‌تفاوت داشته باشد. درباره‌ی روابط کریم خان با انگلیسی‌ها در سال ۱۹۶۷ در لیدن کتابی به نام *British Interests in the Persian Gulf* از عبدالامیر امین منتشر شد، که با تمام کمبودهایش، یکی از بهترین کارهایی است که در این زمینه انجام گرفته است. البته امین در کتاب خود از همه‌ی سفرنامه‌های مربوط به ایران بهره ننگرفته است و همچنین به منابع ایرانی اصلاً مراجعه نکرده است.

درباره‌ی رفتار کریم خان با انگلیسی‌ها - که با ولع خاصی میل به تأسیس بنگاه‌های بازرگانی در نقاط مختلف ایران، به ویژه در بندرها و جزایر خلیج فارس داشتند - رستم‌التواریخ گزارش بسیار جالب و سودمندی دارد. این کتاب با اینکه کتاب چندان مطمئنی نیست، در مجموع دارای آن‌چنان مطالب جالبی است که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین نوشته‌های تاریخی سده‌ی دوازدهم هجری دانست. مطلبی که اینک از رستم‌التواریخ نقل می‌شود به قول عبدالحسین نوایی^۱ اگر هم داستانی جعلی بوده باشد و حرف‌هایی که به کریم خان نسبت داده می‌شود، هرگز از دهان او بیرون نیامده بوده باشد، چون هرچه هست متعلق به زمان مورد بحث ما است، حائز اهمیت فراوان است. این

۱. کریم خان زند، ص ۱۹۴.

داستان چون در هر حال در زمان کریم‌خان زند نوشته شده است، این موضوع را روشن می‌کند که جامعه‌ی ایران آن روز به خوبی از استعمار انگلیس در هندوستان آگاهی داشته است و لابد که در مجالس شب‌نشینی و بحث و مشاوره در این باره سخن می‌رفته است. حتماً چنین سندی درباره‌ی آگاهی سیاسی ایران این دوره بسیار سودمند است:

«اتفاقاً در آن حیص و بیص ایلچی از جانب دولت خلود آیت انگلیز به دربار معدلت مدار والاجاه کریم‌خان وکیل‌الدوله‌ی جم اقتدار زند آمد، آن والاجاه مدتی او را طلب نمود و به نزد خود او را حاضر ساخت، وزرا به خدمتش عرض نمودند که ایلچی از جانب پادشاه انگلیز آمده، چرا او را به حضور خود طلب نمی‌فرمایی، فرمود اگر با پادشاه ایران مهمی دارد ما پادشاه ایران نیستیم ما وکیل دولت ایرانییم. پادشاه ایران، شاه اسماعیل است و در قلعه‌ی آباده می‌باشد، ایلچی را به خدمت او ببرید و کارش را انجامی بدهید و اگر با ما کاری دارد، ما با وی کاری نداریم.

بعد از مباحثه‌ی بسیار به وزرای خود فرمود که آنچه شما از ایشان احساس نموده‌اید، مطلب و حاجت ایشان چیست، عرض نمودند که مطلب و حاجت ایشان آن است که با پادشاه ایران بنای دوستی و آمد و شد گذارند و از نفایس فرنگ و هندوستان ارمغانی‌ها و هدیه‌ها و تحفه‌ها به حضرتش آورند و بالیوس^۱ ایشان در ایران جای گیرد و بنای معامله گذارد و امتعه و اقمشه و ظروف و اوانی و آلات و اسباب از فرنگ و هند به ایران آورند و مهم‌سازی اهل فرنگ و هند و ایران شود و امور رواج یابد.

از شنیدن این سخنان بسیار خندید و گفت دانستم مطلب ایشان را، می‌خواهند به ریشخند و لطایف‌الحیل پادشاهی ایران را مالک و

۱. نمایندگان محلی دول اروپایی را در بنادر ایران و عثمانی «بالیوز» می‌نامیدند.

متصرف گردند، چنان که ممالک هندوستان را به خدعه و مکر و تزویر و نیرنگ و حيله و دستان به چنگ آورده‌اند و مانند رستم دستان به دو زانو نشست و دست بر قبضه‌ی شمشیر خود گرفت و مانند نره شیر غرید و فرمود، ما ریشخند فرنگی به ریش خود نمی‌پذیریم و اهل ایران را به هیچ وجه من الوجوه احتیاجی به امته و اقمشه و اشیای فرنگی نیست، زیرا که پنبه، پشم و کرک و ابریشم و کتان در ایران زیاده از حد و اندازه می‌باشد. اهل ایران هرچه می‌خواهند خود بیافند و بپوشند، و اگر چنانچه شکر لاهوری نباشد، شکر مازندرانی و عسل و شیرهی انگوری و شیرهی خرما اهل ایران را کافست، بعد فرمود عالیجاهان آقامحمدخان قاجار و آزادخان افغان و شهبازخان دنبلی و خوانین با جاه و تمکین زند و امیرگونه خان افشار و اسماعیل خان قشقایی را حاضر نمودند و رو به جانب والajah آقامحمدخان قاجار نمود و فرمود، ای سلاله‌ی سلاطین نامدار و ای نتیجه‌ی خوانین کامکار، ما تو را در عقل و زیرکی بهتر از پیران ویسه وزیر شاه افراسیاب می‌دانیم، آیا مقصود فرنگیان از آمدن به جانب ایران و ارمغانی از برای فرمانفرمای ایران آوردن چه چیز است؟

آن والاتبار بعد از تأمل سر بر آورد و فرمود من مثالی بیان می‌کنم رندانه و عارفانه، عقلا از آن درک مقصود نمایند. بعضی رندان و الواط و اوباش که عاشق اطفال ارباب دول می‌شوند و دسترسی به ایشان ندارند، به تزویر و مکر و تدبیر ملازمت ایشان را اختیار می‌نمایند و بر سبیل مصلحت کار خود اگر خردسال باشند، ایشان را به قوچ جنگی و خروس جنگی و کبوترهای رنگارنگ و بنجشگ دست آموز و قام و گلوله سنگ تراشیده، از برای بازی و امثال این چیزها می‌فریبند و با خود رام می‌نمایند و از ایشان کام خود حاصل می‌نمایند و اگر به حد بلوغ و تکلیف رسیده‌اند و شهوت بر ایشان غالب باشد، ایشان را به سیاه‌چشمان گل‌رخسار شیرین‌سخن و سرو قدان تذرو رفتار، نسرین بدن و بزمگاه

آراسته و جام شراب لعل فام از دست ساقی سیم اندام و آواز خوش و نغمه‌های دلکش دف و رباب و چنگ و چفانه و بربط و طنبور فریب می‌دهند و در حالت مستی از ایشان به کام دل خود می‌رسند، خیر الکلام ماقل و دل، دیگر اختیار با والajah وکیل الدوله‌ی کاردان صاحب اختیار است.

والajah وکیل الدوله‌ی هوشیار رو به جانب امرا و خوانین و ارباب حل و عقد نمود و فرمود، در این باب چه می‌گویید. همه‌ی ایشان بالاتفاق تصدیق و تحسین قول و مثال خان والاتبار آقامحمدخان نمودند، پس رو به جانب وزرا نمود و فرمود شما در این باب چه می‌گویید و در این کار شما را چه به خاطر می‌رسد، جمله‌ی ایشان بالاتفاق تکذیب قول آقامحمدخان و تسفیه او نمودند.

والajah کریم خان وکیل الدوله‌ی جم اقتدار، رو به جانب وزرا غضبناک، با عتاب خطاب نمود که این مثالی که آقامحمدخان بیان نمود، حقا که مثال لقمانی و قول افلاطونی است و ما را از خواب غفلت بیدار و از مستی جهالت هشیار نمود، اگر شما ما را لری بی فهم و تمیز شناخته‌اید نه چنین است اشتباه کلی نموده‌اید، فرمانفرمایی با سفاهت و ضعف عقل درست نمی‌آید، همیشه اعقل و افهم اهل زمان فرمانفرمای آن زمان می‌شود و عقلا از قبیل شما اشخاص را خر محیل می‌خوانند و رفتار و کردار شما به رفتار و کردار موش می‌ماند، زیرا که دانایان به چشم خود دیده‌اند که موش در میان آرد غلطیده و نرم نرم به آهستگی به خانه‌ی خود رفته و خود را تکانیده و نیز دیده‌اند که موشی به پشت خوابیده و تخم مرغ را بر سینه‌ی خود با چهار دست و پا گرفته و موش دیگر دم آن موش خفته را گرفته به دندان و کشیده و به سوراخ برده و نیز دیده‌اند که شیشه‌ی پر از روغن به تدریج پر از ریگ شده یعنی کم کم ریگ در شیشه افکنده و روغن بالا آمده و آن را خورده تا آنکه شیشه خالی از

روغن و پر از ریگ شده و از امثال این حیلها بسیار از موش دیده‌اند، آیا از دیدن این حیلها از موش، عقل که اشرف مخلوقات است آن را به موش حمل می‌توان نمود و موش را عاقل می‌توان خواند، گویا حملان و تون تابان این مطلب را نیک فهم نموده‌اند، که فرنگیان همچنان که هندوستان را به مکر و حيله و خدعه و تزویر و دستان و رنگ و نیرنگ مسخر نمودند و مالک و متصرف شدند آن را، می‌خواهند ایران را نیز مالک و متصرف شوند و آن را به مکر و حيله مسخر نمایند و اگر چنانچه با خود فکر می‌نمایند که فرنگی صاحب حسن سلوک است و شما در همه جا از برای خود نانی پخته باشید و اگر فرنگی بر ایران غالب و مسلط گردد شما باز صاحب مناصب عالیه خواهید بود نه چنین خواهد بود، اگر فرنگی بر ایران غالب و مستولی گردند، العیاذبالله همه‌ی شما را خائن می‌شمارند و می‌کشند و احدی از شما را زنده نخواهند گذاشت و دلیل این قول آن است که فرنگی از ترس ایرانی با هندوستانی مدارا و خوش سلوکی می‌کند، اگر العیاذبالله فرنگی ایران را مالک شود به خاطر جمعی و اطمینان قلب، اسلام را برمی‌اندازد و اکابر و اشراف و اعزه و اعیان ایران را خوار و زار می‌سازد و چنین بدانید که فرنگی به عقل و تدبیر و زیرکی هندوستان را به چنگ آوردند نه به زور و مردانگی و فرمود الحمدلله، که امروز امیدوار شدم که بعد از من کسی هست که تواند زن و فرزند ایرانی را از شر دشمنان نگهداری کند.

باز رو به جانب والجاه آقامحمدخان نمود و فرمود ای مرد فرزانه‌ی هوشیار گرانمایه، در این باب ایران را به چه چیز تشبیه می‌توان نمود و فرنگی را به چه چیزی. گفت، ایران مانند استری نیرومند چموش و فرنگی چون فیلسوف کاردان پرهوش می‌باشد و بر استر چموش نمی‌توان سوار شد مگر به لموم و تدابیر. همه‌ی امرا و وزرا و صنایع و تصدیق و تحسین آن فرزانه‌ی پاک نهاد کردند.

پس والاجاه وکیل‌الدوله‌ی جم اقتدار، به آن امیر نامدار والاتبار فرمود ما با این ایلچی فرنگی به چه قسم رفتار نماییم که مصلحت ایران و اهلش در آن باشد، گفت پیشکش ایشان را باید قبول کرد و دوبرابر پیشکش ایشان باید به ایشان انعام داد و در حضور ایشان پیشکش ایشان را باید به ساربانان و قاطرچیان و فراشان و تازی‌کشان بخشید و باید میدان جولانگری بیارایند و از هر طایفه سوارهای چست و چابک و زبردست در آنجا هنرهای خود را بنمایند و فرنگیان را در آنجا حاضر نمایند، که هنرهای ایشان را تماشا نمایند و بعد ایشان را مرخص فرمایند و رقمی به میرمنا [معنا]ی بندری بنویسند که در دریا همه‌ی ایشان را بکشد و ایلچی را با پنج نفر زنده بگذارد، اما گوش و دماغ ایشان را ببرد و کشتی ایشان را با ایشان و اموالشان رها کند، امرا و خوانین همه تصدیق و تحسین آن والاتبار نمودند.

پس والاجاه کریم‌خان وکیل‌الدوله‌ی زند همت بلند، به امرا و خوانین فرمود هرچه این فرزانه‌ی هوشمند گفت مانند نقش بر سنگ در دلم جا گرفت، پس ایلچی فرنگی را طلب نمود و در کمال کبر و نخوت و بی‌التفاتی با وی با واسطه مکالمه نمود و ارمغانی و هدایا و پیشکش ایشان را به ساربانان و قاطرچیان و فراشان و تازی‌کشان بخشید و دوبرابر پیشکش ایشان به ایشان انعام نمود و در روز دیگر حسب‌الامرش عرصه‌ی چوگان‌بازی و میدان جولانگری بیاراستند...»^۱

با این همه، کریم‌خان ناگزیر روز دوم جولای ۱۷۶۳، در شیراز، علی‌رغم میل باطنی خود - برای کاهش مشکلات بازرگانی - قراردادی با ویلیام پرایس نماینده‌ی انگلیس منعقد ساخت که به موجب آن، انحصار بازرگانی در خلیج فارس، به کمپانی هند شرقی واگذار گردید. این قرارداد، بر خلاف نظر سرپرسی سایکس - که از نحوه‌ی قرارداد

بسیار خوشحال است و آن را قراردادی با شرایط مساعد می‌نامد - قراردادی است بسیار یک‌جانبه و در آن از منافع ایران اصلاً سخنی به میان نیامده است. مدارک ما، در مورد شرایط و ضوابطی که موجب انعقاد چنین پیمان ناهماهنگی گردیده است، بسیار ناچیز است و معلوم نیست که کریم‌خان چگونه به امضای چنین قراردادی تن در داده است. متأسفانه هیچ ایرانی این دوره کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نکرده است. به هر تقدیر قدر مسلم این است که در تنظیم و تصویب مواد دوازده‌گانه‌ی این پیمان از طرف مقامات مسئول ایرانی دقت و تأملی معمول نشده است.

آیا کریم‌خان تحت فشار بوده است؟ آیا از ناحیه‌ی یکی از مسئولان ایرانی خیانتی در کار بوده است؟ و یا کریم‌خان صورت ظاهری این قرارداد را جدی نمی‌گرفته است و برای او در مرحله‌ی اول - به هر ترتیب که شده است - تجارت با انگلیس مهم بوده است؟ چیزی نمی‌دانیم. متن قرارداد از این قرار است:

«ماده‌ی ۱- شرکت انگلیسی می‌تواند در هر نقطه‌ی بوشهر یا در هر بندر دیگر که در خلیج فارس انتخاب کند، آن قدر زمینی که برای ساختمان یک نمایندگی تجارته‌ی لازم باشد، تصرف کند. آنها می‌توانند آن قدری که مایلند توپ در این مرکز کار بگذارند، ولی توپ‌ها نباید از شش پوندی (یعنی وزن گلوله از ۳ کیلو بیشتر نباشد) بیشتر باشد و به علاوه آنها می‌توانند که در هر نقطه‌ای از کشور ایران که مایل باشند نمایندگی بازرگانی تأسیس کنند.

ماده‌ی ۲- بر مال‌التجاره‌هایی که در بوشهر یا جاهای دیگر صادر یا وارد می‌شود، نباید حقوق گمرکی بسته شود.

ماده‌ی ۳- هیچ ملت اروپایی دیگر اجازه وارد کردن امتعه‌ی پشمی را ندارد.

ماده‌ی ۴- قروض بازرگانان انگلیس و دیگران بایستی پرداخت شود.
ماده‌ی ۵- انگلیسی‌ها حق خرید و فروش همه نوع کالا را دارند.
ماده‌ی ۶- هیچ‌گونه بازرگانی زیر جلی و مخفیانه نبایستی انجام گیرد.
ماده ۷- اجناس آب افتاده نبایستی به ایران وارد شود.
ماده‌ی ۸- آزادی مذهبی به انگلیسی‌ها اعطا می‌شود.
ماده‌ی ۹- سربازان یا ملاحان فراری باید تسلیم شوند.
ماده‌ی ۱۰- دلال‌ها، مستخدمین و دیگران که در نمایندگی کار می‌کنند، از پرداخت مالیات یا عوارض گمرکی معاف می‌باشند.
ماده‌ی ۱۱- در هر کجا که انگلیسی‌ها هستند، بایستی زمینی برای قبرستان آنها اختصاص داده شود و اگر زمینی را برای باغ بخواهند، اگر آن اراضی خالصه متعلق به شاه باشد مجاناً به آنها داده شود و اگر متعلق به افراد باشد بایستی بهای آن به نحو عادلانه‌ای پرداخت گردد.
ماده ۱۲- خانه‌ای که قبلاً در شیراز به کمپانی انگلیسی تعلق داشت من ۱۴ کنون آن را با باغ و آب و متعلقات آن به ایشان واگذار می‌کنیم.^۱ به موجب این قرارداد، بنگاه بازرگانی انگلیسی شش سال - از سال ۱۷۶۳ تا ۱۷۶۹ - در بوشهر دایر بود.

علاوه بر قولی که انگلیسی‌ها به موجب این قرارداد به ایران داده بودند که «اجناس آب افتاده نبایستی به ایران وارد شود»^۲، که سرشار از کرامت بود، آنها قبول کرده بودند، که از دشمنان ایران حمایت نکنند. کریم خان با این قرارداد نه تنها امیدوار به رونق تجارت در حال رکود بود، بلکه می‌خواست، با حمایت انگلیسی‌ها، از شر میرمهنا و سایر قبایل عربی که مزاحم رفت و آمد در خلیج فارس بودند نیز راحت بشود. البته کریم خان نه از قدرت واقعی دشمنانش آگاه بود و نه از بی‌وفایی

۱. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ص ۳۳۸ تا ۴۳۹.

۲. ماده‌ی هفتم قرارداد.

انگلیسی‌ها چیزی می‌دانست. به‌طوری که دیدیم، در درگیری‌های کریم‌خان با بنی‌کعب و میرمهنا، نه انگلیسی‌ها کمک کردند و نه سپاه ایران از سرکوبی دشمنان عاجز ماند.^۱

دو سال پیش از خروج انگلیسی‌ها از بوشهر، کریم‌خان به بازرگانان ایرانی دستور داد، کالای خارجی را با پول نقد — به عبارت دیگر با طلا — معامله نکنند. بلکه تا می‌توانند در مقابل کالای خارجی ایرانی بفروشند.^۲ این سیاست نه تنها از خارج شدن طلا از کشور جلوگیری کرد، طبعاً تولید داخلی را نیز به میزان قابل توجهی بالا برد. بدیهی است که این اقدام دوباره سبب تیرگی روابط ایران و انگلیس گردید.

نامه‌ی مورخ ۲۵ مارس ۱۷۶۸، کمپانی هند شرقی، به هنری مور نماینده‌ی بازرگانی کمپانی در بصره، به وضوح جریان تیرگی روابط ایران و انگلیس را روشن می‌سازد.^۳

از این نامه چنین برمی‌آید که: هنری مور در ماه آوریل ۱۷۶۷ جرج اسکپ را برای جلب حمایت ایران، در موضوع درگیری انگلیسی‌ها با بنی‌کعب، به شیراز اعزام داشت. کریم‌خان در مذاکراتی که به عمل آمد به این اعتبار که بنی‌کعب تبعه‌ی ایران هستند، به فرستاده‌ی مور اظهار داشت، که او نمی‌تواند حمله‌ی قوای بیگانه را به بنی‌کعب تحمل بکند. اما ضمناً پیشنهادهایی کرد که نمی‌بایستی برای انگلیسی‌ها چندان نامطلوب بوده باشد. کریم‌خان پیشنهاد کرد که او بنی‌کعب را مجبور خواهد کرد تا خساراتی را که آنها به انگلیسی‌ها وارد آورده‌اند، پردازند. همچنین او آماده است که نیم‌میلیون روپیه برای کمک انگلیسی‌ها در مورد سرکوبی میرمهنا پردازد و پس از سرکوبی میرمهنا

۱. نگاه کنید به بخش‌های: «کریم‌خان و بنی‌کعب» و «کریم‌خان و میرمهنا».

2. A Chronicle of the Carmelites, II, 1212

3. British Interests in the Persian Gulf. 97

جزیره‌ی خارگ را به آنها واگذار بکند.

با وجود این پیشنهادهای مناسب، مور از بصره به نمایندگی خود اسکپ دستور داد تا مذاکرات خود را با کریم‌خان قطع بکند. حتی مور می‌خواست کمپانی هند شرقی را به اتحادی با عثمانی‌ها و میرمنا علیه ایران وادارد. پیشنهاد مور در بمبئی با مخالفت روبه‌رو گردید، اما در لندن از آن استقبال شد. با وجود موافقت مرکز، سفارت نماینده‌ی خود اسکپ را چندین بار نزد کریم‌خان فرستاد، تا بالأخره او در ماه مه سال ۱۷۶۸، موفق شد با کریم‌خان قرارداد جدیدی ببندد.

در این قرارداد کریم‌خان قبول کرد که تمام خساراتی را که بنی‌کعب به انگلیسی‌ها وارد آورده بودند، پرداخت بکند و قرار شد تا برای مبارزه با میرمنا کشتی‌های ایران و انگلیس با هم همکاری بکنند و پس از پیروزی بر میرمنا غنائم جنگی تقسیم و جزیره‌ی خارگ به انگلیسی‌ها واگذار گردد.

کریم‌خان پس از پیروزی بر میرمنا - چون انگلیسی‌ها سهمی در پیروزی نداشتند^۱ و از طرفی از قول واگذاری جزیره‌ی خارگ پشیمان بود، ضمن اینکه می‌ترسید که جزیره‌ی خارگ مورد حمله‌ی قوای انگلیسی قرار بگیرد - نسبت به آنها رفتاری بی‌تفاوتی پیش کشید. انگلیسی‌ها که پی به عادی نبودن جریان برده بودند، برای جلوگیری از جنگ با ایران، از بوشهر به بصره تغییر مکان دادند. مور چون نیروی نظامی انگلیس را برای تصرف جزیره‌ی خارگ کافی نمی‌دید، از تصمیم خود مبنی بر تصرف خارگ صرف نظر کرد.

در این موقع به خاطر شورش‌های داخلی هندوستان، قدرت کمپانی هند شرقی رو به ضعف گذاشت. به تقاضای کمک کمپانی از طرف دولت انگلیس شخصی به نام لیندسی، به فرماندهی کشتی‌های انگلیس

۱. نگاه کنید به بخش «کریم‌خان و میرمنا».

در خلیج فارس اعزام شد. اینک از طرف کعبی‌ها - پس از مرگ رهبرشان شیخ سلمان - دیگر خطری متوجه انگلیسی‌ها نبود. با وجود این آنها از تأسیس دوباره‌ی بنگاه بازرگانی خود در خاک ایران - با اینکه طبق قرارداد ۱۷۶۳ حق داشتند در هر جای ایران که مایل باشند بنگاه‌های بازرگانی تأسیس نمایند^۱ - صرف نظر کردند. انگلیسی‌ها به خاطر آشفتگی‌های سیاسی، در خود چندان میلی به بازگشت به بوشهر احساس نمی‌کردند.

در سال ۱۷۷۳، یک کشتی متعلق به کمپانی هند شرقی به ستور حاکم بندر ریگ توقیف شد و جرج گرین و بومن (Beaumont)، دو نفر از کارمندان کمپانی دستگیر گردیده و به شیراز فرستاده شدند. پاییز سال ۱۷۷۴ گرین با پیشنهادهایی که از طرف کریم خان، در مورد عقد قراردادهای جدیدی، داشت به بصره آمد. کریم خان پیشنهاد کرده بود، در صورتی که انگلیسی‌ها دوباره بنگاه بازرگانی خود را در بوشهر دایر سازند، او حاضر خواهد بود که «بومن» را آزاد کند. از این پیشنهاد چنین برمی‌آید که کریم خان علاقه‌ی زیادی به برقراری مجدد روابط تجاری با انگلیسی‌ها داشته است.

اما قراردادی بسته نشد. انگلیسی‌ها آزادی همه‌ی انگلیسی‌ها را شرط اصلی تجدید مناسبات بازرگانی و بازگشت به بوشهر قرار داده بودند و کریم خان حاضر نبود پیش از گشایش بنگاه بازرگانی انگلیسی‌ها در بوشهر، زندانیان انگلیسی‌ها را رها سازد.

یک سال بعد، در سال ۱۷۷۵، کریم خان به بصره حمله کرد.^۲ کمپانی هند شرقی که موقعیت را خطیر یافت، تغییر سیاست داد و روبرت گاردن را به بوشهر اعزام داشت. پس از ورود گاردن به بوشهر، کریم خان فرمان

۱. ماده‌ی یک قرارداد ۱۷۶۳.

۲. نگاه کنید به بخش «جنگ بصره».

آزادی «بومن» را صادر کرد و حقوق سابق^۱ انگلیسی‌ها را دوباره به رسمیت شناخت. کریم‌خان همچنین به انگلیسی‌ها قول داد که در بصره خطری اموال آنها را تهدید نخواهد کرد.

با این وصف، فعالیت‌های بازرگانی انگلیسی‌ها در بوشهر دوباره رو به نقصان گذاشت و آنها در سال ۱۷۷۷ از بوشهر خارج شدند، اما چون می‌ترسیدند که کریم‌خان از روی خشم، از خروج کارمندان اصلی بنگاه جلوگیری کند، چند بازرگان در بوشهر باقی ماندند.^۲

قیمت اجناس

برای تقویت بنیه اقتصادی، مهم‌ترین قدمی که کریم‌خان برداشت، ایجاد قیمت‌های ثابت بود.

برای این منظور کریم‌خان خودش قیمت‌های زیر را که از رستم‌التواریخ نقل می‌شود^۳، تعیین و به مردم اعلام کرد. البته هیچ‌کس قدرت نداشت که یک دینار از قیمت‌های تعیین شده گران‌تر بفروشد.^۴ کلیه قیمت‌های زیر برای یک من شاه که برابر با شش کیلو^۵ می‌باشد، آورده می‌شود. یک تومان در زمان کریم‌خان به طوری که از A Chronicle of Carmelites برمی‌آید^۶ برابر است با پنج Zechinen که خود برابر با پنجاه مارک طلا است.

مارک طلا واحد پول آلمان قبل از جنگ جهانی اول است که خود برابر است با ده چهل و دوم دلار طلا و یا برابر با ۰/۲۵۸۴۲۳ گرم طلای ناب.

۱. حقوقی که انگلیسی‌ها به موجب قرارداد ۱۷۶۳ از آن برخوردار بودند.

2. British Interests in the Persian Gulf, Passim 53-116

۳. رستم‌التواریخ، ص ۳۱۱ تا ۳۱۷. ۴. همان کتاب، ص ۳۱۰.

5. Hinz: Islamische Masse und Gewichte, 21

۶. ج ۱، ص ۶۵۹ و ۷۰۱.

- «گندم، یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
 جو، یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.
 عدس، یک من به وزن شاه شصت دینار.
 ماش، یک من به وزن شاه صد و پنجاه دینار.
 نخود، یک من به وزن شاه شصت دینار.
 لوبیا، یک من به وزن شاه هشتاد دینار.
 باقلا، یک من به وزن شاه پانزده دینار.
 ارزن، یک من به وزن شاه پانزده دینار.
 برنج، یک من به وزن شاه صد و پنجاه دینار.
 ذرت، نانی یک من به وزن شاه بیست دینار.
 ذرت، بریانی یک من به وزن شاه ده دینار.
 گوشت گوسفند، یک من به وزن شاه صد و شصت دینار.
 گوشت گاو، یک من به وزن شاه هشتاد دینار.
 روغن، خوراکی یک من به وزن شاه هشتصد دینار.
 هیزم، یک من به وزن شاه بیست دینار.
 زغال، یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
 پیه، یک من به وزن شاه چهارصد دینار.
 روغن چراغ، یک من به وزن شاه دو بیست دینار.
 جوزق، یک من به وزن شاه سیصد دینار.
 ابریشم خام، نتابیده یک من به وزن شاه دو تومان.
 انگور، بسیار خوب یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
 انگور، وسط یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.
 خربزه، بسیار خوب گرگانی یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
 خربزه، وسط یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.
 هندوانه، بسیار خوب یک من به وزن شاه چهل دینار.

- هندوانه، وسط یک من به وزن شاه بیست دینار.
زرد آلوی، خوب یک من به وزن شاه بیست دینار.
زرد آلوی، وسط یک من به وزن شاه ده دینار.
هلوی، احمر خوب بلخی یک من به وزن شاه هشتاد دینار.
هلوی، احمر وسط یک من به وزن شاه چهل دینار.
هلوی، سفید یک من به وزن شاه بیست دینار.
گلابی، خوب شاه‌پسند یک من به وزن شاه صد و بیست دینار.
گلابی، خوب اردلانی یک من به وزن شاه هشتاد دینار.
گلابی، وسط یک من به وزن شاه چهل دینار.
کنجانی، بسیار خوب یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
کنجانی، وسط یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.
کفتر بچه، یک من به وزن شاه پانزده دینار.
آلوی، زرد یک من به وزن شاه هشتاد دینار.
آلوی، سیاه خوب یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
آلوقیسی، یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.
شلیل، خوب یک من به وزن شاه هشتاد دینار.
شلیل، وسط یک من به وزن شاه چهل دینار.
گیلاس، یک من به وزن شاه صد دینار.
آلبالو، یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
شفتالو، یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
توت سفید، یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
توت سیاه، یک من به وزن شاه صد دینار.
کویج زرد، یک من به وزن شاه صد دینار.
کویج سرخ، یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
آلوجه گوجه، خوب یک من به وزن شاه پنجاه دینار.

- آلوچه گوجه، وسط یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.
 سنجد، یک من به وزن شاه شصت دینار.
 بادام، یک من به وزن شاه سیصد دینار.
 گردکان، هزار دانه دویست دینار.
 خرما ی سیاه، خوب یک من به وزن شاه صد و پنجاه دینار.
 خرما ی کدو، یک من به وزن شاه سیصد دینار.
 انجیر خشک، خوب یک من به وزن شاه دویست دینار.
 اقسام سبزی‌های خوردنی، یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
 شلغم، یک من به وزن شاه ده دینار.
 زردک، یک من به وزن شاه ده دینار.
 ترب، یک من به وزن شاه ده دینار.
 چغندر، یک من به وزن شاه ده دینار.
 کلم پیچیده، یک من به وزن شاه سی دینار.
 کاهو، یک من به وزن شاه ده دینار.
 عسل، یک من به وزن شاه ششصد دینار.
 شیرهی انگوری، خوب یک من به وزن شاه دویست دینار.
 شکر لاهوری، یک من به وزن شاه هفتصد دینار.
 شکر مازندرانی، یک من به وزن شاه چهارصد دینار.
 قهوه، یک من به وزن شاه هفتصد دینار.
 تنباکوی فارسی، یک من به وزن شاه هفتصد دینار.
 انار، خوب یک من به وزن شاه صد و پنجاه دینار.
 انار، وسط یک من به وزن شاه هفتاد و پنج دینار.
 سیب، احمر خوب یک من به وزن شاه پنجاه دینار.
 سیب، احمر وسط یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.
 سیب، سفید خوب یک من به وزن شاه بیست و پنج دینار.

- سیب، سفید وسط یک من به وزن شاه ده دینار.
کدو، یک من به وزن شاه بیست دینار.
بادنجان، یک من به وزن شاه بیست دینار.
پیاز، یک من به وزن شاه پانزده دینار.
سیر، یک من به وزن شاه چهارصد دینار.
خیار بالنگ، خوب یک من به وزن شاه بیست دینار.
خیار چنبر، خوب یک من به وزن شاه پانزده دینار.
ریباس، یک من به وزن شاه صد دینار.
مویز، خوب یک من به وزن شاه دویست دینار.
رب اناری، یک من به وزن شاه دویست دینار.
کشمش سبز، خوب یک من به وزن شاه دویست دینار.
ماست میش، یک من به وزن شاه هشتاد دینار.
ماست گاو، یک من به وزن شاه چهل دینار.
پنیر قالبی، تازه یک من به وزن شاه صد و پنجاه دینار.
پنیر خیکی، یک من به وزن شاه دویست دینار.
کنجد، یک من به وزن شاه دویست دینار.
کشک، یک من به وزن شاه سیصد دینار.
زرشک طهرانی، به جهت آب گرفتن یک من به وزن شاه ششصد دینار.
زرشک تبریزی، به جهت مربا پختن یک من به وزن شاه سیصد دینار.
نمک، یک من به وزن شاه ده دینار.
صابون، یک من به وزن شاه چهارصد دینار.
مرغ فربه خانگی، یک عدد پنجاه دینار.
تخم مرغ خانگی، عددی پنج دینار.

- سرکه، یک من به وزن شاه هفتاد و پنج دینار.
 آب غوره، یک من به وزن شاه صد دینار.
 آب لیمو، یک من به وزن شاه ششصد دینار.
 حنای، خوب یک من به وزن شاه ششصد دینار.
 رنگ ریش، خوب یک من به وزن شاه هشتصد دینار.
 زیره‌ی کرمانی، یک من به وزن شاه پانصد دینار.
 فلفل، یک من به وزن شاه ششصد دینار.
 زنجبیل، یک من به وزن شاه ششصد دینار.
 زردچوبه، یک من به وزن شاه ششصد دینار.
 هل، مثقالی پنج دینار.
 زعفران، مثقالی بیست دینار.
 قرنفل، مثقالی دو دینار و نیم.
 دارچینی، خوب مثقالی دو دینار.
 زیره‌ی سبز، عراقی، یک من به وزن شاه سیصد دینار.
 قدک، هجده چله‌ی اعلی اصفاهانی ابره هزار و پانصد دینار.
 قدک، شانزده چله‌ی اصفاهانی ابره پانصد دینار.
 قدک، چهارده چله‌ی اصفاهانی ابره هفتصد دینار.
 قدک، دوازده چله‌ی اصفاهانی ابره پانصد دینار.
 کرباس، خوب زرعی چهل دینار.
 تفتی، خوب اعلی اعلی ابره هزار دینار.
 الیجه یزدی، خوب اعلی ابره هزار و پانصد دینار.
 قصب یزدی خوب اعلی زرعی هشتصد دینار.
 شال گوش پیچ، ترمه‌ی اعلی طاقه بیست و پنج هزار دینار.
 شال رضایی، اعلی طاقه پانزده هزار دینار.
 بکرس، خوب اعلی زرعی پنج هزار دینار.

ماهوت، بسیار خوب اعلی زرعی دوهزار دینار.
خز، خوب یک جامه وار پانزده هزار دینار.
سمور، بسیار خوب یک جامه وار سی تومان.
اسب، خوب بی نظیر یک رأس بیست تومان.^۱
استر، خوب بی نظیر یک رأس ده تومان.
خر مصری، خوب بی نظیر یک تومان.
خر، بارکش خوب یک رأس سه هزار دینار.
گاو، آب‌کش خوب یک رأس یک تومان.
گج، یک من به وزن شاه پنج دینار.
آهک، یک من به وزن شاه ده دینار.
زرنیخ، یک من به وزن شاه پانصد دینار.
جاروب خرمایی، دانه ده دینار.
یک باب خانه‌ی خوب، ده تومان.
املاک، یک جریب ساده دوهزار و پانصد دینار.
املاک، مشجر منع یک جریب یک تومان.
سرکه، بسیار تند خوب یک من به وزن شاه صد دینار.
سرکه، وسط یک من به وزن شاه هفتاد و پنج دینار.
موم، یک من به وزن شاه هشتصد دینار.
گوسفند، نر فربه یک رأس پانصد دینار.
آهینه آلات، یک من به وزن شاه ششصد دینار.
مینه آلات، یک من به وزن شاه دوهزار دینار.
قالی خوب، زرعی هزار و سیصد دینار.
گلیم خوب، زرعی هفتصد دینار.
توشک نمد، تفتی یا قاننی اعلی دوهزار دینار.

۱. همچنین نگاه کنید به اولیویه، ص ۲۸۵.

نمد، سرکش خوب اسب هفتصد و پنجاه دینار».^۱

حد متوسط هزینهای یک خانواده‌ی هفت نفری کارگری در زمان کریم خان زند

حد متوسط درآمد یک کارگر در روز عبارت بود از ۳۰۰ دینار که در سال در حدود ده تومان می‌شد، یعنی پانصد مارک طلا. با این پول یک خانواده‌ی هفت نفری - اگر کمی قناعت می‌کرد - می‌توانست به راحتی زندگی بکند.

این واقعیت اقتصادی و تاریخی بسیار ذی‌قیمت را ما از جوابی داریم که کریم خان به بازرگانانی که از او می‌خواستند که استخراجات طلاب علوم دینی را که از زمان نادرشاه قطع شده بود، دوباره پردازد. جواب کریم خان بسیار جالب توجه است: «ما وظیفه‌ی عامی به جهت همه‌ی مردم ایران قرار داده‌ایم، یعنی ماکولات و ملبوسات و مایحتاج کلیه‌ی خلائق را فرموده‌ایم به قیمت بسیار ارزان خرید و فروش نمایند، که هر اجیری که در روزی سیصد دینار اجرت بگیرد، و آن سیصد دینار قیمت دوازده من گندم به وزن تبریز، یا بیست و چهار من جو به وزن تبریز، یا چهل من ارزن به وزن تبریز باشد، در یک ماه با جمعی عیال کافی است او را».^۲ به این ترتیب کریم خان از پرداختن مقرری به طلاب علوم دینی سر باز زد. تأیید این درآمد سالانه را ما در سفرنامه‌ی وارینگک، سیاح انگلیسی که ۲۱ سال پس از مرگ کریم خان به ایران آمده است، پیدا

۱. رستم‌التواریخ، ص ۳۱۱ تا ۳۱۷.

۲. رستم‌التواریخ، ص ۳۰۹. دنباله‌ی مطلب به خاطر اهمیتی که دارد آورده می‌شود: «جناب آقای محمد بیدآبادی، از قراری که شنیده‌ایم، در علم و فضل ملای بی نظیری است و از کسب تکمه چینی معاش می‌کند و منت از کسی نمی‌کشد. ما هم وکیل دولت ایرانیم، از بنایی و قوفی تمام داریم و کسب ما جوراب چینی و بافتن قالی و گلیم و جاجیم است. آنچه شنیده‌ایم همه‌ی انبیا و اوصیا و پیغمبر ما و امامان ما و همه‌ی پادشاهان گذشته صاحب کب و حرفه بوده‌اند.»

می‌کنیم، وارینگ می‌نویسد که یک سرباز در سال از ده تا پانزده تومان درآمد دارد.^۱

اینک با مطالعه درباره‌ی خرج روزانه‌ی یک خانواده‌ی کارگری هفت نفری، می‌خواهیم ببینیم که یک کارگر با سیصد دینار درآمد روزانه‌اش چه می‌کرده است و از این پول چقدر برایش ذخیره می‌شده است.

| | | |
|-------|-----|----------------------|
| دینار | ۵۰ | شش کیلو گندم |
| » | ۱۲ | نیم کیلو گوشت گوسفند |
| » | ۸ | نیم کیلو حبوبات |
| » | ۱۰ | ۱۵۰ گرم روغن حیوانی |
| » | ۴ | ۱۲۰ گرم پنیر |
| » | ۱۰ | یک کیلو ماست |
| » | ۱۴ | یک کیلو ونیم میوه |
| » | ۴ | یک کیلو سبزی |
| » | ۲۰ | ۱۵۰ گرم شکر |
| » | ۸ | ۳۰ گرم قهوه |
| » | ۱۰ | ۷۵ گرم تنباکو |
| » | ۳۲ | پنج کیلو هیزم |
| » | ۱۸ | ۵۰۰ گرم روغن چراغ |
| دینار | ۲۰۰ | جمع |

می‌بینیم که مخارج روزانه‌ی یک خانواده در حدود روزی ۲۰۰ دینار بوده است.

بدین ترتیب از درآمد سالیانه (سالی در حدود ده تومان)، تقریباً دو تومان و هفت هزار دینار برای سایر موارد باقی می‌مانده است، لازم به یادآوری است که برآورد بالا کوششی است برای نشان دادن قدرت خرید یک خانواده‌ی کارگری.

فصل ششم

حکومت

سازمان اداری

درباره‌ی سازمان اداری زنده، اطلاعات ما بسیار ناچیز است. منابع تاریخ این زمان نیز جز وقایع جنگی، به ندرت درباره‌ی سازمان اداری چیزی نوشته‌اند. فقط رستم‌التواریخ اطلاعات ناقصی در این باب در اختیار ما گذاشته است.

آنچه مسلم است، کریم‌خان مانند شاهان پیشین، دم و دستگاه‌عریض و طویلی نداشته است و دربار او را می‌توان یکی از ساده‌ترین دربارهای تمام تاریخ ایران به شمار آورد. کریم‌خان در سیستم حکومت ایران بدعت گذاشت. حکومت او را می‌توان یک نوع حکومت «وکالتی متمرکز» نامید. البته کسی او را انتخاب نکرده بود، اما همین بس که او همیشه خودش را وکیل مردم می‌شناخت.

به طوری که قبلاً نوشتیم، پس از فتح اصفهان به دست کریم‌خان زند و علی‌مردان‌خان بختیاری، دو سردار فاتح - ضمن پیمانی که با ابوالفتح خان بختیاری، حاکم مغلوب اصفهان بستند - شاهزاده ابوتراب نوه‌ی شاه‌سلطان حسین را به نام شاه‌اسماعیل سوم به سلطنت ایران برداشتند.

کریم‌خان پس از فتح اصفهان به دو دلیل خود به فکر حکومت بر ایران نیفتاد: دلیل اول عدم اعتبار کافی برای قانع ساختن افکار عمومی

بود، که برای شاه، تباری شاهانه می‌خواست و دلیل دوم عدم قدرت کافی برای سرکوبی مدعیان دیگر. برای دلیلی دیگر، یعنی عدم تمایل به سلطنت - اگر هم کریم خان، پس از رسیدن به قدرت و توانایی، هرگز خود را شاه نامید - مدرکی در دست نیست...

پس از کشمکش‌های سیاسی و نظامی پرحادثه‌ای که قبلاً با آنها آشنا شدیم، بالأخره کریم خان قدرت مطلق کشور را به دست گرفت. او به طوری که می‌دانیم هرگز خود را شاه نامید و به‌عنوان «وکیل الدوله» و «وکیل‌الرعايا» قناعت کرد و شاه‌اسماعیل سوم را که خود بر سر کار آورده بود، با حفظ سمت، در آباده عملاً مانند یک زندانی نگه داشت. شاه‌اسماعیل سوم کوچک‌ترین قدرت و فعالیتی نداشت، روزی یک تومان از کریم خان حقوق می‌گرفت و علاوه بر این روزی سه‌من تبریز گندم و ده‌من تبریز جو جیره داشت و سالیانه دو نوبت لباس درخور شأن خود از کریم خان دریافت می‌کرد.

شاه آباده، که وقت خود را به نقاشی و چاقوسازی می‌گذراند، سالی چندتا از چاقوهای ساخت خود را برای کریم خان می‌فرستاد. وکیل‌الرعايا از احترام خشک و خالی نسبت به شاه دریغ نداشت. در بالای نامه‌هایی که به آباده برای شاه می‌فرستاد، می‌نوشت «عرضه داشت کمترین بندگان» و پایین نامه «کریم‌زند».^۱

شاه‌اسماعیل در سن ۳۱ سالگی در سال ۱۱۸۷ - شش سال پیش از مرگ کریم خان - در اصفهان درگذشت. کریم خان به محض اطلاع از بیماری سخت شاه، او را به اصفهان فرستاده بود، تا در کاخ‌های تبار خود چشم از این جهان برگیرد.^۲

برای شاه‌اسماعیل سوم، از نظر موقعیت و وضعیتی که داشت، در

۱. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۱۹ به بعد.

۲. مجمع‌التواریخ، ص ۱۴۹.

تاریخ ایران نظیری سراغ نداریم. او سمبل شاه‌دوستی ایرانیان بود و این نکته از نظر تاریخ اجتماعی ایران و مطالعه در افکار عمومی حائز اهمیت فراوان است، که ایرانی حتی اگر شده به سمبل‌ها دل خوش می‌دارد و از واقعیت می‌گریزد. از منابعی که تاکنون به ما رسیده است، بر نمی‌آید که کسی یا دسته‌ای به حمایت از ابوتراب میرزا برخاسته باشد. مردم به این قناعت و عادت کرده بودند که او هست.

به طوری که گفتیم درباره‌ی سازمان اداری کریم‌خان زند متأسفانه اطلاعات ما بسیار ناچیز است، اما گمان نمی‌رود که سازمان اداری او فرق چندانی با سازمان اداری افشاریه و صفویه داشته باشد. البته سازمان اداری کریم‌خان به مقتضای نوع حکومت او بسیار خلاصه‌تر بوده است. بیش از همه‌ی منابع تاریخی مربوط به دوره‌ی زندیه، رستم‌التواریخ اطلاعاتی سودمند درباره‌ی تشکیلات دولتی کریم‌خان در اختیار ما می‌گذارد. در رستم‌التواریخ می‌خوانیم: «... و دفترهایی که والجاه طهماسب قلیخان (نادرشاه) حسب‌الامر خاقان علین آشیان (شاه طهماسب) ولی‌نعمت خود از روی ممیزی مهندسین با کمال دقت و غوررسی مرتب و منتظم نموده آنها را طلب نمود و بعد از تحقیق و تجسس فرمود دادوستد و معاملات دیوانی را از روی آنها بکنند.»^۱ از این گزارش رستم‌التواریخ فایده‌ی دیگری نیز می‌بریم و آن اینکه دفترهای دیوانی این زمان در جایی و یا نزد کسی بایگانی بوده است.

به قول رستم‌التواریخ کریم‌خان پس از پیروزی بر آخرین دشمن خود فتح‌علی‌خان^۲ وقتی به اصفهان رسید شخصی به نام میرزا عبدالوهاب موسوی را به حکومت اصفهان منصوب داشت سپس برای هر شهر «هفت عامل» تعیین کرد که عبارت بود از: وزیر، مستوفی^۳،

۱. رستم‌التواریخ، ص ۳۰۷. ۲. نگاه کنید به بخش «فتح آذربایجان».

۳. کمپفر / ص ۸۸ / تذکره‌الملوک، ص ۵۴ و ۱۲۲.

وکیل‌الرعايا، محصص^۱، کلانتر^۲، نقیب^۳ و محتسب^۴. اما اینکه آیا برای هر شهر یک نفر قاضی نیز – که در زمان صفویه نقش حساسی داشت تعیین گردیده است بر ما معلوم نیست.

خوشبختانه ما درباره‌ی هر کدام از منصب‌های هفتگانه‌ی یاد شده جز درباره‌ی «وکیل‌الرعايا» – از کتاب‌های «تذکره‌الملوک»^۵ و «در دربار شاهنشاه ایران»^۶ اطلاعاتی در دست داریم.

نگارنده با تمام کوششی که به عمل آورد متأسفانه موفق به یافتن مطلبی درباره‌ی «وکیل‌الرعايا» نگردید.

فقط در کتاب «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز»^۷ در مطلبی بین «وکیل‌الرعايا» و «وکیل مالیات» فرق گذاشته شده است اما درباره‌ی وظایف آنها چیزی نیامده است. امکان دارد «وکیل‌الرعايا» بر امور قضایی نظارت می‌کرده است.

به طوری که گفتیم تنها کتابی که درباره‌ی سازمان اداری کریم‌خان زند مطالبی نوشته است، رستم‌التواریخ است.

چون این مطالب بسیار مختصر است، برای استفاده‌ی هر چه بیشتر، عیناً در اینجا نقل می‌شود:

«مواجب هر حاکمی مانند حاکم اصفاهان و شیراز و یزد و کاشان و

۱. به این عنوان در کمپفر و تذکره‌الملوک برنمی‌خوریم.

۲. کمپفر، ص ۱۳۱ به بعد / تذکره‌الملوک، ص ۸۱ و ۱۴۸.

۳. تذکره‌الملوک، ص ۸۳ و ۱۴۸.

۴. کمپفر، ص ۱۳۲ / تذکره‌الملوک، ص ۸۳ و ۱۴۹.

۵. تذکره‌الملوک، به کوشش مینورسکی، لندن ۱۹۴۳.

۶. در دربار شاهنشاه ایران اثر انگلبرت کمپفر ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران ۱۳۵۰. چون هنگام تألیف کتاب حاضر، این کتاب هنوز به زبان فارسی ترجمه نشده بود، نگارنده که از متن آلمانی اثر کمپفر استفاده کرده است و هنگام اشاره به کتاب کمپفر صفحات متن آلمانی را داده است.

۷. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز از محمدقلی بن فتح‌علی شاه قاجار، به کوشش سپهر، چاپ سنگی، تهران ۱۳۲۵ هجری قمری.

ری و قزوین و امثال اینان از بلاد ایران را مبلغ صد تومان نقد و مقدار چهارصد خروار غله مقرر فرمود و در آن زمان در بعضی جاها غله خروار دیوانی که صدمن به وزن تبریز باشد به دو هزار و پانصد دینار و در بعضی جاها به دو هزار دینار و در بعضی جاها به هزار و پانصد دینار و در بعضی جاها به هزار دینار و در بعضی جاها به هفتصد و پنجاه دینار بیع و شری می‌شد و همه‌ی خوب و مأكولات مانند غله در خرید و فروش بودند.

در آن وقت قیمت طلا مثقالی به دو هزار و پانصد دینار و قیمت نقره مثقالی به صد و پنجاه دینار بود و به جهت عمال مذکور، هر یک را به قدر شأن و عرضه و رتبه مستمری نقدی و جنسی حسب‌الرقم مقرر فرمود.

در هر بلدی محتسبی با تسلط معین و برقرار فرمود که از روی قسط و انصاف و تمیز و حساب و احتساب و دیانت و امانت و صلاح و اصلاح متوجه نظام و نسق‌زی‌ها و وزن‌ها و قیمت اجناس و کون و فساد بلد باشد و داروغه‌ی فهیم پخته، زیرک امین متدین صاحب حسن سیاست، بردبار پرده‌پوشی در هر شهری مقرر فرمود که منع فسق و فجور و فواحش و دزدی و شلتاق و تعدی نماید.

اول هر سال از همه‌ی حکام و عمال هر بلد مزین به مهر امام جمعه و قاضی و شیخ‌الاسلام التزام نامچه‌ای در دیوان اعلی می‌گرفتند که بی‌برات مزین به مهر عمال سبعة و قبض، دینار و حبه از مالیات و صادرات و عوارض از رعایا نگیرند و داد و ستد دیوانی نشود.

آخر هر سال حکام و عمال ضباط و رؤسای هر بلد را طلب می‌فرمود با برات‌ها و قبض‌ها و مستوفیان دیوان اعلی را می‌فرمود با ایشان محاسبه می‌نمودند و در محاسبات دیوانی به قدر یک دینار و یک حبه از ترس وی، افراط و تفریط واقع نمی‌شد و اگر می‌شد نسق و سیاست می‌فرمود

و از خیانت کسی نمی‌گذشت و در هر بلدی مقرر فرمود که از اول شب هر ساعتی طبلی بکوبند تا سه ساعت از شب گذشته و اول ساعت چهارم، هر کس از منزل و مکان خود بیرون آید یا در کوچه و بازار او را بگیرند سیاست و نسقش نمایند.

جمعی مأمور بودند که اول شب که سه ساعت از شب گذشته باشد، تا بامداد در همه‌ی کوچه‌ها و بازارها بگردند و محافظت اهل شهر نمایند، از شر دزدان و ستمکاران و ایشان را گزمه می‌خواندند.

جمعی مأمور بودند که از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب در همه‌ی کوچه‌ها و بازارها بگردند و خلائق را باخبر کنند که بازارها و کوچه‌ها را به جاروب کشیدن و آب پاشیدن پاک و پاکیزه و با صفا نمایند و ایشان را ریکا می‌نامیدند و فایده‌ی تنقیه شهر از چیزهای با عفونت آن است که دفع وبا و بیماری طاعون می‌نماید.^۱

درباره‌ی میزان مالیات ولایات مختلف ایران نیز رستم‌التواریخ گزارش بسیار ذی‌قیمتی در اختیار ما می‌گذارد:

«صورت جمع بستن مالیات حسامی، دیوانی ممالک ایران غیر خراسان که به قول صحیح و روایت معتبر در هر سالی مبلغ پانصد و پنجاه هزار تومان انفاذ خزانگی عامره و کیلی می‌شد بدین تفصیل که ذکر می‌شود:

- دارالسلطنه‌ی اصفهان مع توابع، هفتاد هزار تومان.

- دارالعلم شیراز مع توابع، صد و شصت هزار تومان.

- دارالعباد یزد مع توابع، دوازده هزار تومان.

- دارالامان کرمان، بیست هزار تومان.

- دارالمؤمنین کاشان مع توابع، دوازده هزار تومان.

- دارالخلافت‌هی ری مع توابع، دوازده هزار تومان.

- دارالبرکت مازندران، بیست و پنج هزار تومان.
 - دارالمنفعت گیلان، بیست و پنج هزار تومان.
 - دارالحرب آذربایجان، شصت هزار تومان.
 - دارالشجاعه‌ی کردستان، دو هزار تومان.
 - دارالسلام عربستان، پانزده هزار تومان.
 - دارالثوکت کرمانشاهان، پانزده هزار تومان.
 - دارالحشمت همدان، پانزده هزار تومان.
 - دارالملک قزوین، دوازده هزار تومان.
 - دارالنصرت قلمرو عراق، شصت هزار تومان.
 - دارالغرور لرستان، بیست هزار تومان.
- دیگر آنکه، حکام و والیان ایران هریک موافق رتبه و شأن خود و گنجایش ولایت خود پیشکشی از برای سرکار فیض آثار والجاه وکیل الدوله‌ی مذکور می آوردند.^۱

وزیر کریم خان

درباره‌ی وزیر کریم خان نیز اطلاع چندانی نداریم. فقط می دانیم که کریم خان، هنگامی که به آذربایجان لشکر می کشید، شخصی به نام میرزا محمد جعفر اصفهانی را که قبلاً در دفترخانه‌ی نادرشاه خدمت می کرده است و در زمان قدرت آزادخان، حکومت اصفهان را داشته است به وزارت خود برگزید.^۲

میرزا محمد جعفر که تا روز مرگ کریم خان در سمت خود باقی ماند، وزیری بود متکبر و توانا و جدی.^۳ این واقعیت که او در زمان

۱. رستم التواریخ، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۲. زینت التواریخ (ذیل مدرس رضوی مجمل، ص ۴۵۸).

۳. عبدالرزاق بیگ دنبلی درباره‌ی میرزا محمد جعفر وزیر کریم خان می نویسد: «پیوسته

نادرشاه و آزادخان - دشمن کریم خان - صاحب مشاغل حساس بود و کریم خان با اینکه میان مردان قبیله‌ی خود دوستان فراوانی داشت، او را به وزارت خود برداشت، نشان می‌دهد که شخصیت اجتماعی و توانایی در مدیریت میرزا محمدجعفر بسیار قوی بوده است. انتخاب میرزا محمدجعفر به وزارت واقعیت دیگری را نیز برای ما روشن می‌کند و آن اینکه یاران زند کریم خان، چیزی جز سپاهیگری نمی‌دانستند. از این نتیجه‌گیری نه تنها به علت انقراض سریع و غیرعادی دودمان زند پی می‌بریم، مهارت و کاردانی کریم خان - که نزدیک به بیست سال با آرامش فرمانروایی کرد - بیشتر جلوه می‌گیرد.

میرزا محمدجعفر یک سال پس از مرگ کریم خان، در سال ۱۱۹۴ در شیراز درگذشت.

دادگستری

پس از اعلام مشروطیت در سال ۱۳۲۴ هجری قمری، با برچیده شدن بساط استبداد قاجاریه - همراه قوانین جدید - قانون دادرسی جزایی و حقوقی نیز وضع گردید. تا پیش از جنبش مشروطیت قوانین شرعی مرجع کلیه‌ی امور قضایی بود. در حقیقت قوانین شرعی نیز آن چند که باید، به مورد اجرا در نمی‌آمدند و بالأخره شاه یا حاکمین بودند که اداره‌ی امور دادگستری را به عهده داشتند و مانند ایرانیان باستان^۱ بر جان

گرهی در ابرو و چینی بر جبین ظاهر و لایح داشت و رایت تبختر به آسمان می‌افراشت. بزرگ لویه و قوی سبت صاحب نجدت و وقار و شهامت. در مجلس انس و خلوت مخلی که به ندیم و مدام محلی بود، شیوه‌ی صحبتش شیرین و طراز محاوراتش نمکین... (پس از خوشگذرانی‌های شبانه) سحرگاهان باز لباس وزارت در بر و هیبت و سطوت ملوکانه منصب بزرگی و جلالت زیور کردی و بر صدر دیوان وزارت عبوسا قمطیرا نشستی» (به نقل از کریم خان زند، ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

۱. نگاه کنید به:

و مال مردم حاکم بودند.

غیر از روزهای غیرعادی، شاه یا حاکم، دیوان داشتند. به شکایات مردم گوش می‌کردند و درباره‌ی امور مربوط به شکایت رأی می‌دادند. هنگامی که شاه یا حاکم بر دیوان می‌نشست، افسرها و درباریان حضور داشتند. همیشه کوشش می‌شد که جریان دادرسی علنی بوده و حکم صادره بدون در نظر گرفتن نظرات شخصی بوده باشد. بلافاصله پس از صدور رأی، حکم به اجرا درمی‌آمد. فراش‌ها و جلادها همواره آماده‌ی اجرای حکم، در گوشه‌ای از سالن دیوان ایستاده بودند و به فرمان صادرکننده‌ی رأی، فوراً محکوم، به کیفر تعیین شده می‌رسید.

درباره‌ی پژوهش و یا واخواهی گزارشی در دست نیست و گمان هم نمی‌رود که متهمی فرصت پژوهش و یا واخواهی را داشته بوده باشد. زیرا که پادشاهان مبرا از خطا می‌بودند و می‌پنداشتند که در اندیشه‌گماری برای دادگتری و دادستانی دقتی شایسته و نیکو دارند. مردم نیز این چنین می‌انگاشتند.^۱ کمتر اتفاق می‌افتاد که توانایی مالی و یا مقام کسی سبب رهایی او از مجازات - دست‌کم چوب و فلک - گردد. گنهکاران اغلب، به از دست دادن گوش، بینی و زبان محکوم می‌شدند.^۲ چشم یا به وسیله‌ی فرو کردن سیخ یا کاردی در آن از کار می‌افتاد و یا به آن میل می‌کشیدند، که آن عبارت بود از میله‌ی در آتش سرخ شده‌ای که از جلو چشم گذرانده می‌شد و آن را از قدرت بینایی می‌انداخت. حکم اعدام به ترتیب معینی به مرحله‌ی اجرا در نمی‌آمد. بیشتر بستگی داشت به نوع جرم، اندازه‌ی خشم شاه یا حاکم و موقعیت زمان و مکان. از این روی شواهد زیادی برای انواع اعدام در دست است.

۱. سفرنامه‌ی سانسون، ص ۲۴ به بعد.

۲. فریه، ص ۲۴۲ به بعد / فرانکلین، ص ۱۳۱ به بعد / لرشه، ص ۳۱۵ و ۳۲۲ / اولیویه،

البته خیلی هم پیش می‌آمد که محکومی بخشیده می‌شد. همچنین کسانی که می‌توانستند پیش از اجرای حکم و یا اصولاً پیش از صدور حکم به امام‌زاده یا مکان مقدس دیگری پناه بیاورند، بخشیده می‌شدند. البته هرگاه این نوع پناهندگان برخلاف مصالح حکومت عملی انجام داده بودند، به دست مأمورین دولتی دستگیری و تحویل آنها، از کارکنان محل پناه آورده شده، خواسته می‌شد.^۱

زن‌ها از مجازات اعدام معاف بودند، چون از ریختن خون زن پرهیز می‌شد.^۲

حکام در صورت ارتکاب گناه، از طرف شخص اول مملکت مجازات می‌شدند.^۳

هرگاه یکی از بزرگان مملکت، به خاطر گستاخی و یا شورش علیه حکومت مرکزی مورد غضب شاه قرار می‌گرفت، می‌توانست با بستن خود به آخور یکی از طویله‌های شاه مورد بخشش واقع گردد^۴، حتی زکی خان - برادر مادری کریم خان زند - وقتی یک بار به علت قیام علیه برادر، مورد غضب قرار گرفت، خود را با بستن به طویله‌ی کریم خان مورد عفو قرار داد.^۵ دشمن مغلوب اگر بخشیده نمی‌شد، قتلش حتمی بود.

پس از شاه و حاکم رسیدگی به کارهای قضایی مردم با قضات شرع بود. اما در موارد مذهبی و مخصوصاً برای طلاق، قضاوت با شیخ الاسلام بود.^۶ مجازات دزدی معمولاً بریدن گوش و بینی بود. برای

۱. فرانکلین، ص ۱۹۲ / مجمل ص ۳۳۴.

۲. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۱۰۳.

۳. گیتی، ص ۷۵ به بعد.

۴. مجمل، ص ۲۰۱ و ۳۳۴ / گیتی، ص ۱۲۶.

۵. مجمل، ص ۳۳۴ / گیتی، ص ۱۲۶.

۶. نگاه کنید به: تذکره‌الملوک، ص ۴۳ و ۱۱۲ / کمپفر، ص ۹۹.

دزدان راه‌ها، کیفر عبرت‌انگیزی معمول بود. پس از پاره کردن شکم محکوم، او را در یکی از میدان‌های شهر به تماشا می‌گذاشتند و او این قدر در این حال می‌ماند تا می‌مرد. این طریقه از مجازات که بی‌نهایت خشن و بی‌رحمانه بود، سبب می‌شد که راه‌های ایران از امنیت نسبی برخوردار باشد.^۱

بگلربگ^۲ نظارت بر پلیس را برعهده داشت. وقتی که نیبور در سال ۱۷۶۵ از شیراز دیدن می‌کرد، صادق‌خان برادر کریم‌خان زند بگلربگ فارس بود.

نیبور می‌نویسد، به فرمان صادق‌خان دو نفر قصاب را که گوشت بد فروخته بودند از گوش به ستون‌هایی (که به این منظور فراهم آمده بود) میخ کردند. سپس صادق‌خان دستور داد که به اطلاع سایرین برسانند، چنان چه در آینده کسی مرتکب چنین اعمالی (بفروشی و از قبیل آن) گردد، به دستور او از وسط به دو نیم خواهد گردید.^۳

داروغه^۴ (رئیس پلیس) مأمور برقراری نظم و انضباط در شهر بود و همچنین تعیین قیمت‌های ثابت و وظیفه‌ی داروغه بود. او برای هر جنسی قیمتی ثابت تعیین می‌کرد. هیچ فروشنده‌ای جرأت گران‌فروشی نداشت و گرنه گوش و بینی خود را از دست می‌داد. به خاطر این مجازات سنگین، مردم از دست گران‌فروشی و یا گران شدن اجناس راحت بودند. داروغه از طرف کریم‌خان زند مأموریت داشت که همواره فروشندگان را در کنترل خود داشته باشد تا مبادا از قیمت‌های تعیین شده گران‌تر بفروشند.

داروغه‌ی شیراز از طرف کریم‌خان فرمان داشت که سه ساعت از

۱. فرانکلین، ص ۱۳۱ به بعد.

۲. نگاه کنید به تذکره‌الملوک، ص ۴۳ به بعد و ۱۶۳ / کمپفر، ص ۱۲۹ به بعد.

۳. نیبور، ص ۱۱۶.

۴. نگاه کنید به تذکره‌الملوک، ص ۱۴۱ / کمپفر، ص ۸۴.

غروب خورشید گذشته نقاره‌ها را به صدا دریاورد تا مردم بدانند که دیگر حق ترک کردن خانه‌های خود را ندارند. بلافاصله پس از غروب خورشید، دروازه‌های شهر بسته می‌شد. کلیدهای دروازه‌ها را پیش حاکم شهر می‌بردند و صبح روز بعد دوباره برای باز کردن دروازه‌ها، کلیدها را از حاکم می‌گرفتند. اگر کسی پس از کوبش نقاره از طرف کشیک‌های شبانه - که تا صبح در شهر گشت می‌زدند - دیده می‌شد، مجبور بود آن شب را تا صبح در زندان به سر برد. روز بعد او را به محکمه می‌بردند تا علت تخطی‌اش مورد بررسی قرار گیرد. اگر خطا کار نمی‌توانست دلیل قانع‌کننده‌ای برای گناه خود داشته باشد، به پرداخت جریمه‌ی نقدی و یا به فلک محکوم می‌شد.^۱ اسکات و ارینگ سیاح انگلیسی که در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی - یعنی در حدود ده سال پس از مرگ کریم خان زند - به ایران آمده بود، می‌نویسد: «در همه‌ی شهرهای کشور پلیسی عالی به وجود آمد. ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین رعایا به حق خود می‌رسید و گوش‌های وکیل (کریم خان زند) برای شنیدن کوچک‌ترین شکوه و شکایت باز بود»^۲، و ویلیام فرانکلین گزارش می‌دهد: «پلیس در شهر شیراز و همچنین در تمام کشور بسیار خوب است»^۳. در نتیجه‌ی امنیت بسیار خوبی که کریم خان در کشور خود به وجود آورده بود، وقتی کاروانی که کارستن نیور با آن از شیراز به بوشهر می‌رفت، در بین راه با کاروان دیگری برخورد کرد، به گفته‌ی نیور، همین که دو کاروان به هم رسیدند و (از حال هم و وضع راه‌ها) جویا شدند «همدیگر را مطمئن ساختند که در هیچ کشور دنیا نمی‌توان با این آرامش خاطر و امنیت سفر کرد»^۴.

بهرتر است این بخش را با داستان جالبی که ملکم دربارهی

۱. فرانکلین، ص ۱۳۰ به بعد.

۲. وارینگ، ص ۱۴۹ به بعد.

۳. فرانکلین، ص ۲۶۹.

۴. نیور، ص ۱۷۸.

هوشمندی و دادگری کریم‌خان تعریف کرده است و کوشش کریم‌خان در گسترش داد را می‌نمایاند به پایان برسانیم.

اگر هم این داستان واقعیت نداشته باشد - که برای درست نبودنش دلیلی نیست - دست کم همین که می‌توان آن را به کریم‌خان نسبت داد، خود چیزی است مثبت و نماینده‌ی رویدادهای همانندش. ملکلم می‌نویسد:

«روزی کریم‌خان در حالی که به خاطر کار زیاد کاملاً خسته و مانده کرسی قضاوت را ترک می‌کرد، ناگهان مردی - سراسیمه و کاملاً ناامید - خود را به میان انداخت و به بانگ بلند درخواست دادرسی کرد. کریم‌خان پرسید: کیستی؟

- من بازرگان هستم و چند نفر دزد هست و نیست مرا از من ربوده‌اند. وقتی دزدان تو را زدند تو چه می‌کردی؟
- خوابیده بودم.

کریم‌خان با صدای خشن و عجولی پرسید، چرا خوابیده بودی؟ ایرانی نترس پاسخ داد، زیرا که اشتباه می‌کردم و می‌انگاشتم که تو پاسداری می‌کنی.

خشم شاهانه از شنیدن این جواب فرو نشست. کریم‌خان از جسارت مردانه‌ی دادخواهی که باکی از سرزنش نداشت خیلی خوشحال شد. پس در حالی که به طرف وزیرش برمی‌گشت فرمان داد که خسارت مرد بازرگان را از خزانه‌ی دولت جبران کنند و تأکید کرد که کالای دزدیده شده را از دزدان بازستانند.^۱

ارتش ایران در دوره‌ی زندیه

در زمان زندیه ارتش ایران منحصر می‌شد فقط به نیروی زمینی. نیروی

۱. ملکلم، ص ۲۲۰ به بعد.

دریایی ایران آن‌چنان نبود که بتوان از آن به عنوان یک واحد نظامی یاد کرد.^۱ زمانی که کریم‌خان زند برای اولین بار، برای حمله به عمان، ناگزیر از یک جنگ دریایی بود^۲، به سبب نداشتن نیروی دریایی قابل ملاحظه، مجبور شد که از والی دولت عثمانی در بغداد، برای عبور پیاده‌نظام ایران از طریق زمینی به طرف عمان، اجازه‌ی عبور بخواهد.^۳ همچنین برای سرکوبی میرمهنا، حاکم سابق بندر ریگ، که به حکومت مرکزی یاغی شده و سپس با بیرون راندن هلندی‌ها از جزیره‌ی خارگ، از آن جزیره امنیت خلیج فارس را به هم زده بود، کریم‌خان ناگزیر شد، با اکراه زیاد ضمن قراردادی از نیروی دریایی انگلیس کمک بخواهد.^۴

نمونه‌ی دیگر اینکه، هنگامی که کریم‌خان در سال ۱۱۷۶ در لرستان مشغول سرکوبی اقوام و قبایل محلی بود، از طرف عمر پاشا حاکم بغداد قاصدی نزد او آمده و پیشنهاد کرد، چنانچه کریم‌خان قبیله‌ی بنی‌کعب را که سابقاً از رعایای عراق بوده و در آن زمان در جنوب غربی ایران می‌زیست^۵ و در فرصت‌های مناسب مزاحمت‌هایی برای حکومت عثمانی فراهم می‌ساخت، تنبیه نماید، دولت عثمانی او را از نظر سیورسات و همچنین قایق و کشتی کمک خواهد کرد.^۶

پیشنهاد دادن قایق و کشتی برای تنبیه یک قبیله‌ی کوچک نماینده‌ی این می‌تواند باشد که خود ایران نیروی دریایی مهمی نداشته است. فقط در جنگ بصره^۷ در سال ۱۱۸۹ به دستور کریم‌خان تعدادی قایق و

۱. اولیویه، ص ۲۹۹.

۲. نگاه کنید به بخش «کریم‌خان زند و عمان».

۳. والی عراق نه تنها به سپاه ایران راه نداد - حتی با فرستادن آذوقه به عمان - به دشمن کریم‌خان کمک کرد. گیتی، ص ۱۸۱ به بعد.

4. British Interest in the Persian Gulf 72... / The Persian Gulf 180...

۵. کریم‌خان زند و خلیج فارس، ص ۱۲ به بعد. / نگاه کنید به بخش «کریم‌خان و بنی‌کعب».

۶. گیتی ص ۱۲۶ به بعد.

۷. گیتی ص ۱۷۹ به بعد / نگاه کنید به بخش «جنگ بصره».

کشتی از خلیج فارس جمع آوری شده و از طرف دریا محاصره‌ی بصره را به عهده داشت.^۱ تعداد این قایق‌ها و نیروی ضربتی آنها باید آن قدر کوچک بوده باشد که هنگامی که خوارج عمان برای یاری بصره از طریق دریا به بصره نزدیک شدند، صادق خان مجبور شد که دهانه‌ی شط را به وسیله‌ی زنجیری آهنین ببندد.^۲

بنابر مطالب یاد شده، نیروی دریایی ایران در زمان زندیه چندان مهم نبود و اگر هم چند کشتی در خلیج فارس می‌شد فراهم کرد، بازمانده‌ای بود مختصر از کشتی‌های جنگی نادرشاه.^۳

نیروی زمینی نیز تنها در زمان جنگ به صورت یک نیروی واقعی درمی‌آمد. سربازان مسلح هنگام صلح عبارت بودند از گارد سلطنتی که نسبتاً با فنون جنگی آشنا بودند و دیگر سربازان گارد والی‌ها (استانداران). این سربازان همیشه هسته‌ی اصلی نیروی نظامی ایران را تشکیل می‌دادند که به هنگام جنگ با به خدمت کشیدن و استخدام سربازان دیگر به نیروی آنها افزوده می‌شد. این گروه اخیر - هرگاه که لازم می‌شد - به فرمان رئیس مملکت توسط استانداران و حکام محلی از کلیه‌ی قبایل و طبقات مردم، بدون در نظر گرفتن رتبه و مقام و حتی مذهب، جمع آوری می‌شد. نیبور که در سال ۱۷۶۵ در ایران سیاحت می‌کرد می‌نویسد: «در سپاه ایران فرقی بین مسیحی و مسلمان گذاشته نمی‌شود.»^۴ سواره‌نظام بیشتر از مردم قبایل تشکیل می‌شد و برای پیاده‌نظام - که توجه چندانی به آن نمی‌شد - از مردم شهرها و روستاها استفاده می‌شد. سردار کل سپاه (فرمانده کل) از طرف شاه (صرف نظر از اینکه کریم خان خود را شاه نمی‌نامید) انتخاب می‌شد. همچنین

۱. گیتی ص ۱۹۰.

۲. گیتی ص ۱۹۶-۱۹۷.

3. A Chronicle of the Carmelites in Persiu, II, 1208

۴. نیبور، ص ۱۰۳.

سرپرست‌های گروه‌های مختلف را نیز شاه انتخاب می‌کرد که بیشتر از بین رؤسای قبایل بود.

مدارج نظامی ایران از صفویه گرفته شده بود که این خود نیز به نظام ارتش مغول‌ها بازمی‌گشت.^۱ فرماندهان و افسران به شماره‌ی سربازی که زیر فرمان خود داشتند، مرتبه‌ی نظامی داشتند.

یک «دهباشی» فرمانده ده نفر سرباز بود و همچنین یک «پنجاه باشی» بر پنجاه سرباز، یک «یوزباشی» بر صد سرباز، «پانصد باشی» بر پانصد سرباز، «مین‌باشی» بر هزار سرباز و یک «دومین باشی» بر دو هزار سرباز حق فرماندهی داشت. «دومین باشی» تحت نظر یک «سلطان» بود که خود «سلطان» به فرمان یک «خان»^۲ بود. فرمانده کل سپاه بر خان‌ها نظارت داشت.^۳

باید توجه داشت که تقسیم‌بندی بالا از نظر تعداد سرباز چندان دقیق نبود و امکان نداشت که تعداد سپاهیان را از تعداد افسران و فرماندهان سنجید. طبق گزارش نیبور^۴ ممکن بود که یک «پانصدباشی» فقط پنجاه نفر سرباز در اختیار داشته باشد.

پیاده‌نظام و سپس سواره‌نظام - از نظر تعداد - از توپخانه و زنبورک‌چیان بزرگ‌تر بود.

1. Spuler: Die Mongolen in Iran, 399

۲. فریه می‌نویسد: «عنوان خان را که همه‌ی فرماندهان (والیها و حکام) استان‌ها و شهرستان‌ها و حتی دهات دارا می‌باشند مثل عنوان «نجیب زاده» در اروپا، در خانواده‌ها ارثی است.

ایرانی‌ها خیلی به شجره‌نامه‌ی عنوان «خان» اهمیت قائلند و به قدمت آن افتخار می‌ورزند» ص ۲۴۵. عنوان «خان» را گاهی نیز سرپرست طایفه و قبیله‌ای - در صورتی که به خاطر رشادت و دلاوری امتیازاتی برای طایفه یا قبیله‌ی خود به دست آورده بود - از طرف طایفه یا قبیله کسب می‌کرد (مجمل ص ۱۴۹) ولی در دوره‌ی قاجاریه «خان» جزو القاب رسمی شد که با صدور فرمان کتبی شاه به کسی اعطا می‌شد.

۳. نیبور، ص ۱۵۳ و ۱۵۴ / اولیویه، ص ۲۹۷ / وارینگ، ص ۸۲.

۴. نیبور، ص ۱۵۳.

اسلحه‌ی پیاده‌نظام عبارت بود از تفنگ سرپر که به کمک فتیله آتش می‌شد. با اینکه سپاهیان با اسلحه‌ی آتشین آشنا بودند باز نیزه، تیرکمان، گرز، خنجر، شمشیر و قمه بیشتر به کار می‌رفت. تفنگ سرپر فقط به کار پیاده‌نظام می‌آمد؛ زیرا هنگام آتش کردن بر دوشاخه‌ای تکیه داده می‌شد.

سواره‌نظام کارابین داشت که عادتاً فقط یک بار آتش می‌شد. سرباز سوار دو تپانچه نیز داشت که زیر شال یا کمر بند جای می‌گرفت. کیسه‌ی فشنگ زیر بازوی چپ قرار داشت و انبان باروت زیر بازوی راست. بیشتر سواران نیزه و خنجر و گرز داشتند که از زین آویزان می‌شد. تقریباً همه زره به تن می‌کردند و کلاه‌خود بر سر می‌نهادند. معدودی از سواران سپر نیز همراه داشتند اما سپر معمولاً از وسایل جنگی پیاده‌نظام بود.

مردم مازندران اسلحه‌ی آتشین نداشتند (و یا کمتر اسلحه‌ی آتشین به کار می‌بردند). اینان در به کار بردن تیر و کمان و شمشیر و خنجر و نیزه ماهرتر بودند. نیزه از نی ساخته می‌شد که نوکی تیز از فولاد ناب داشت. مازندرانی‌ها حتی هنگام فرار از مقابل دشمن در به کار بردن تیر و کمان مهارت داشتند.

به این ترتیب که وارونه بر اسب سوار شده و بر پشت اسب می‌خمیدند و بعد در حالی که سر خود را روی ران اسب می‌گذاشتند، تیرهای خود را به طرف تعقیب‌کنندگانشان می‌افکندند. اگمان می‌رود به طور کلی همه‌ی قسمت‌های ایران سوارکاران ماهر و خوبی داشته بوده باشد. فریه می‌نویسد: «سواره‌نظام ایرانی‌ها عالی است. اسبانشان عادت دارند که از راه‌های سربالا (کوهستانی) بروند. از سرما نمی‌ترسند. حتی در زمستان می‌توانند بدون توجه به برف برای راه‌های طولانی به کار

کشیده شوند»^۱

توپ‌هایی که کریم خان داشت، توپ‌های انگلیسی و پرتغالی و اسپانیایی بود.^۲ شماره‌ی توپ‌های کریم خان باید خیلی کم بوده باشد. در حاشیه‌ی مقاله‌ی آقای پرتو بیضایی می‌خوانیم:

«در روی یکی از توپ‌هایی که در فتح لار (جنگ با نصیرخان لاری) به دست اردوی وی افتاده در وسط لوله لفظ یا کریم حکاکی و در نزدیکی خزینه‌ی آن در وسط ترنجی نوشته است در زمان دولت بندگان سکندرشان دارای دوران خدیو زمان وکیل کشورگیر جلیل‌الشان در سال یک‌هزار و یک‌صد و هشتاد در تسخیر خطه‌ی لار ابواب جمع توپخانه شد.»^۳

علاوه بر توپ‌های ساخت خارج که کریم خان داشت، ندرتاً توپ‌هایی نیز در ایران به سرپرستی یک مرد گرجی ریخته می‌شد. این مرد سابقاً در خدمت ارتش روس‌ها بود اما بعد مسلمان شد و به خدمت کریم خان درآمده بود (و یا پس از استخدام مسلمان شده بود). چون حمل و نقل توپ‌های سنگین وزن در شرایط آن زمان و راه‌های بسیار ناهموار و گاهی تنگ و صعب‌العبور آسان نبود و اگر هم ممکن بود وقت زیادی را تلف می‌کرد، این بود که این قبیل توپ‌ها در قطعات مختلف ریخته می‌شد و بر روی قاطر حمل می‌گردید، و هنگام لزوم در محل کارزار وسیله‌ی پیچ و مهره به هم سوار می‌گردید به این دلیل در هر قطعه توپ - که معمولاً در چهل قطعه ریخته می‌شد - سوراخ‌هایی تعبیه می‌شد.^۴ محمدخان زند هنگام محاصره‌ی کرمانشاه، در سال ۱۱۶۵ هجری قمری، ظرف بیست روز توانست هشت خمپاره بریزد.^۵

۱. فریه، ص ۲۵۸.

۲. فرانکلین، ص ۸۷.

۳. تاریخ کلام‌الملوک، مجله‌ی یادگار، سال دوم، شماره‌ی هفتم، ص ۵۸.

۴. نیور، ص ۱۱۹.

۵. مجمل، ص ۲۳۸ «و اوستادان ریخته‌گر را از بلاد قریبه طلبیده هشت مارون خمپاره

این توپ‌ها از نظر ارزش جنگی خوب بود. اما سپاهیان با آن آشنایی خوبی نداشتند و طرز به کار بردن آن را خوب نمی‌دانستند و روی این حساب از آن استفاده‌ی لازم به عمل نمی‌آمد.^۱

گفتیم که توپ‌های بزرگ برای آسانی در حمل و نقل در قطعات مختلف ریخته می‌شدند، در عوض توپ‌هایی نیز وجود داشتند که کوچک بودند و بر پشت شتر حمل می‌شدند، دروویل مسافری که در سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ یعنی اندکی بعد از زندیه، در ایران بود می‌نویسد: «هر توپ در رأس یک شمع‌دان بزرگ آهنی قرار گرفته بود و این شمع‌دان آهنی خود محکم به چوب‌گردی که قسمت جلوی پالان شتر را تشکیل می‌داد متصل بود. این قسمت چوب یکپارچه و طوری آهن‌کوب شده بود که به خوبی می‌توانست در مقابل حرکت عقب روی شدید دستگاه، هنگام آتش کردن مقاومت کند.»^۲

پیاده‌نظام که بسیار بردبار و شکیبا بود هنگام حرکت برای جنگ به شکل گروه‌های فشرده‌ی چند نفری درمی‌آمد که هر گروه در میان خود پرچی داشت. سواره‌نظام پشت سر پیاده‌نظام حرکت می‌کرد و تحت رهبری فرمانده مخصوص خود بود. حرکت سپاهیان همواره با صدای طبل و سورنا همراهی می‌شد. سیورسات سپاه بسیار ساده بود و تشکیل می‌شد از نان و پنیر و برنج و کمی میوه‌ی خشک و گاهی گوشت. بنه‌ی

که شصت من تبریز وزن گلوله‌ی آن بود فرمایش نمود که به استمجال در عرصه‌ی بیست روز ساخته و پرداخته در چهار جانب قلعه در پشت سنگرها نصب نموده و به وقت صبح و شام که اکثر مردمان در خان‌ها (خانه‌ها) به امر نماز قیام دارند در دو وقت از چهار طرف قلعه گلوله‌های خمپاره را مانند اجل معلق پی در پی از روی سما بر قلعه و بروج و خان‌ها ریزان باشند.» ۱. نیبور، ص ۱۱۹.

2. Drouvilles (Gaspard): Voyage en Perse fait en 1812 et 1813, seconde édition, Paris 1825, t.2, P. 127

(به نقل از دکتر هادی هدایتی، تاریخ زندیه، جلد اول، ص ۹۸).

سپاه که بسیار ناچیز بود بر پشت قاطر حمل می‌گردید.^۱ در اردوگاه‌ها کسانی بودند که تنقلات می‌فروختند.^۲

در اردوگاه بی‌نظمی بزرگی حکمفرما بود. هرکس هر جا که دلش می‌خواست چادرش را برپا می‌کرد.^۳ جالب توجه است که از بی‌نظمی سپاهیان ایران همه‌ی مسافرین خارجی که در دوره‌های مختلف به ایران آمده‌اند، یاد کرده‌اند. انگلبرت کمپفر سیاح آلمانی، هشتاد سال پیش از نیبور، در سال‌های ۱۶۸۴ تا ۱۶۸۵ در زمان شاه عباس، در دربار ایران بود، می‌نویسد: «هنگام لشکرکشی، برای اردو زدن هیچ قاعده‌ای رعایت نمی‌شود و هرکس آنجا چادر به پا می‌سازد که میل دارد.»^۴ برای اینکه اردوگاه غافلگیر نشود، پست‌های نگهبانی در اطراف اردو گمارده می‌شد که به محض نزدیک شدن دشمن، اردو را آگاه سازد.

جنگ‌های ایرانیان در این دوره کمتر با تاکتیک نظامی همراه بود. هرکس بی‌باک‌تر بود، پیروزتر بود. خواننده با خواندن جنگ‌ها و لشکرکشی‌های این دوره دچار ملال و خستگی می‌شود. زیرا از آرایش جنگی و تاکتیک نظامی و نقشه‌ی حمله‌ی دقیق یا دفاع حساب شده کمتر نشانی می‌یابد. بیشتر جنگ‌ها به این ترتیب بود که دسته‌ای بر دسته‌ی دیگر می‌تاخت و سپاهیان دوطرف به جان همدیگر می‌افتادند و کشتار می‌کردند و هر طرف که مقاومت بیشتری به خرج می‌داد موفق می‌شد. اما این موفقیت نیز ممکن بود که به علت بی‌نظمی در تعقیب دشمن یا غارت و تقسیم بار و بنه‌ی به جای مانده به خطر بیفتد.

زنده ماندن فرمانده سپاه نقش مهمی را بازی می‌کرد. کافی بود که فرمانده سپاه کشته یا زخمی شود؛ به محض انتشار خبر آن در بین سپاهیان، آنها فوراً دست از جنگ کشیده، سیورسات و وسایل و لوازم

۱. فریه، ص ۲۵۷ به بعد.

۲. لرشه، ص ۳۱۹ به بعد.

۳. نیبور، ص ۱۰۲.

۴. کمپفر، ص ۷۵.

خود را به جا گذاشته و راه فرار پیش می‌کشیدند و سپس گروه دیگر به غارت بازمانده‌ی دشمن فراری می‌پرداخت و بی‌نظمی بزرگی بر کلیه‌ی شئون سپاهیگری حکمفرما می‌شد. خیلی اتفاق می‌افتاد که دشمن، برای پیروزی خود، در جبهه‌ی مخالف، خبر مرگ سردار آن جبهه را شایع می‌کرد، با اینکه این موضوع اغلب اتفاق می‌افتاد، باز کسی زحمت تحقیق و دست‌یازی به حقیقت را به خود نمی‌داد.^۱ شاید بیشتر علت این امر این بود که ارتش منظمی که بر مبنای صحیحی تشکیل شده باشد وجود نداشت.

سربازان که هنگام جنگ - ضرب‌الاجل - از طرف حکومت مرکزی و حکام و خوانین جمع‌آوری می‌شدند، چون سپاهیگری شغل و وظیفه‌ی آنها نبود، دلگرمی چندانی به کار خود نداشتند. آشنایی آنان از فنون نظامی و کاربرد اسلحه‌های گرم و سرد فقط به اطلاعات شخصی آنها بستگی داشت. بدیهی است که هرکس جنگ دیده‌تر بود، آزموده‌تر و آموخته‌تر بود و بودند کسانی که در هر فرصت مناسب به جنگ می‌رفتند و معاش زندگی خود را از راه سپاهیگری درمی‌آوردند.

هنگامی که برای یک جنگ داخلی احتیاج به سرباز بود، هرکس که پول بیشتری می‌پرداخت و یا وعده‌ی غارت بیشتری را می‌داد، سربازان بیشتری را در اختیار می‌گرفت. بسا اتفاق می‌افتاد که فرمانده دسته‌ی مخالف، سرباز دشمن را با پول می‌خرید.

چنان که علی‌مرادخان زند توانست با پرداخت پول سربازان و حتی افسران صادق‌خان، برادر کریم‌خان زند، را که هردو برای به دست آوردن تخت سلطنت می‌جنگیدند، به طرف خود جلب کند.^۲

تطمیع سربازان یک دشمن داخلی از قدیم در ایران رسم بود. بی‌جهت نیست که همیشه پس از مرگ شاهی می‌بینیم اولین کسی که از

۱. مجمل ص ۳۲۵.

۲. رستم‌التواریخ، ص ۴۴۳ به بعد.

بازماندگان او بر خزانه‌ی سلطنتی دست می‌یافت شروع به بخشیدن خزانه می‌کرد تا بتواند محبوبیت و یاری و پشتیبانی لازم را برای رسیدن به هدف به دست بیاورد. در این قبیل موارد، پس از پیروزی، جبران کمبود مالی خزانه را بستن مالیات‌های سنگین به عهده داشت.

وقتی که علی مردان خان بختیاری در سال ۱۱۶۲ شیراز را به تصرف خود درآورد، از هیچ وسیله و امکاناتی برای به دست آوردن پول و مال خودداری نکرد. میرزا محمد کلانتر، کلانتر وقت شیراز، می‌نویسد: «همه‌ی وسایل آهنین مردم از طرف سربازان به سربازخانه‌ها برده شد تا از آنها گلوله‌ی توپ ساخته شود. حتی همه نوع لباس و رختخواب مردم از طرف سربازان به غارت رفت. با این همه علی مردان خان می‌خواست حتی مالیات سه سال را یکجا دریافت کند.»^۱

حتی اتفاق می‌افتاد که فرمانده سپاه، برای به دست آوردن موفقیت، به سربازان خود علاوه بر مقرری، به نام جایزه، رشوه نیز می‌داد. وقتی که صادق خان (برادر کریم خان زند) در سال ۱۱۸۹ هجری قمری در حال محاصره‌ی بصره بود و نیروی او از طرف خوارج عمان که به کمک بصره آمده بودند^۲ در خطر بود، صادق خان دستور داد که برای هر یک نفر از خوارج که اسیر شود پنج تومان و برای هر کشته سه تومان جایزه بدهند. نتیجه‌ی این دستور این شد که خوارج به سختی شکست خوردند

۱. روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر، ص ۴۱ به بعد.

۲. به طوری که در آغاز این نوشته یاد شد کریم خان می‌خواست برای تسلط بر خلیج فارس و دریای عمان با خوارج عمان که به خاطر سرقت‌های دریایی، دریای عمان را ناامن ساخته بودند بجنگد، خوارج که از این نظر کینه‌ی ایرانیان را بر دل گرفته بودند و از طرفی هنگام قصد جنگ کریم خان از طرف حکومت بغداد مورد حمایت مالی قرار گرفته بودند - اینک با درخطر افتادن بصره از طرف ایرانیان - می‌خواستند با کمک به محاصره‌شدگان بصره هم دین خود را نسبت به آنها ادا کرده باشند و هم از ایرانیان انتقام کشیده باشند.

و به عمان بازگشتند.^۱

البته باید در نظر داشت، در دوره‌ای که مورد بحث ماست، جز جنگ بصره و چند زدو خورد محلی مرزی، برخوردی نظامی بین قوای ایران و کشور دیگری به وجود نیامده است و یکی از بی‌علاقه‌گی‌های سپاهیان را شاید باید نتیجه‌ی آن دانست که ایرانی با ایرانی می‌جنگید و صحبت دفاع از مرزهای ایران در میان نبود.

اگر جنگی فوریت نداشت - در صورتی که زمستان بود - تا آغاز بهار از حرکت سپاهیان خودداری می‌شد. علت این امر این بود که علاوه بر مشکل بودن حرکت، به خاطر خرابی راه‌ها و سردی هوا، برای اسب‌ها و چهارپایان دیگر نیز می‌بایستی علف خشک و جو همراه برد. حال اینکه در بهار و تابستان، سربازان از این نظر مشکلی نداشتند و هر جا که به سبزه‌زاری بر می‌خوردند می‌توانستند چهارپایان خود را بچرانند.^۲

نیروهای متخاصم کوشش می‌کردند تا حد ممکن از نبرد آزاد صحرائی خودداری کنند. چون اغلب شهرها و حتی قصبات دیوار داشتند^۳، طرفی که مورد حمله واقع می‌شد، سعی می‌کرد با بستن دروازه‌های شهر دشمن را وادار به محاصره کند. قبلاً به خندق‌های خارج دیوار که معمولاً در زمان صلح خالی بود آب انداخته می‌شد و پل تخته‌ای دروازه‌ها که بر روی خندق بود برداشته می‌شد.^۴ محاصره‌شوندگان چون در آبادی بودند و قبلاً نیز تدارک کافی، از نظر آذوقه و سایر مایحتاج زندگی دیده بودند، محاصره‌کنندگان را آن قدر در پای دیوارهای شهر نگاه می‌داشتند که بالأخره از خستگی یا کمی آذوقه و یا شدت سرما، با فرار سیدن زمستان، مجبور به ترک محاصره می‌شدند. البته محاصرین در این بین بیکار ننشسته و مدام از بالای

۱. گیتی ص ۱۹۵ به بعد / کریم‌خان و خلیج فارس، ص ۵۶ به بعد.

۲. گیتی ص ۹۹ و ۱۳۱. ۳. نیبوز، ص ۹۸. ۴. مجمل ص ۲۱۸.

دیوارهای شهر دشمن را زیر آتش گلوله می‌گرفتند. بدیهی است که محاصره‌کنندگان نیز متقابلاً سعی می‌کردند که ضمن دستبرد به آبادی‌های اطراف و تهیه آذوقه به تنگنا نيفتند. همچنین در صورتی که آب محل محاصره شده مثلاً از طریق قنات از خارج شهر تهیه می‌گردید به دست دشمن برگردانده می‌شد. محمدخان زند در سال ۱۱۶۵ در حدود شش ماه کرمانشاه را در محاصره داشت. در نتیجه‌ی این محاصره وضع شهر آن‌قدر اسفناک شد که محاصرین مجبور شدند شبانه دو نفر را از طریق رودخانه‌ی قره‌سو از شهر خارج کرده و برای گرفتن کمک به منطقه‌ی بختیاری بفرستند. علی‌مردان‌خان بختیاری که خود نیز دشمن زندیه بود پس از دادن وعده‌ی مساعدت، دو پیک کرمانشاه را با مقداری نمک و تنباکو مجدداً روانه‌ی کرمانشاه ساخت.^۱

محاصره‌کنندگان برای اینکه خود را به دیوار قلعه نزدیک بکنند و در ضمن از خطر توپخانه در امان باشند، شبانه سنگرهای مارپیچی به طرف دیوار می‌کنند تا روزها در پناه آن بتوانند ضمن نزدیکی به دیوار از بارش گلوله در امان باشند.^۲ گاهی شب‌ها محاصرین برای اینکه قادر به دیدن دشمن باشند بر برج‌ها کاسه‌های مهتابی روشن می‌کردند.^۳

گاهی محاصره‌آن‌قدر به طول می‌انجامید که محاصره‌کنندگان مجبور به ساختن استحکامات مسلط به قلعه‌ی متخاصم می‌شدند تا آنها - ضمن حفظ خود از سرما و گرما - به جای سنگر و قرارگاه توپ نیز استفاده نمایند.^۴

۱. مجمل ص ۲۱۶ تا ۲۴۳.

۲. مجمل ص ۲۳۱.

۳. «کاس‌های مهتابی، در جمیع بروج روشن نموده که صحرا و قلعه مانند روز روشن گردید.» مجمل ص ۲۳۷.

۴. در شرح محاصره و فتح ارومیه در سال ۱۱۷۵، از طرف کریم‌خان زند تاریخ گیتی‌گشا می‌نویسد: «فتح علی‌خان، (متحصن ارومیه) امیدی که داشت به برودت هوا و خیالی که بر لوحه‌ی خاطر می‌نگاشت وصول فصول شدت سرما بود. مکرر مذکور می‌کرد و این

در حقیقت می‌توان گفت که محاصره در آن زمان، بیشتر محاصره‌ی اقتصادی بود تا نظامی. گاهی فشار این نوع محاصره آن قدر زیاد می‌شد که مردم محاصره شده‌ی داخل شهر یا قلعه‌ای نظامی سر به شورش برمی‌داشتند و سعی می‌کردند در تسلیم شهر به دشمن، دشمن را یاری کنند.^۱ حتی گاهی یکی از سرداران سپاه داخل حصار، به تنهایی و یا با همراهی عده‌ای هم قسم با دشمن برای تسلیم شهر، پنهانی به مذاکره می‌پرداختند.^۲

یکی از چیزهایی که هنوز در این دوره به چشم می‌خورد، جنگ تن به تن بین دو سردار متخاصم است. در این نوع جنگ‌ها، که معمولاً بدون خونریزی بود، موفقیت با سپاهی بود که در جنگ تن به تن دو سردار، سردارش پیروز می‌شد.^۳

یکی از تاکتیک‌های نظامی شیخون‌زدن‌های متوالی، در دسته‌های کوچک، به نیروی دشمن و غارت آن بود. کریم‌خان زند که یکی از استادان این فن بود، در مبارزات خود برای به دست آوردن قدرت،

عبارت بر زبان می‌آورد که ما را ریش سفیدی هست که در این اوقات خواهد رسید و به اهتمام او حصول نجات و قطع و فصل این معاملات خواهد گردید... به معماری همت بلند و طراحی رأی ارجمند عمارتی قوی پایه مشحون به انواع زیست و پیرایه جهت خاصه‌ی سرکار (کریم خان) طرح انداخته، امر و مقرر ساختند که سران سپاه و مقربان درگاه و جمهور آحاد لشکر ظفریناه عمارات خوب و منازل مرغوب از نی و چوب اساس نهاده، به زودی سرعت انجام داده -- رفع اضرار سرما و دفع اذیت برودت هوا نمایند. مأمورین بر حکم مطاع عمل نموده و هر یک درخور پایه و مقدار مایه، اساسی و بنایی به انجام آوردند. که اندک روزی در پیرامون شهر ارومی، شهرستانی وسیع برپا... شد «ص ۱۰۷ و در مجمل‌التواریخ می‌خوانیم: «همان وقت مقرر فرمود که به فاصله‌ی چند قدم برجی ساخته و دیواری کشیده همه‌ی بروج را به یکدیگر وصل نموده در میان هر دو برج یک دروازه قرار دادند... و تفنگچیان از بروج متردین قلعه را هدف گلوله می‌نمودند. و تپه‌ی مرتفعی از خاک ترتیب داده و چند ضرب توپ به بالای تپه‌ی مذکور کشیدند. و از ضرب گلوله‌ی توپ‌ها، خان‌ها را خراب نموده اهل قلعه را مضطرب ساختند، ص ۳۲۸.

۱. گیتی ص ۲۰۴. ۲. مجمل ص ۲۳۸.

۳. مجمل ص ۳۱۸ به بعد.

اغلب از این تاکتیک استفاده می‌کرد. هرگاه پس از شکستی کاربرد او کاملاً تنگ می‌شد، با عده‌ای انگشت‌شمار از یاران خود «به وقت شب غافل از طرفی برآمده دستبردی زده خود را به کناری می‌کشیدند.»^۱

از مسائلی که واحدهای مختلف نظامی را دچار رکود و سستی می‌کرد، یکی مسئله‌ی حقوق سپاهیان بود. درباره‌ی حقوق سربازان و اصولاً نظامیان از هر درجه و مقامی، گزارشی دقیق در دست نیست. مخصوصاً نمی‌دانیم آنها که زمستان‌ها به مرخصی می‌رفتند^۲ هنگام بیکاری برای معاش خود و خانواده‌ی خود از چه محلی پول یا سیورسات می‌گرفتند.

از بررسی امور نظامی این دوره چنین استنباط می‌شود که حقوق نظامیان بیشتر بستگی به نتیجه‌ی کار آنها داشته است. در حقیقت خدمت در ارتش قراردادی بوده است. سپاهی و سردار سپاه - شاید بدون اینکه رسماً درباره‌ی حقوق گفت‌وگویی کرده باشند - توافق می‌کردند که برای مدت نامحدودی، حداقل تا پایان یک جنگ با هم همکاری داشته باشند. سپاهی می‌دانست که اگر پیروز شود، از غنایم جنگی سهمی از آن اوست و در غیر این صورت نباید چندان امیدی به اجرت کار خود داشته باشد. البته آنان که به مناسبتی با خان و یا سرداری همکاری مداوم داشتند، کارشان ترتیب دیگری داشت. سیورسات روزانه‌ی سپاهیان که بسیار ناچیز بود و از طرف فرماندهی سپاه بین آنان تقسیم می‌شد، از روستاها و شهرهای سر راه، بیشتر بدون پرداخت پول و یا پرداخت قیمت عادلانه تهیه می‌شد. در حقیقت بار جنگ از نظر اقتصادی بر دوش مردم سر راه و مناطق حوزة‌ی جنگ‌ها بود. در تقسیم این سیورسات گاهی بین قبایل که به صورت دستجات مختلف در ارتش خدمت

۱. مجمل ص ۱۵۹، همچنین نگاه کنید به ص ۲۸۳.

۲. گیتی ص ۱۱۹ به بعد.

می‌کردند اختلاف می‌افتاد^۱ و اتفاق می‌افتاد که به خاطر این نوع اختلافات، قبیله‌ای از سپاه جدا شود^۲ و سرنوشت جنگ به این خاطر تغییر کند.

وارینگ سیاح انگلیسی که در سال ۱۸۵۰ (۲۱ سال پس از مرگ کریم‌خان) به ایران آمده است - تا آنجا که نگارنده می‌داند - تنها کسی است که درباره‌ی حقوق نظامیان این دوره نوشته است. طبق گزارش او یک سرباز سالیانه پانزده تومان حقوق می‌گرفته است.^۳ ما با بررسی - تا حد امکان - کلیه‌ی منابع موجود تاریخ زندیه، علی‌رغم گزارش وارینگ به این نتیجه رسیده‌ایم که در اصل، حقوق سربازان به غنایم جنگی واگذار می‌شده است. این روش کم‌وبیش تا حکومت خاندان پهلوی که ارتش نوینی در ایران اندام گرفت، در همه‌ی دوره‌های گذشته تاریخ ما معمول بوده است. شاید بتوان ریشه‌های عقب‌ماندگی نسبی ایران را در همین نداشتن ارتش منظم جست. جنگ‌ها و به دنبال آن غارت‌ها، به تدریج خانواده‌ها را به نابودی می‌کشاندند. کمتر شهر و آبادی‌ای بود که هرچندگاهی یک‌بار دستخوش غارت و ویرانی نشده باشد. این غارت‌ها و ویرانی‌ها نه تنها از نظر اقتصادی زیان‌های جبران‌ناپذیری به اجتماعات ایران وارد می‌ساخت، بلکه سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی کشور ما را نیز (اگر هم به خاطر خاصیت نامیرایی آنها، که از خصوصیات فرهنگ ایران زمین است نابود نمی‌کرد) ناتوان و کم‌بینه می‌ساخت.

اولیویه سیاح فرانسوی که در سال ۱۷۹۸ (ابتدای کار آقامحمدخان قاجار) به ایران آمده است، هنگام سفر از تهران به اصفهان سر راه خود شهر قم را نیز دیده است. اولیویه می‌نویسد آنچه در قم دیدم تکان‌دهنده بود. شهر در اثر غارت‌های متوالی تقریباً نابود شده بود و فقط سیصد نفر

۱. گیتی ص ۱۳۶ / مجمع‌التواریخ ص ۱۰۰ / تاریخ زندیه، ص ۱۷.

۲. تاریخ زندیه، ص ۱۷ به بعد / گیتی ص ۳۰۲. ۳. وارینگ، ص ۸۱.

جمعیت داشت که زندگی را به سختی می‌گذرانند و از شهر بیشتر از پنجاه خانه‌ی سالم - در اطراف حرم - چیز دیگری به جای نمانده بود.^۱ اگر بخواهیم درباره‌ی نوع و نتیجه‌ی فوری این غارت‌ها سخن برانیم این نوشته به درازا می‌کشد. مخصوصاً که این را فرض می‌دانیم که همه‌ی کسانی که با تاریخ ایران سروکار دارند، کم و بیش از حقیقت امر آگاهی دارند.

از زیان‌های فردی که بگذریم، چیزی که بی‌نهایت چشمگیر است، خرابی‌هایی است که دارندگان قدرت نظامی - به خاطر بهره‌گیری‌های آنی، از نظر نظامی به کشور وارد می‌ساختند. محمدخان زند وقتی که در سال ۱۱۶۷ در حوالی کرمانشاه بود، دستور داد تا قلعه‌ی کرمانشاه را خراب کنند تا آزادخان افغان (که او نیز پس از کشته شدن نادر در فکر تاج و تخت ایران بود) نتواند از استحکامات و مهمات نظامی این قلعه استفاده کند.^۲ و یا وقتی آقامحمدخان قاجار در سال ۱۲۰۶ شیراز را به

1. Gabriel: Die Erforschung Persiens, 122.

در روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر، ص ۱۷ و ۱۸ می‌خوانیم: «... قتون مطلق‌العنان (نادر) به شهر (شیراز) ریخت. به کلی در عرض دوساعت آن مملکت معمور را پاک کردند. خلاصه چون مردم اهل و عیال خود را به بقاع و خوانوق متبرکه برده بودند اموال و اسباب و قنادیل و قرآن و کتاب و فروش آنها نیز به عرصه‌ی نهب و غارت رفت. به مثل مشهور، که آمدند و کشتند و بردند و رفتند و دو کله مناره ساختند و از برکت نواب محمدتقی‌خان دختر و پسر مسلمانان و عیال ایشان به تصرف افغان و ازبک و ترکمان به اقصى ممالک توران و ایران رسید. بعد از انقضای محاصره و بای بزرگی روی داده از بقیة‌السيف از تقریر غسالان موازی چهارده هزار نفر روانه‌ی دیار عدم و آنچه از دزد مانده بود به فالگیر رسید و دیگر شیراز صورت آبادی نگرفت و از باغات و عمارات و اشجار بیچارگانی که پس از طوفان مانده بودند اثر باقی نماند...».

۲. نادرشاه برای جلوگیری از حملات عثمانی‌ها و یا به خاطر نقشه‌های نظامی خود که برای فتح عثمانی داشت - در قلعه‌ی کرمانشاه توپخانه‌ی بزرگی فراهم آورده بود که «زیاده از هزار و پانصد توپ کلان که دست من تبریز گلوله‌ی هر خمپاره است و جباخانه و قورخانه و شش هزار خروار باروت که هر خروار یکصد من تبریز است و اسباب

تصرف در آورد اول کاری که کرد فرمان داد تا دیوار شهر را که در زمان کریم خان زند ساخته شده بود بردارند.^۱

در خصوص ویرانی‌های دارندگان قدرت نظامی نیز شواهد فراوانی در دست داریم. قصد ما از بیان دو مورد مزبور فقط به این خاطر بود که مشت نمونه‌ی خروار سازیم.

البته کریم خان زند تا حد زیادی کوشش بر این است که به مردم غیرنظامی آسیب و زیانی نرسد. یکی از اقدامات بی‌سابقه‌ی او برای جلوگیری از اجحاف به مردم، همراه بودن عده‌ای زن روسپی همراه سپاه بود تا سربازان که به علت طولانی بودن جنگ‌ها و دور بودن از خانواده‌های خود، هنگام گشودن شهری به آسانی قابل کنترل نبودند، به زنان منطقه‌ی تسخیر شده دست‌درازی ننمایند.^۲

افسران و خان‌ها و سرداران و خود او زنان خود را، و گاهی تمام خانواده‌ی خود را، در جنگ‌ها همراه داشتند.^۳

درباره‌ی ساختن مهمات نظامی اطلاعات چندانی در دست نیست.

یورش و سایر سرانجام قلعه‌گیری و غیره داشت» (مجمل ص ۲۴). درباره‌ی تخریب قلعه‌ی کرمانشاه مجمل‌التواریخ (ص ۳۵۲) می‌نویسد: «... از آنجا محصلان شدید برای کوچانیدن سکنه‌ی شهر تعیین نموده خرابی قلعه را پیشنهاد خاطر ساخت... (تا) آزادخان اراده‌ی آمدن به آن سرزمین نماید، و خود با جمعی از سواران به عزم تخریب قلعه روان گردیدند. و از ایلات پیاده بسیاری به قلعه فرستاد که توپ‌های کلان و کوچک و خمپاره‌ها را شکسته در آب قراسو اندازند. و خود در بیرون قلعه ایستاده مردمان بسیاری را به خراب نمودن بروج مقرر نموده در عرصه‌ی سه یوم بروج را خراب و جمیع توپ‌ها و خمپاره‌ها را در آب انداختند. و خم‌های باروت را که در بدن قلعه در خاک بود بیرون آورده بر زمین ریختند. و در هر جا باروت یافتند به انبان برآوردند و از محلی که باروت بود مقرر نمود که باروت بر زمین بریزند تا شهر. و مردمان را از اطراف قلعه دور کرده آتش به باروت رسانیدند. همه جا باروت شعله کشیده از بیرون شهر تا قلعه به خط مستقیم شعله به باروت قلعه رسید. و آتش درگرفت که قلعه را با خان‌ها و جبه‌خانه خراب نموده با زمین هموار ساخت. و اثری از قلعه و سرانجام نماند...».

۱. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۳۷ / وارنگ، ص ۲۹۹.

۲. نگاه کنید به بخش «شخصیت کریم‌خان».

۳. مجمل ص ۲۲۴.

آنچه مسلم است دوره‌ی زندیه از نظر فن اسلحه‌سازی با دوره‌های دیگر تاریخ ایران پس از اسلام فرق چندانی نداشته است. همچنان که پیش‌تر از این اشاره شد، علاوه بر توپ‌هایی که ساخت خارج بودند و از سواحل خلیج فارس تهیه می‌شدند، توپ‌هایی نیز در ایران به سرپرستی یک مرد گرجی ریخته می‌شد. نیزه را در سواحل دریای مازندران از نی می‌ساختند که نوک تیز و سخت آهنین داشت.

مردم این دوره شاید به خاطر موقعیت خاصی که داشتند علاقه‌ی زیادی به اسلحه داشتند. کاردها و شمشیرهایی یافت می‌شد که به قیمت‌های گزافی خرید و فروش می‌شد. در حالی که یک شمشیر خوب شیرازی نزدیک به ۴۰۰ دینار می‌ارزید^۱، یک شمشیر خوب و صیقل یافته از خراسان تا هزار تومان قیمت داشت.^۲ گاهی غلاف این شمشیرها قیمتی تر از خود شمشیر بود، زیرا با طلا و نقره روکشی شده و مرصع به الماس و سنگ‌های قیمتی بود.^۳

راجع به ساختن تفنگ و باروت در تاریخ کرمان می‌خوانیم: «... مجملاتقی (مردی که در کرمان علیه کریم‌خان زند شورش کرد) در کرمان و بعضی از بلوکات کمال استقلال را به هم رسانید. قلی تفنگ‌ساز مشهور در آن زمان بود. او را مشوق شده تفنگ‌های بسیار خوب ساخت. و ملاقلی باروت کوب را که از مشاهیر مهره‌ی این حرفه است پول و جایزه بسیار داده باروت‌های خوب به عمل آورد.^۴ و سائل نقلیه‌ی این زمان محدود می‌شد فقط به چهارپایان که بیشتر عبارت بود از قاطر برای حمل بار و بینه و توپ، شتر برای توپ و اسب برای سواره‌نظام. «فریه»، سیاح فرانسوی، برای اسب در سفرنامه‌ی خود گزارش جالبی

۲. فریه، ص ۲۵۴ به بعد.

۴. تاریخ کرمان، ص ۲۳۷.

۱. وارینگ، ص ۴۷.

۳. اولیویه، ص ۲۵۷.

دارد. او می‌نویسد: «اسب‌های تاتاری برای بزرگان ایران به منزله‌ی قسمتی از ثروت آنهاست. نژاد اصلی این اسب‌ها اصالت خود را از دست نداده است. هیکل این اسب‌ها متوسط است، سر و گردنشان بزرگ و چاق است، یالشان تا به زانو می‌رسد، بدنشان قوی و کمرشان پر و گرد است. از روز تولد، آنها را عادت می‌دهند که به جای آب شیر بخورند. هر بیست و چهار ساعت یک‌بار، مقداری جو به آنها داده می‌شود. این اسب‌ها که مسافت خیلی زیادی را می‌توانند طی کنند در سرزمینی که همواره در حال جنگ به سر می‌برد خیلی مفید هستند. زیرا آدمی با این نوع اسب می‌تواند در مدت بسیار کمی خود را به جای امنی برساند. وکیل ایران، کریم‌خان توانست از تندی این اسب‌ها نمونه‌ی خوبی، به دست بدهد. کریم‌خان توانست پس از یک شکست خود را با یکی از این اسب‌ها نجات بدهد، او خود را در ظرف پنجاه و دو ساعت با اسب تاتاریش از شیراز به اصفهان رسانید.»^۱

درباره‌ی لباس سپاهیان ایران در دوره‌ی زندگیه اطلاعات ما بسیار ناچیز است. آنچه مسلم است نظامیان لباس متحدالشکلی نداشتند، اما به نظر می‌آید، مخصوصاً بین افسران و سرداران از نظر لباس شباهت‌هایی بوده باشد. کارستن نیبور که در سال ۱۷۶۵، در آغاز کار زندگیه، به ایران آمده است اطلاعات کمی درباره‌ی کفش افسران به دست می‌دهد. طبق گزارش نیبور افسران چکمه‌های سیاه به پا می‌کردند که تا به زانو می‌رسید و پاشنه‌های بلند و باریک داشت. چون با این چکمه‌ها به سختی می‌شد راه رفت، افسران به محض پیاده شدن از اسب نعلینی را که نوکرشان آماده داشتند می‌پوشیدند.^۲

همچنین می‌دانیم که در زمان کریم‌خان زند کسانی به نام «ریکا»

۱. فریه، ص ۲۵۸ به بعد / همچنین نگاه کنید به بخش «شخصیت کریم‌خان».

۲. نیبور، ص ۱۷۶.

(شاید پلیس انتظامی) کلاه متحدالشکل به سر داشته‌اند.

کریم خان از این ریکایان در لشکرکشی‌های خود نیز همراه می‌برد که شاید مانند افراد گارد همیشه در حضور بودند. وقتی او بر مصطفی خان یکی از مخالفان خود پیروز شد به او گفت: «چون از حیلۀ عقل عاری و لایق سرداری نیستی لازم چنان و صلاح در آن است که تو را در سلک ریکایان منتظم گردانیده تلافی مافات نمایم. پس یکی از ریکایان حضور را پیش طلبیده امر فرمود که کلاه خود را بر سر مصطفی خان بگذارد و چوب ریکایی را به دست او بدهد. ریکای مذکور حسب‌الحکم به عمل آورده قریب دو ساعت مصطفی خان در سلک ریکایا در حضور کریم خان چوب ریکایی در دست گرفته، ایستاده بود.»^۱

اینک برای اینکه اندکی با تشکیلات نظامی کریم خان زند آشنا شویم قسمتی از گزارش میرزا حسن حسنی فسایی را از تاریخ فارسنامه‌ی ناصری عیناً نقل می‌کنیم:

«نواب وکیل بعد از آرمیدن مملکت چهل و پنج هزار لشکری در شیراز نگاه داشته، مواجب و جیره می‌رساند. از آن جمله: ده هزار نفر از اهالی عراق عجم و شش هزار نفر از مردم فارس و بیست و چهار هزار نفر از طوایف لک و الوار و سه هزار نفر از طایفه‌ی بختیاری و هزار و چهارصد نفر دیگر را با تفنگ‌های چخماقی و شمشیرهای مرغوب ملازم فرموده آنها را غلام چخماقی می‌گفتند و سرکرده‌ی آنها علی‌بیک پدر صادق خان شقاقی و لطف‌علی خان چرکسی و علی خان کرد قره‌چورلو که هریک در فن تیراندازی یگانه بودند و هزار نفر از مردمان دلاور را امین می‌دانستند آنها را یساول می‌گفتند و سرکرده‌ی آن جماعت علی‌مرادخان زند و عسگرخان رشتی و میرزا محمدخان قاجار دولو بودند و هزار نفر دیگر را نسقچی می‌فرمود و هفتصد نفر

دیگر راتل طلا و مینا بر سر آنها زده این جماعت را جارچی می‌گفتند و هزار نفر دیگر را به اسم فراش قرار داده بودند و سیصد نفر دیگر را ریکا (که پیش از این نقل قول به آن اشاره شد) و سیصد نفر شاطر داشت و شش هزار نفر از رؤسای ملازمان نوکری از ده‌باشی تا سردار کل مشغول خدمت‌گذاری [- گزاری] بودند و ایلات الوار و لک چندین هزار خانه در شیراز به اسم خانه‌ی شهری توقف داشتند. وقتی که نواب وکیل به سلام عام می‌نشست هشت هزار نفر از آنها حاضر می‌شدند...»^۱.

پایان

۱. تاریخ فارسنامه‌ی ناصری، ج ۱، ص ۲۱۹ / همچنین نگاه کنید به مجله‌ی یادگار، سال دوم، شماره‌ی هفتم، ص ۵۸-۵۹.

منابع

به زبان فارسی:

- آذر بیگدلی: آتشکده‌ی آذر، به کوشش سیدجعفر شهیدی، تهران ۱۳۳۷.
- آقا مرتضی مدرس گیلانی: تذییل تاریخ نگارستان، از قاضی احمدبن محمدغفاری کاشانی، تهران (بدون سال انتشار).
- ابوالحسن بن محمد امین گلستانه: مجمل‌التواریخ بعد نادریه، به کوشش مدرس رضوی، تهران ۱۳۴۴، (در پانوشته‌ها: مجمل).
- احمدعلی‌خان وزیر کرمانی: تاریخ کرمان، به کوشش باستانی پاریزی، تهران ۱۳۴۵.
- احمد فرامرزی: کریم‌خان زند و خلیج فارس، به کوشش حسن فرامرزی، تهران ۱۳۴۶.
- پرتو بیضائی: تاریخ کلام‌الملوک، مجله یادگار، س ۲، ش ۷، تهران ۱۳۱۴.
- جونس هنوی: زندگی نادرشاه، ترجمه‌ی دکتر اسماعیل دولت‌شاهی، تهران ۱۳۴۶.
- حبیب لوی: تاریخ یهود ایران، تهران ۱۳۳۹.
- حسن امداد: شیراز در گذشته و حال، شیراز ۱۳۳۹.
- حسین علی رزم‌آرا: فرهنگ جغرافیای ایران ج ۱ تا ۱۵، تهران ۱۳۲۸/۳۲.
- ر.پ.آ. دزی: فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسین علی هروی، تهران ۱۳۴۵.
- رضاقلی‌خان هدایت: تاریخ روضة‌الصفای ناصری، تهران، قم ۱۳۳۹.
- سعید نفیسی: مقدمه‌ی دیوان کامل عاشق اصفهانی، تهران ۱۳۳۷.
- سیدمحمدتقی مصطفوی: اقلیم پارس، تهران ۱۳۴۳.
- عبدالحسین زرین‌کوب: نقد ادبی، تهران ۱۳۳۸.
- عبدالحسین نوائی: کریم‌خان زند (کتاب برای جوانان)، تهران ۱۳۴۴.
- عبدالرزاق بیک دنبلی: مآثر سلطانی، تبریز ۱۲۴۱.

عبدالله بن سید نورالدین بن سید نعمت‌الله الحسینی الشوشتری، متخلص به فقیر: کتاب تذکره‌ی شوشتر، به کوشش خان بهادر مولابخش و محمد هدایت حسین، کلکته ۱۹۲۴.

محمدتقی بهار: سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی ج ۱ و ۲، تهران ۱۳۳۷.

محمدحسن بن علی‌المراغه‌ای صنیع‌الدوله: مرآت‌البلدان، تهران ۱۲۹۵.
محمدحسن بن علی‌المراغه‌ای صنیع‌الدوله: تاریخ منتظم ناصری، ج ۱ و ۲، تهران ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰.

محمدکاظم: نامه‌ی عالم‌آرای نادری، ج ۱ تا ۳، مسکو ۱۹۶۰/۶۶.
محمدهاشم (آصف): رستم‌التواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران ۱۳۴۸.

میرزا حسن خان حسینی فائمی: تاریخ فارس‌نامه‌ی ناصری، ج ۱ و ۲، تهران ۱۳۱۳.

میرزامحمد خلیل مرعشی صفوی: مجمع‌التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۸.
میرزا محمدصادق نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا، به کوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۷ (در پانوشته‌ها، گیتی).

میرزامحمد کلانتر: روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۵.

میرزا مهدی خان استرآبادی: دره‌ی نادری، تبریز ۱۲۸۴.
میرزا مهدی خان استرآبادی: جهانگشای نادری، به کوشش عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱.

نادر میرزا بن بدیع‌الزمان بن محمدقلی بن فتح‌علی شاه قاجار: تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز، به کوشش سپهر، تهران ۱۳۲۵ هجری قمری.
وحید دستگردی: مقدمه‌ی دیوان هاتف اصفهانی، تهران ۱۳۴۷.
هادی هدایتی: مختصری درباره‌ی وقایع‌نگاری و نسخ خطی فارسی مربوط به تاریخ قرن دوازدهم هجری (در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، ج ۲، ش ۳).

هادی هدایتی: تاریخ زندیه، ج ۱، ۱۳۳۴.

به زبان های دیگر:

A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth centuries, Vol. I-II, London 1939.

Das Mujimil et-tāriḫ-i haʿdnādirīje des Ibn Muhammed Emīn Abu' l-Hasan aus Gulistāne. (Fasc. I: Geschichte Persiens in den Jaren 1747-1750).

Nach der Berliner Handschrift herausgegeben und mit einer Einleitung und mit Indices versehen von Oskar Mann, Leiden, 1891. :

Alavi, hozorg

Geschichte und Entwicklung der modernen persischen Literatur, Berlin 1964.

Amin, Abdul Amir:

British Interests in the Persian Gulf, Leiden 1967.

Binning, Robert B.M.:

A Journal of two years Travel in Persia, Ceylon, etc. London 1857.

Bosworth, Clifford Edmund:

The Islamic Dynasties, a chronological and genealogical handbook, Edinburgh, 1967.

Braun, Hellmut:

Im Handbuch der Orientalistik, I. Abt., 6. Band, 3. Abschnitt, Leiden-Köln 1959.

Browne, Edward G.:

A Literary History of Persia, Vol. IV, Cambridge 1959. The Press and Poetry of Modern Persia, Cambridge 1914.

Ferrier, J.P.:

Reisen in der Türkei, Persien und Arabien (Magazin von merkwürdigen neuen Reisebeschreibungen VIII. Bd.) mit Bemerkungen über die Religion, Sitten, den Charakter und den Handel der Bewohner von diesen Ländern, Wien 1792.

Franklin, William:

Observations made on a tour from Bengal to Persia etc., London 1790.

- - (Die deutsche Übersetzung):

William Franklins Bemerkungen auf einer Reise von Bengalen nach Persien in den Jahren 1789 und 1787, mit einer Geschichte von Persien seit dem Jahre 1747. Berlin 1790.

Gabriel, Alfons:

Die Erforschung Persiens. Die Entwicklung der abendländischen Kenntnis der Geographie Persiens. Wien 1952.

Hablizl, Carl:

Bemerkungen in der persischen Landschaft Gīlān und auf den gīlanischen Gebirgen. St. Petersburg 1783.

Hanway, Jonas:

An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea, with the Author's journals of travels through Russia into Persia... London 1754.

- - (Die deutsche Übersetzung):

Herrn Jonas Hanway zuverlässige Beschreibung seiner Reisen von London durch Russland und Persien. Hamburg-Leipzig 1754.

Heinz, Wilhelm:

Der indische Stil in der persischen Dichtung. ZDMG Supplementa I, XVII. Teil 2, Wiesbaden 1969.

Hinz, Walther:

Iran - Politik und Kultur von Kyros bis Reza Schah, Leipzig 1938.

- - Irans Aufstieg zum Nationalstaat im 15.

Jahrhundert. Berlin - Leipzig 1936.

- - Iranische Reise, Berlin 1938.

- - Islamische Maße und Gewichte. Umgerechnet

ins metrische System, (Handbuch der Orientalistik), Leiden 1955.

- - Persiens Großkönige und Satrapen.

in: "Kulturgeschichte der Welt - Asien, Afrika, Amerika", hrsg. von H. Boekhoff u. F. Winzer, Braunschweig 1966.

- - Das Rechnungswesen orientalischer

Reichsfinanzämter im Mittelalter. in: "Der Islam", XXVIII (1-24), Berlin 1948.

- - The Value of the Toman in the

Middle Ages. in: Yādname-ye Īrānī-ye Minorsky, Tehrān 1969. Engelbert

Kaempfer,

Am Hofe des persischen Großkönigs, Leipzig 1940.

- - In "Lexikon der Weltliteratur",

persische Literatur. Hrsg. Gero von Wilpert, Stuttgart 1963.

Homayoun, Gholamali:

Iran in europäischen Bildzeugnissen von Anfang des Mittelalters bis ins achtzehnte Jahrhundert. Inaugural-Dissertation, Köln 1967.

Horn, Paul:

Geschichte Irans in islamischer Zeit. Im "Grundriss der iranischen Philologie, Bd. II, hrsg. von Wilh. Geiger und Ernst Kuhn, Strassburg 1896-1904.

Ibn 'Abd el-Kerīm 'Alī Riza' von Štrāz:

Das Tāriḫ-i Zendīje. Herausgegeben und mit einer Einleitung versehen von Ernst Beer, Leiden 1888, (Storey 419).

Jackson, Williams, A.V.:

Persia Past and Present. A book of travel and research,
London

1906.

Jaubert, P. Am.:

Reise durch Armenien und Persien in den Jahren 1805 u. 1806, Aus dem Französischen übersetzt. Hrsg. F.J. Bertuch. Weimar 1822.

Kaempfer, Engelbert: Vgl. Hinz, W. Kotzebue, Moritz:

Reise nach Persien, mit der kaiserlichen Gesandtschaft im
Jahre 1817, Weimar

1819.

Kuros, Gholam-Reza:

Irans Kampf um Wasser, Berlin 1943.

Lambton, Ann K.S.:

Landlord and Peasant in Persia A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration, Oxford 1953.

Lerche, Johann Jacob:

Lebens- und - Reise-Geschichte, Halle 1791.

Lockhart, Laurence:

Famous Cities of Iran, Brentford 1939.

- Nadir Shah. A Critical Study Based

- Mainly Upon Contemporary Sources, London 1938.
- - The Fall of the Safavi Dynasty and the
Afghan Occupation of Persia, Cambridge 1958.
- Macdonald, J.K.:
A Geographical Memoir of the Persian Empire, London 1813.
- Malcolm, John:
History of Persia, Vol. II, London 1815.
- Malcolm, John:
Die deutsche Übersetzung von
"History of Persia": Geschichte Persiens, Hrsg. G.W. Becker, Leipzig 1830.
- Minorsky, V.:
Tadhkirat al-Mulūk, A manual of Safavid Administration (circa 1137/1725),
translated and explained, London 1943, (Storey 663 '3').
- Wright, Denis:
Persia, London 1969.
- Nagels's Encyclopedia-Guide - Iran,
Geneva-Paris-Munich 1968.
- Niebuhr, Carsten:
Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Ländern, Bd.
II, Kopenhagen 1778.
- Olearius, Adam:
Ausführliche Beschreibung der kundbaren Reyse nach Muscow und
Persien, Schleswig 1663.
- Olivier, G.A.:
Oliviers Reise durch das türkische Reich, Ägypten und Persien, während
der ersten sechs Jahre der Französischen Republik oder von 1792 bis 1798,
-- aus dem Französischen übersetzt. Hrsg. T.F. Ehrman, dritter Teil
(Bibliothek der neuesten und wichtigsten Reisebeschreibungen zur
Erweiterung der Erdkunde, Hrsg. M.C. Sprengel, Bd. XXXVI), Weimar
1808.
- Rabino, H.L.:
coins, Medals, and Seals of the Shahs of Iran (1500-1941), Hertford 1945.
- Redard, Georges: Persien, Zürich 1966.
- Rosen, Friedrich"

Persien in Wort und Bild. Berlin 1926.

Rypka, Jan:

Iranische Literaturgeschichte, Leipzig 1959.

Elisabeth, Malle:

kurt Schroeders Reiseführer - Iran. Bonn 1960.

Sheikh Mohammed Ali Hazin:

The Life of Sheikh Mohammed Ali Hazin, - written by himself, edited from two Persian manuscripts, by F.C. Belfour, London 1831.

Singh, Ganda:

Ahmad Shah Durrani, father of modern Afghanistan, Bombay 1959.

Storey, C.A.:

Persian Literature, A Bio-Bibliographical Survey, 2 Bde. London 1927 u. 1953.

Sykes, P.M.:

A History of Persia, Vol. II, London 1915.

Uzunçarşılı, İsmail Hakkı:

Osmanlı Tarihi, IV. Cilt, 1. Kısım, Karlofça anlaşmasından XVIII. Yüzyılın sonlarına kadar, Ankara 1965.

Waring, Edward Scott:

A Tour to Sheeraz by the route of Kazroon and Feerozabad; with various remarks on the manners, customs, laws, language, and literature of the Persians To which is added A History of Persia, from the death of Kureem Khan to the subversion of the Zand Dynasty, London 1807.

-- (Die deutsche Übersetzung):

Reise nach Sheeraz..... Rudolstadt 1808.

34.25 Wilson, Arnold:

34The Persian Gulf, a historical sketch from the earliest times to the beginning of the twentieth century. Oxford 1928.

Xenophon:

Der Zug der Zehntausend (Cyri Anabasis), Hrsg. Walter Müri, München 1959.

نمایه

- آ
آباد ۱۷۹، ۲۰۰
آثار العجم ۱۳۵
آذربایجان ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۴۶، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۵، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۶۵، ۲۰۱، ۲۰۵
آزادخان افغان ۱۴، ۲۹، ۴۶، ۴۷، ۹-۵۳، ۶-۶۳، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۸۸، ۱۱۶، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶
آقامحمد خان ۲۸، ۴۹، ۱۲-۱۰۸-۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۵، ۲۲۶
آقامحمد صادق تفرشی ۱۷۵
آلمان ۱۸۹
آنا بازس ۱۶۵
- الف
ابراهیم ۱۳۷
ابراهیم خان ۱۱۰
ابراهیم خان افشار ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۵۴
ابراهیم خان بغایری ۷۴، ۷۶
ابن حوقل ۱۷
ابوالحسن خان شیرازی ۴۵
ابوالفتح خان ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۰
ابوالفتح خان بختیاری ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۱۹۹
ابوتراب ۱۹۹
ابورد ۳۱
اتر ۲۳
- احمدخان افغانی ۲۸
احمدخان (حاکم سنندج) ۴۱
ازاک ۴۰
اردبیل ۸۰
اردلان ۳۶، ۴۱
ارومیه ۵۴، ۵۶، ۶۶، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۲۲۲
اروند رود ۱۰۱، ۱۰۴
استانبول ۵۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳
استرآباد ۲۹، ۴۹، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۱۱۱
اسحاق ۱۳۷
اسکندر ۲۲، ۳۲، ۵۵، ۵۸، ۵۹
اسکپ ۱۸۶، ۱۸۷
اسماعیل خان فیلی ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۸۲، ۱۲۲
اسماعیل خان قشقای ۱۸۰
اشکیوس ۱۳۱
اصفهان ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۷-۴۲، ۵۰، ۵۵-۸، ۶۲-۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴-۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۲۹
افراسیاب ۱۸۰
افغانستان ۱۷، ۱۸، ۲۸
الناروس، آدم ۱۵۸
الوار ۲۳۰، ۲۳۱
امیرگونه خان افشار ۶۶، ۷۷، ۹۲
انجندان ۴۵
انگلستان ۸۱-۸۴، ۱۱۸، ۱۷۶، ۹-۱۷۸
۷-۱۸۳، ۲۱۲
اولیویه ۱۶، ۳۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۷، ۲۲۵

پری ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳
پری جهان خانم ۱۱۰
پهلوی، ۶۰، ۲۲۵

اهواز ۱۰۱
ایناق ۳۴، ۴۵

ب

باباخان بختیاری ۴۲
باباخان چاپشلو ۳۱، ۳۲
باب اعلی ۱۰۲
بابان ۹۹
بابک ۹۲
بازار وکیل ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۰
باکو ۸۰
بالیوس ۱۷۹
بخارا ۲۲
بختیاری ۸۱
بروجرد ۳۶، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۸۰، ۸۱، ۱۱۸، ۱۶۰

ت
تاتار ۲۲، ۱۱۶
تاریخ جهانگشای نادری ۲۰، ۲۳
تاریخ گیتی گشا ۲۲۲
تبریز ۲۶، ۴۰، ۷۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۶
تخت جمشید ۱۳۰، ۱۵۳
تذکره الملوک ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹
تراب خان ۴۷
ترکیه ۷۷، ۷۸، ۱۷۶، ۱۷۷
تقلیس ۲۱
تقی خان بافقی ۷۰، ۹۲، ۹۳
تقی درانی ۹۱، ۹۲
توشمال ۳۵
تونو ۱۵۴
تویسرکان ۳۵
تهران، ۴، ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۴۰، ۴۵، ۵۰، ۶۴، ۷۳-۶۸، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۶۰، ۲۰۲، ۲۲۵

بصره ۱۰، ۱۶، ۶-۸۴، ۹۵، ۸-۹۷، ۱۰۰، ۵۷-۱۱۲، ۹-۱۸۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱
بغداد ۱۴، ۳-۵۱، ۶۶، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۱۲، ۲۲۰
بمبئی ۸۴، ۸۷، ۱۸۷
بندر ریگ ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۸۸، ۲۱۲
بندر عباس ۹۴، ۹۵
بنی کعب ۸۶-۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۲

ج
جام ۲۱
جامع سلطانی ۱۳۳
جامع وکیل ۱۳۳
جعفرخان زند ۱۵-۱۱۲، ۱۵۰، ۱۶۷
جلال الدین میرزا ۱۲۲
جلفا ۱۶۴
جهانگشا ۱۵

بوداق ۳۴
بوشهر ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹-۱۸۴، ۲۱۰
بومن ۱۸۸، ۱۸۹
بهباد ۷۳
بهبهان ۶۶
بیات ۴۳
بی بی کوچک ۱۱۰
بیستون ۱۷، ۴۰
بیضایی، پرتو ۲۱۶

چ
چابلق ۳۶
چمچال ۶۰
چنگیز ۲۲
چهارلنگ ۶۰، ۸۱

پ
پاشای بغداد ۵۱
پتر کبیر ۱۱۶
پرایس، ویلیام ۱۸۳

د
 داریوش ۱۷، ۱۴۸
 داغستان ۱۹
 دامغان ۲۱، ۲۸
 دروویل ۲۱۷
 درویش عبدالمجید طالقانی ۱۷۵
 دره‌ی نادری ۲۳
 دشت مغان ۶۶
 دلفان ۵۷، ۶۰
 دهلی ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸
 ذکریاخان ۳۶

ر
 رستم التواریخ ۹۰، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۸۹،
 ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲
 رستم‌بیک کردلو ۶۹
 رشت ۶۶
 رضاقلی میرزا ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۲
 رنجان ۹۲
 روزن، فریدریش ۱۴۱
 روسیه ۸۸، ۱۰۵، ۱۷۷

ز
 زکی‌خان ۱۴، ۷۲، ۶-۷۵، ۲-۸۰، ۵-۹۴،
 ۹۸، ۱۰۸، ۱۳-۱۱۱، ۱۲۷، ۲۰۸
 زنجان ۷۳
 زندیه ۷، ۹، ۱۳، ۲۳، ۴۵، ۶۵، ۷۵، ۱۱۱،
 ۱۴-۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۸-۱۵۷، ۱۶۵،
 ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷،
 ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹
 زنگنه ۵۱
 ژوبر ۱۴۵

س
 ساری ۱۱۰
 سایکس ۱۸۳، ۱۸۵
 سحاب اصفهانی، سیدمحمد ۱۷۱

چهار محال ۴۴، ۸۱
 چهل تان ۱۳۷، ۱۳۸

ح
 حاجی‌آباد ۴۷
 حاجی ابراهیم ۱۱۴
 حاجی سلیمان صباحی بیدگلی ۱۷۵
 حاجی لطف‌علی بگ آذریگدلی ۱۷۵
 حافظ ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
 حافظ مصطفی پاشا ۱۰۴
 حدائق‌الجنان ۱۲۵
 حزین لاهیجی، سیدمحمدعلی ۱۷۵
 حسن سلطان ۹۰
 حسن‌علی‌خان ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱

خ
 خارگی ۸۹، ۹۰، ۱۷۷، ۱۸۷
 خارگو ۸۹
 خانم کوچک ۱۱۰
 خدابنده‌لو ۴۳، ۵۷
 خدا مرادخان زند ۷۳، ۷۷، ۹۱
 خراسان ۱۷، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲،
 ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۷۳، ۷۸، ۸۸، ۱۲۲،
 ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۰۴، ۲۲۸
 خرم‌آباد ۵۹
 خزل ۵۷، ۶۰
 خسرو سلطان ۴۱
 خشت ۶۲، ۶۳
 خلیج فارس ۷۰، ۸۳، ۷-۸۵، ۸۹، ۹۰،
 ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳،
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰،
 ۲۲۱، ۲۲۸
 خوارج عمان ۱۰۳، ۲۱۳، ۲۲۰
 خوزستان ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۶۲، ۸۱،
 ۸۲، ۹۸
 خونسار ۳۷
 خوی ۷۶

شیطانی ۷۷

صادق خان زند ۱۶، ۳۴، ۴۴، ۵۱، ۷۰،
۸۷، ۹۲، ۱۰۰-۲، ۱۰۴-۷، ۱۱۰،
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۰، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹،
۲۲۰

صادق خان شقاقی، ۲۳۰
صالح خان بیات ۴۲، ۶۳
صالح خان دربندی ۳۸، ۳۹
صباحی بیدگلی ۱۰۷
صفویه ۹، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۶۵، ۷۱، ۸۸،
۱۱۶، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۱،
۲۱۴، ۲۰۲

صفی قلی خان شاملو ۱۲۲
صهبای قمی، آقاتقی ۱۷۵
صید مرادخان ۱۱۴

ظاهرخان ۱۲۰

ع

عادل شاه، ۲۶، ۴۱، ۴۵
عاشق اصفهانی، آقامحمد ۱۷۴، ۱۷۵
عبدالامیر امین ۱۷۸
عبدالحمید ۱۰۳
عبدالرزاق بیک دنبلی ۱۲۵، ۱۷۴، ۲۰۵
عبدالعلی خان ۴۷
عبدالعلی خان عرب میش مست ۴۱، ۴۶،
۵۴، ۵۵، ۵۶

عبدالغفارخان ۳۶
عبدالله ۱۰۰
عثمانی ۱۹، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹،
۱۰۰-۳، ۱۰۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۱۲، ۲۲۶
عراق ۲۰، ۲۶، ۳۸، ۴۰، ۴۰-۳، ۵۱، ۵۷، ۶۴،
۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۶، ۹۷،
۱۰۱-۹۸، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۳۰

عربستان ۲۰۵
عگرخان رشتی ۲۳۰
عظاملک جوینی ۲۲

سعدی ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۳۷

سلطان مصطفی خان ۱۰۲

سلطانیه ۲۶

سلماس ۷۶

سلیمان آقا، ۱۰۱، ۱۰۵

سلیمان پاشا ۵۳، ۹۹

سلیمان ثانی ۲۷

سلیمان نبی ۱۳۳

سلیم خان قرقلوی افشار ۳۹

سنندج ۳۶، ۴۱

سیام ۱۸

سیتان ۲۵

سیلاخور، ۵۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳

ش

شاه اسماعیل سوم ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
۴۹، ۱۹۹، ۲۰۰

شاهرخ خان افشار ۲۸، ۵۹

شاهرخ شاه ۲۶، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۶،
۵۴، ۶۳، ۱۲۲

شاه سلطان حسین، ۱۹، ۳۹، ۱۹۹

شاه سلطان حسین میرزای ثانی ۵۲، ۵۴

شاه شجاع، مظفرالدین ۱۳۷، ۱۳۸

شاه طهماسب دوم ۲۹، ۵۲

شاه عباس ۱۳۵، ۱۷۱، ۲۱۸

شاه عباس دوم ۱۶۰

شاه میرزا حمزه ۱۰۹

شعله اصفهانی، سیدمحمد ۱۷۴

شقاقی ۶۲

شکرعلی خان زند ۵۹، ۶۰

شمیران ۷۰، ۷۱

شهبازخان ۳۷، ۷۶

شهبازخان دنبلی ۷۵، ۱۸۰

شیخ درویش ۱۰۵

شیخ سلمان ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۸۸

شیخ عبدالله بنی معین ۹۵

شیخ علی خان زند ۱۴، ۳۲، ۴۵، ۵۳، ۵۴،
۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹

۷۰، ۷۴-۶، ۷۴-۸۱، ۷۹-۹۳، ۱۱۹

- ق**
- علم‌خان ۵۶
 علی آقا قاجار ۶۹
 علی‌بیک ۲۳۰
 علی‌خان شامسون ۹۲
 علی‌خان کرد قره‌چورلو ۲۳۰
 علیشکر ۴۵، ۴۰
 علی‌قلی خان (عادل شاه) ۲۶، ۲۵
 علی‌قلیخان واله داغستانی ۱۷۵
 علی محمدخان زند ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۰۶، ۱۰۷
 علی مرادخان زند ۵۴، ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۱۹، ۲۳۰
 علی مردان‌خان ۲۹، ۴۰-۳۷، ۹-۴۲، ۵۱، ۵۲-۵، ۳-۶۰، ۸۸، ۲۲۰
 علی مردان‌خان بختیاری ۳۸، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۲۲
 عمان ۱۴، ۴۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۰
 عمر پاشا ۸۳، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۲۱۲
- ک**
- کازرون ۶۳
 کاشان ۷۰، ۲۰۲، ۲۰۴
 کاوران ۶۲
 کاوس ۱۰۷
 کربلا ۱۱۰، ۱۷۱
 کردستان ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۹۹، ۱۰۰، ۲۰۵
 کرمان ۷۲، ۷۳، ۳-۹۱، ۱۱۲، ۱۵۱، ۲۰۴، ۲۲۸
 کرمانشاه ۴۰، ۴۱، ۹-۴۵، ۷-۵۱، ۶۲، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۶
 کزاز ۳۵، ۳۶، ۴۵
 کلات نادری ۲۱، ۲۶، ۱۳۲
 کله ۳۶، ۴۵
 کلهر ۵۱
 کمازان ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۵۶
 کمپانی هند شرقی ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۱۰۱، ۸-۱۷۶، ۱۸۳، ۷-۱۸۶
 کمپفر، انگلبرت ۱۸، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۱۸
 کمره ۳۶، ۳۷
 کورش (آرامگاه) ۱۳۱
 کوکلان ۴۹، ۵۰
 کویت ۹۰
- ف**
- فارسنامه ناصری ۲۸، ۴۳، ۶۰، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۶۰، ۲۳۰
 فتح علی‌خان افشار ۵۸، ۵۹، ۷۳
 فتح علی‌خان زند ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۲
 فتح علی‌خان صبا ۱۷۱
 فتح علی‌خان قاجار ۲۹
 فتح علی‌شاه قاجار ۱۱، ۱۲۳
 فرانکلین، ویلیام ۱۶، ۴-۳۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۷، ۲۱۰
 فراهان ۴۵، ۶۶
 فرصت‌الدوله‌ی شیرازی ۱۳۵
 فریه ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۸
 فلاحیه ۸۳
 فولگن تیوس، کارملیتر فراتر ۱۰۵، ۱۰۶

- کهریز ۳۹
کهکیلویه ۶۶، ۷۰
کیخسرو ۱۰۷
- گ**
گاردن، روبرت ۱۸۸
گدار، آندره ۱۳۶
گرجستان ۲۹، ۹۵، ۱۶۵
گرین، جرج ۱۸۸
گلیایگان ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۶
گلون‌آبا، ۲۰، ۶۵، ۱۱۶
گنگ ۱۸، ۱۷۲
گیلان ۲۹، ۶۵، ۱۱۱، ۱۶۹، ۲۰۵
- ل**
لار ۶۴، ۱۳۵، ۲۱۶
لازستان ۶۴
لاشگرد ۳۶، ۳۷
لر ۸۱، ۱۱۸، ۱۲۲
لرستان ۳۱، ۴۵، ۵۱، ۸۱، ۸۲، ۱۷۶، ۲۱۲، ۲۰۵
لر شه ۲۳
لطف‌علی خان چرکسی ۲۳۰
لطف‌علی خان زند ۱۱۴، ۱۲۳
لک ۳۰، ۲۳۰، ۲۳۱
لمبتون، آن ۲۱
لندن ۱۸۷
لوکهارت ۲۴
لیدن ۱۷۸
لیندسی ۱۸۷
- م**
مازندران ۲۸، ۲۹، ۵۰، ۶۴-۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۵، ۱۱۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۸
مالک و زارع در ایران ۲۱
ماوراءالنهر ۱۷۴
ماه‌دشت ۶۲
مجموعه اصفهانی ۱۷۱
- مجمع التواریخ ۵۹
مجموعه التواریخ بعد نادره ۱۳، ۷۲
محمدابراهیم خان ۱۱۰
محمدامین خان گروسی ۹۲، ۹۳
محمدپاشا ۹۹، ۱۰۰
محمدتقی خان ۲۲
محمدحسن خان ۶۹، ۷۳
محمدحسن خان قاجار ۲۹، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۱۱۶
محمدحسین خان قاجار ۶۹
محمدخان بگ ۶۴
محمدخان زند ۷-۴۵، ۵۱، ۵۳-۵، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۶
محمدخان قاجار دولو ۲۳۰
محمدخان قاجار قوانلو ۶۵
محمدرحیم خان ۱۰۹
محمدعلی خان ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۱۰۹، ۱۱۱
محمدعلی خان نکلو ۳۵، ۴۰
محمدعلی خان کلاتر ۶۳
محمد وهبی افندی ۱۰۲
مراغه، ۱۳۴
مسجد وکیل ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
مشاق اصفهانی، میرسیدعلی ۱۷۵
مشهد ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸
مصطفی خان ۴-۵۲، ۱۰۰، ۱۵۸، ۲۳۰
مصطفی خان بیگدلی ۵۱
مغول ۱۸، ۲۲، ۱۷۲
مغول‌ها ۹۳، ۱۳۲، ۲۱۴
مکه ۹۹، ۱۲۲
ملاحسین رفیق اصفهانی ۱۷۵
ملایر ۲۹، ۳۱، ۳۸
ملکم، سر جان ۲۷، ۳۳
من‌سینور دومینیک سالوانی ۲۱
مورچه‌خورت ۱۱۳
مور، هنری ۱۸۶
موسی خان افشار ۳۹
میرزا ابوتراب ۳۹
میرزا تقی ۴۱
میرزا جعفر راهب نائینی ۱۷۵

۱۷۰، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۹

و

وارینگ، اسکات ۲۱۰
 وارینگ، اسکات ۶-۱۲۵، ۱۹۶-۲۲۵
 ویه ۱۲۳، ۱۸۰

ه

هاتف اصفهانی، سیداحمد ۱۷۵
 هدایت، رضاقلی خان ۱۱۵
 هرات ۲۱، ۲۵
 هرسین ۶۰
 هزارهجات ۲۵
 هفت‌تنان ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
 هفت‌لنگ ۲۱، ۸۱
 همدان ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۸۰
 ۲۰۵
 هندوستان ۱۶، ۱۹، ۸۵، ۱۵۰، ۱۶۴
 ۱۷۴، ۸۰-۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۷
 هون وی ۲۳
 هیتز، والتر ۱۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۶۸

ی

یزد ۷۰، ۹۳، ۱۱۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۴
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۶
 یزیدی ۷۷
 یموت ۴۹، ۵۰
 یوسف علی خان ۲۷

میرزااحسن حنی فسایی ۲۳۰

میرزااحسن حسینی فسایی ۱۶۰

میرزا حسین فسایی ۱۱۸

میرزا داود ۲۷

میرزا طیب طوفان هزار جریبی ۱۷۵

میرزا عبدالباقی طیب اصفهانی ۱۷۵

میرزا عبدالوهاب موسوی ۲۰۱

میرزا محمدبگ خورموجی دشتتانی

۸۶

میرزا محمدتقی خان ۴۱، ۴۶، ۴۷

میرزا محمدجعفر اصفهانی ۲۰۵، ۲۰۶

میرزا محمدجعفر صافی اصفهانی ۱۷۵

میرزا محمدصادق نامی اصفهانی ۱۷۵

میرزا محمد کلانتر ۲۲، ۴۲، ۹۷، ۱۱۳،

۲۲۶، ۲۲۰

میرزا مرتضی صدرالصدور ۳۹

میرزا مهدی خان استرآبادی ۱۵، ۲۰، ۲۱

میر سید محمد ۲۷

میرمحمدخان عرب‌میش مست خراسانی

۳۹

میرمهنا ۹۰-۸۴، ۹۸، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵،

۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۲

ن

نادرخان زند ۷۴

نادرشاه افشار ۱۷، ۲۲-۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۸،

۲-۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۶،

۵۲، ۵۴، ۵۸، ۷۸، ۹۴، ۱۱۶، ۱۲۲،

۶۱-۱۵۹، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۵،

۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۶

نجف ۱۰۸

نخجوان ۲۱

نشاط اصفهانی ۱۷۱

نصیرخان لاری ۶، ۶۳، ۶۷، ۲۱۶

نظرعلی خان زند ۸۱

نفس جهان ۲۴

نوایی، عبدالحسین ۱۷۸

نهاوند ۴۷، ۱۱۰

نیبور، کارستن ۱۶، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۷،



در یک دوره‌ی سقوط تقریباً دو‌یست ساله، فقط حکومت کریم‌خان زند است که به ورشکستگی تاریخ ایران و ایرانیان رنگی دیگر می‌دهد و در آن وقته‌ای ایجاد می‌کند. کریم‌خان توانست یک بار دیگر کشور از هم پاشیده را سامان داده و با برقراری نظم و امنیت به اقتصاد و بازرگانی جانی تازه بخشد.

در این تاریخچه کوشش شده است تا جایی که منابع اجازه می‌دهد جسته‌گریخته در حین شرح رویدادهای تاریخی و سپس در بخشی جداگانه، اندکی به اوضاع اجتماعی ایران نیز پرداخته شود. زیرا تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران پس از اسلام، در زمان کریم‌خان زند، به حکم جبر زمان، به‌طور رنگ‌باخته‌ای، آخرین مظاهر خود را نشان می‌دهد.

مطالب این کتاب با اینکه با دقت زیاد برای استفاده دانش‌پژوهان دانشگاهی تهیه شده است، طوری تنظیم یافته و به نگارش درآمده است که می‌تواند مورد استفاده‌ی همگان قرار گیرد.



کتاب‌آسه

